

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0969

<http://hdl.handle.net/2333.1/sbcc2h78>

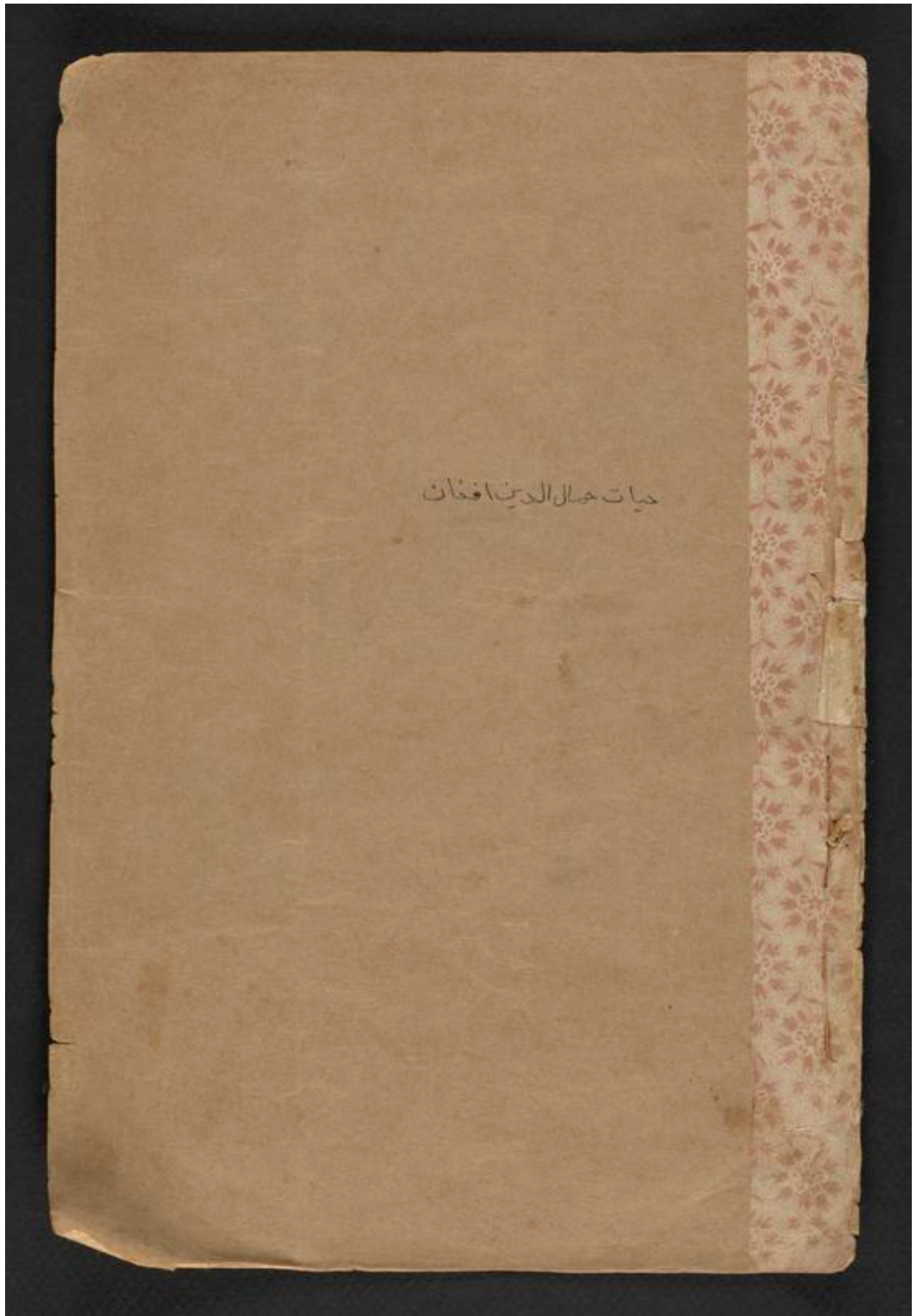


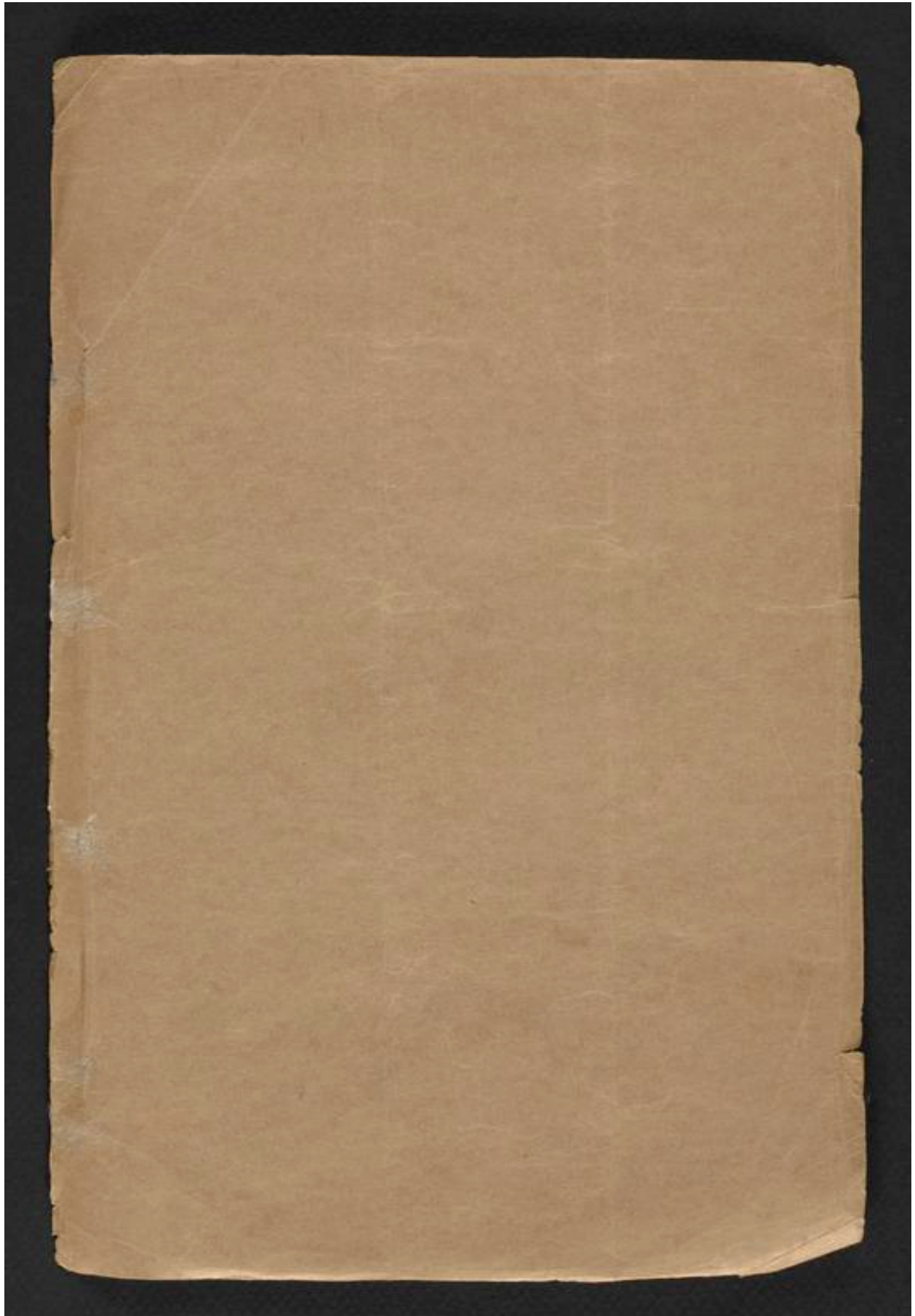
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu





حیات
سید جمال الدین افغان

مؤلف : محمد امین نوکیانی مدیر و صاحب امتیاز جریده ملی انیس

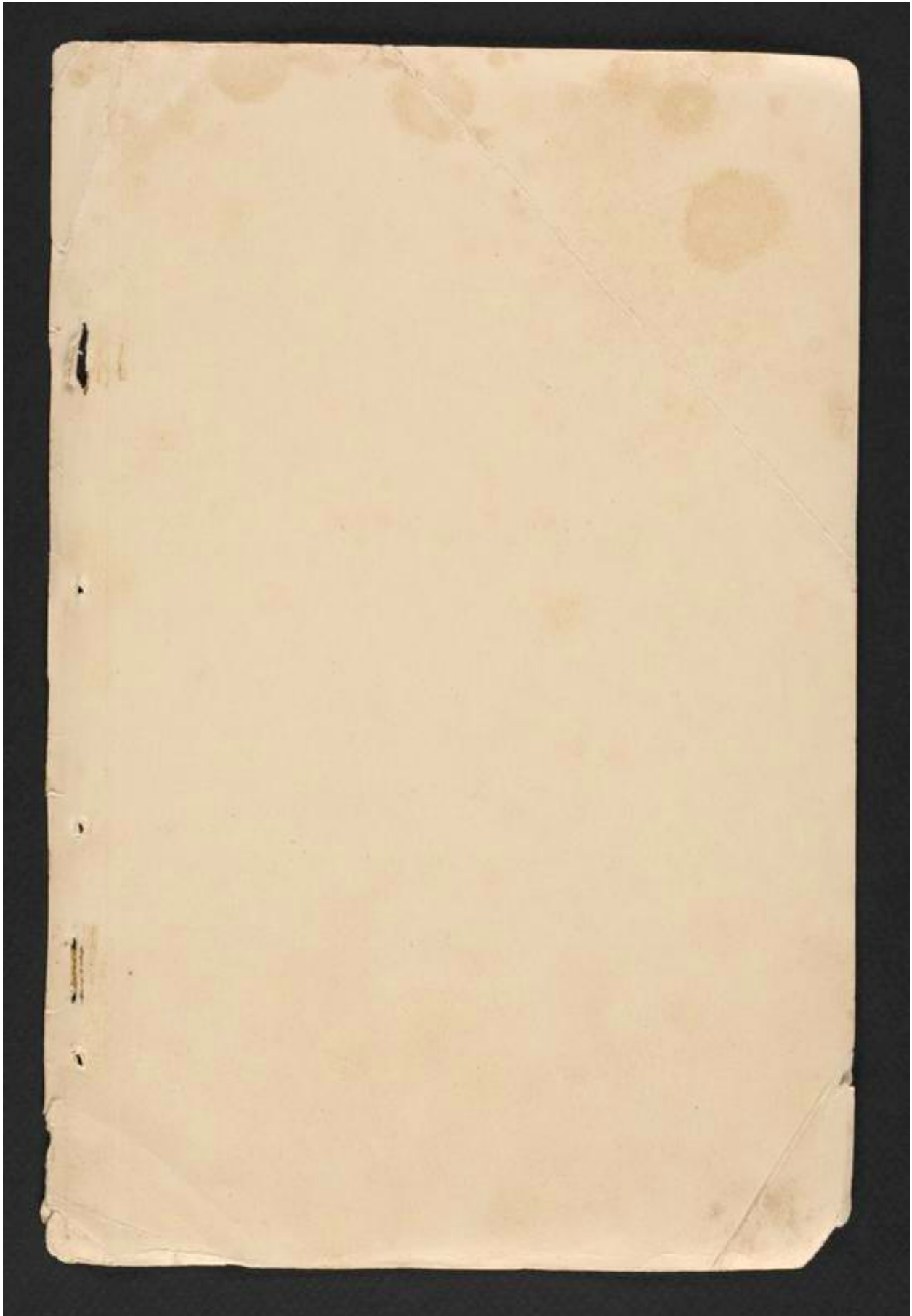
حصه اول

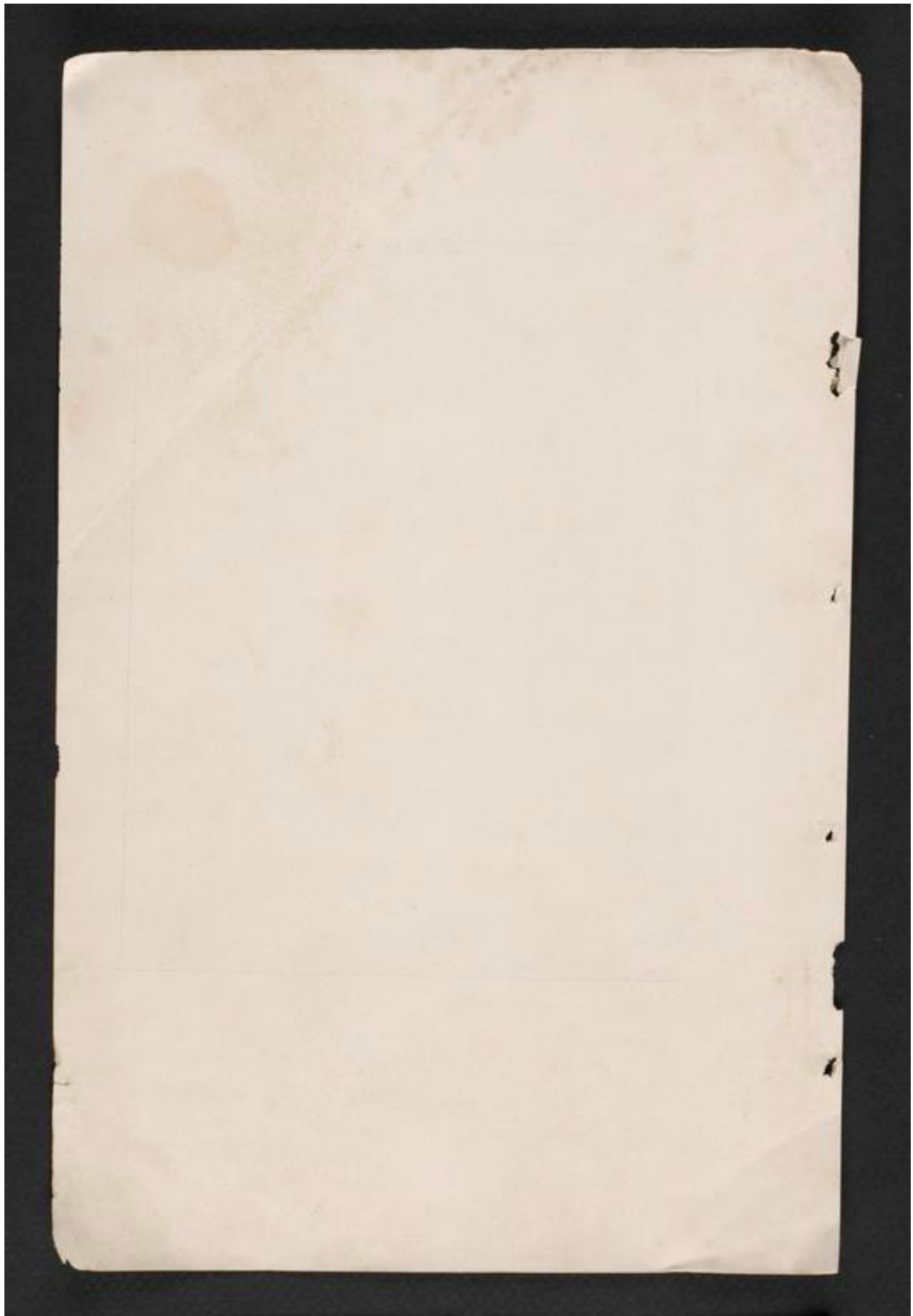
حق الطبع محفوظ

در مطبعه عمومی کابل مسیح گردید

۱۳۱۸

تعداد طبع ۲۵۰۰ جلد







یسگانه حامی ترقیات کشوری و لشکری و مرئی عالی معارف
پادشاه جوان و جوان بخت افغانستان اعلیحضرت
المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه خلد الله ملکه

فهرست مندرجات

صفحة	الف	الف معاهدين :
	عنوان	
۱	عرض مرام	
۵	مقدمه	
۶	سلسله نسب	
۱۱	یادداشت حیات ابتدائی سید	
۱۲	سفر حجاز - تشکیل جمعیت ام القری - نهضت سیاسی سید	
۱۳	شول در محاربه هرات - وفاداری سید	
۱۷	سفر هندوستان	
۱۸	سید در آستانه	
۱۹	ملازمت رسمی	
۲۰	جمال الدین و شیخ الاسلام	
۲۳	خطابه سید	
۲۴	سید در مصر	
۲۵	قدر دانی حکومت مصر از جمال الدین	
۲۶	مداخله سید در سیاسیات مصر	
۲۸	از معان عرفانی جمال الدین به مصر	
۲۸	طرز تدوین سید	
۲۸	مضامین جمال الدین	
۲۹	مقاله مقاله تربیه	
۳۲	مقاله صنایع	
۴۰	تبعید سید به هند	
۴۱	سید در لندن و پاریس	
۴۲	سید در ایران	
۴۳	د در روسیه - سید در ایران بار دوم	
۴۶	در لندن بار دوم - آخر حیات سید در آستانه	
۵۲	مرض و فوات	
۵۴	ثقافت علمی سید	
	مشرط سیاسی سید	

« ب »

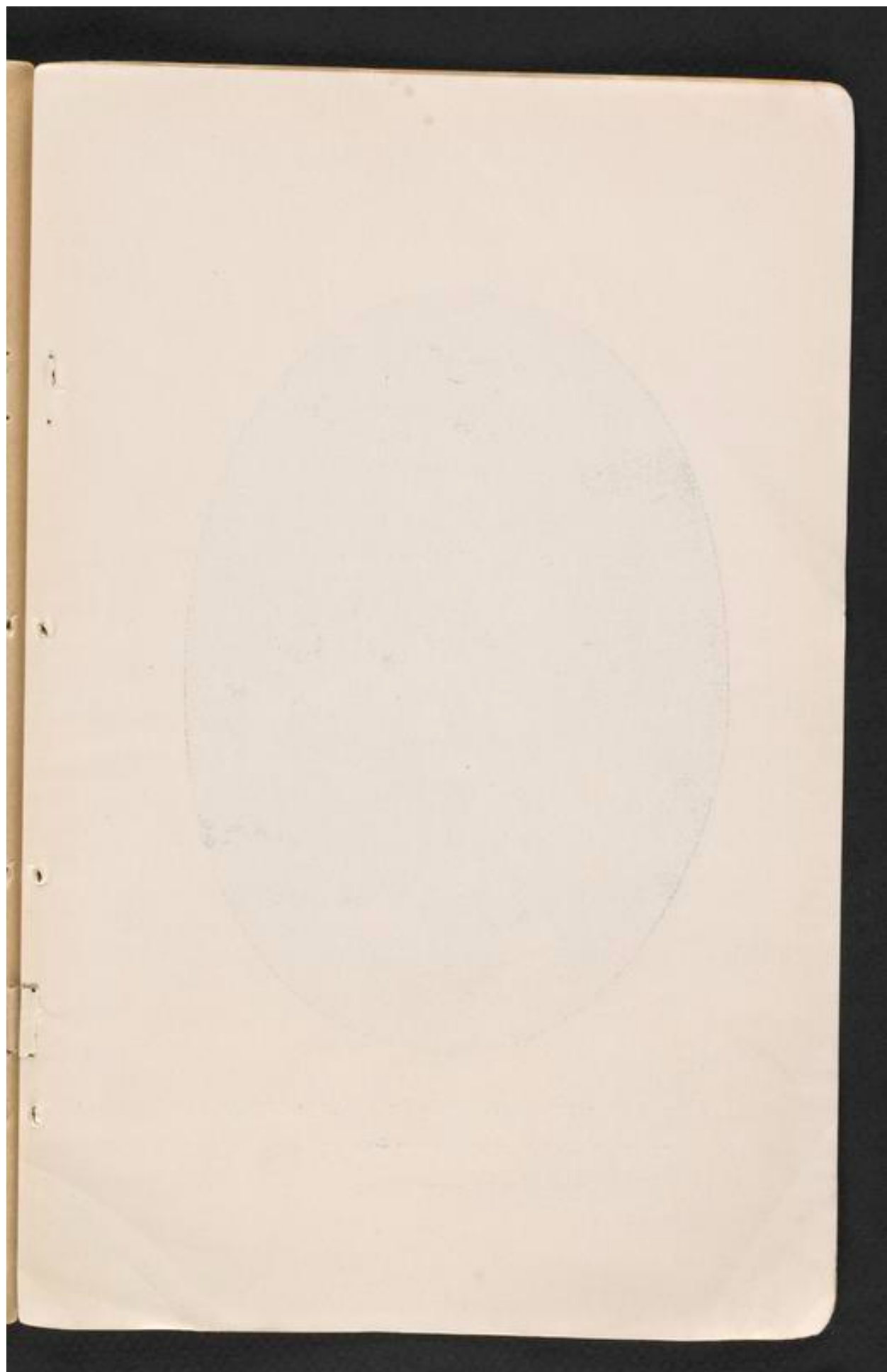
صفحه	عنوان
۵۹	مجلس سید
۶۰	خلق سید
۶۱	مقدمه کتاب افغان
۶۲	فصل اول وجه تسمیه افغان
۶۵	« دوم نسبت به نژاد افغان
۷۲	فصل سوم ابتدای سلطنت افغان
۱۰۶	فصل چهارم در بیان قبایل افغان
۱۸	نصائح امیر عبدالرحمن خان به ولیعهد او
۱۹۱	شغل خاندان سید و مسقط الرأس او

تصاویر :

سرورق	اعلیحضرت همایونی
مقابل صفحه الف	اعلیحضرت شهید
مقابل صفحه ۵	والاحضرت صدر اعظم صاحب
» » و	« وزیر صاحب حربیه
» » ز	» » » معارف
» » ۱	تصویر سید جمال الدین
۱۰	امیر دوست محمد خان
۱۴	« شبر علی خان
۱۶	« محمد اعظم خان
۱۸	« افضل خان
	« محمد یعقوب خان
۲۳	خدایو اسمعیل
۷۲	سید جمال الدین در مصر
مقابل ۴۰	مکتوب سید به شیخ محمد عبده
۴۱	» » » محمد مؤیدعلی
۶۰	بعضی تصاویر سید در جاهای و قیافه های مختلف (۴ قطعه)
	بعضی معاصرین بزرگ سید (سلطان عبدالحمید -
۶۱	ناصرالدین شاه ، محمد عبده ، متهمی سودانی)



مؤسس حکومت صحیح مدنی اسلامی افغانی وقهرمان معروف محاربه استقلال
و بطل اعظام نجات مملکت اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه
شهید راه معارف رحمة الله علیه



(ج)

صفحه	تصاویر
۹۲	بعضی از پررنگ‌ها در کتاب ذکر شده (تیمور لنگ)
۹۳	شاه عباس - شاه حسین - ناصر افشار
۱۳۳	بعضی از شاهان افغان (معز الدین کیقباد - علاء الدین خلجی - ابراهیم لودی - شیر شاه سوری)
۱۳۴	بعضی از شاهان افغانی (محمود غزنوی - غیاث الدین غوری - میرویس خان - شاه محمود هوتکی)
۱۴۰	بعضی از شاهان افغان (احمد شاه بابا - تیمور شاه شاه زمان - شاه جاج)
۱۴۱	معاهده افغان و انگلیس
۱۸۴	هدنامه پسران پاینده خان
۱۸۶	امیر محمد یقوب خان
۱۸۸	« عیدار حین خان »
مقابل ۳۱۰	« حبیب الله خان »
	جناب محمد سلام مذکور موالف مصری .
	جناب زیدان بدران منشی باشی سفارت مصر
	موالف و مترجم این کتاب



عرض مرام

طبیعی است سالکین طریق سعادت، هر شدمین عالییه رتبه بشریت، مصلحین فکور و سیاسون وطن پروری که دارای روح حریت و استقلال خواهی بودند از یستان شجاعت شیرمکیده در هوای آزادی نشو و نما یافته علم و ادب فضائل و اخلاق از چمند نخستین مهدتزیات آنها باشد و وجود ایشان خیر بخش دانسته میشود طوری که حوادث جهان و اوراق تاریخ شهادت میدهد در حال پر جسته و فائزین زیر دست اغلباً وقتی در محنت و وجود قدم میگذارند که آتش خانمانسوز چهل و نادانی سیل مدتهاش نفاق و خورزی بنیان سعادت و ارکان هستی جامعه را تحت حمله قرار داده و همه در کنار پر تگاه عمیق فلاکت و اذبار منتظر سرنگون شدن ایستاده باشند مگر آغوش رؤف زادن گمان ممتاز و نخبه گران دودۀ آدمیت برای استقامت آنها کشاده شده جهت شیراز و بندی و اوراق متشنه اصلاح مشکلات و مصائبشان قدم دانگی علم نموده همرا بر منزل سعادت و رفاهیت همبرسانند پس عموم افراد جامعه و مخصوصاً ملت که از بین جمعیت خود همچو دایه عظمی را بیرون نموده و پرورش داده باشند هر خون خدمات و فداکارهای او گردیده و قانون حق شناسی تا زمان گردش لیل و نهار و ادامۀ روزگار حق بزرگوار او را بدوش ایشان تحمیل می نماید.

آقای سید جمال الدین افغانی کسی است که صیت علم و لیاقت سیاست و نبوغش در فضای ربع مسکون استماع میشود. آن اسلام اواز مسلمانان پرور جهت از بیخ و بن برکنندن ریشه های اجانب و سلطۀ بیگانگان را فراشتن لوای حریت و استقلال بدست گرفتن پرچم شجاعت و جوانمردی تحصیل علوم و معارف حقیقی جامعه اسلامی را بلا امتیاز حدود و مناطق دعوت داد و بنام کلمۀ تو حیدمۀ مسلمانان باندای بلند صلاهی اتحاد و اتفاق داده است.



ج ۱۰ ج ۱۱ نشان والا حضرت اشرف معظم سردار محمد هاشم خان
مدیر معروف و حکیم حاذق ترقیات اجتماعی 'سدر اعظم افغانستان'



ع 'ج' ۱۱۱ نشان والا حضرت اشرف سردار شا . محمود خان غازي شجاع
معروف وزير امور حريه افغانستان ترقى دهنده اردوي افغاني

(ب)

خوشنود باد روح پر فتوح آن یگانه می و منجی ملت هنر قیفاً افغان اعلیحضرت شهید که
 نخستین پادشاه جدی ۱۳۰۸ از جهت قدر دانی و حق شناسی این بطل فرزانه این فرزند
 یگانه که هزاران وطن بنده عاجز را به نگارش احوال و دورهای حیات و آثار آفای
 جمال موظف فرمودند لذا بتأسی فرمایشات شاهانه و معارف خواهی اعلیحضرت محمدنادر شاه
 نورالله هر قدر ترجمه کتاب «نعمه المیان» که یکی از آثار جسابندی و معرف
 واقعی افغانیت او دانسته شده نماینده عالی شجاعت، حماسه، عسکریت، وطن
 پروری و سلحشوری ملت غیور افغان بوده و ضمناً دروس مهمه اخلاقی و تاریخی
 را به پیش گاه خوانندگان محترم تقدیم میدارد تقدیم نمودم. پسند خاطر شاه افتاد
 مگر درانی شرت مشاغل و مصروفیت ها تا این زمان طبع ترجمه آن به تعویق افتاد.
 چون پادشاه جوان و حق پرور ما که داد حق شناسی و ملت خواهی را داده
 مانند والد ما جد شهید و بزرگوار خویش ابطال ورجال برجسته دینی، علمی،
 ادبی، سیاسی و عسکری گذشته و حاضر و وطن را به بهترین صورتی تقدیر و پیرایش
 می نمایند اینک به استقبال ورود صدمین سالکرة آن گوهر متلا لا و آن آفتاب
 درخشان معارف یاد داشت های مطالعات خود را در یک هفته نسبت به حیات و خاندان او
 از حافظه قلم سیرده با ترجمه کتاب یکجا به طبع رسانیدم این از معان را هدیه نفسی
 دانسته بحضور اشرف ملوکانه و جمیع بناء وطن اهداء می نمایم
 ذات اشرف والا حضرت سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان که در نائبة
 انقلاب و عمران مملکت و ترقی سائر شعب اداری دولت بقوه تدبیر دانی و همت
 بازوی افراد برجسته کابینه محترمه خویش خدمات پس بزرگ و قابل قدری نموده
 اند پس اذعان کامل داریم که این کتاب عالی اصلاحی محل تمجید و قبول ذات
 سامی واقع خواهد شد و چون وقت نگارش این کتاب خاتمه انقلاب بوده که خون
 غیرت و قوت افغانی در حفظ و حراست وطن در انتهای جوشش بوده در ذات اشرف
 ع' ج' ۱۰۱ نشان والا حضرت وزیر صاحب امور حریه سردار شاه محمود خان که

(ج)



اردوی افغانستان به مجاهدت ایشان به
 منتهای جلال مادی و معنوی نائل گردیده
 اشاعت این نگارشات بقیانادر عسکر جوان
 و اخلاق جری و روح سلحشوی
 خدمت خویش خواهد نمود.

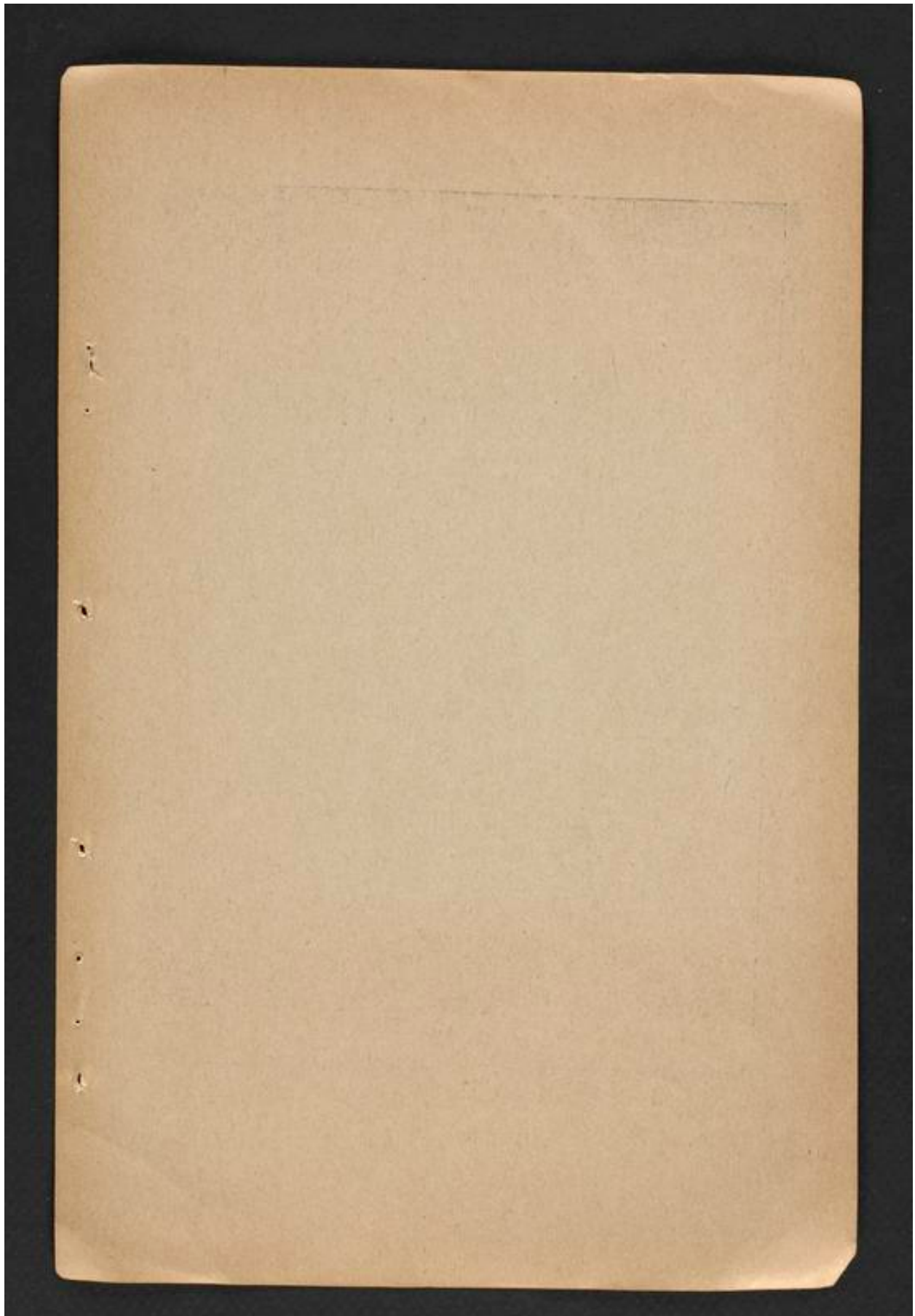
در خانمه از مراحم و عرفان
 پروریهای وزیر جوان و درایت تخمیر
 معارف آقای سردار محمداعیم خان که
 حقیقه اخلاق بلند و کمالات ارجمند

ع' ج سردار محمداعیم خان وزیر جوان
 و فاضلان ایشان همه را مقتون گردانیده
 است کمال تشکر دارم زیرا حوصله افزاییهای مخصوصه ایشان در طبع این
 کتاب خیلی مفید و مؤثر ثابت گردید.

نا گفته نماند آنکه جهت تعمیم افاده اصل مؤلفه سید جمال الدین را به فارسی
 ترجمه نموده در ترویج و ترتیب آن گاه از مصنف مشوش مانده بود. زحمت کشیدم
 و بعد در اثر تبعات و استثنایات موثق تاریخی دوره های حیات آقای سید
 جمال الدین افغانی را بصورت مقدمه و معرفی دو دمان و آباء و اجداد ایشان بصورت
 خاتمه صفحات چندین اضافه نمودیم. این موضوع باستی خیلی مفصل و دارای حواشی
 زیادی میباشد مگر فعلا در اثر تنگی فرست و کثرت مشغولیت از آن صرف نظر نمودیم.
 از عطا العین محترم توقع میرود آنکه در سبک اسکارش و عبارات کرسه تحریری و طباعتی
 ملاحظه فرمایند بنظر اغماش و تغافل بگذراند. محمداعین خوکیالی مدیر جریده ملی ایس



حضرت سید جمال الدین افغان در استانبول (۱۳۱۳ ق)
این عکس خود را برای یک نشر هموطن خویش برهان الدین بلخی که از معاصرين وی بود
یادگار داده است .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العلمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدوا ياك نستعين
وسلي الله على سيدنا ومولانا محمد وآله واصحابه واتباعه وذرياته اجمعين.
ترقي و تعالی ملل وابسته بهار تقاء سویه عرفانی جوامع بشریست بعبارة دیگر
معارف يك کشور معيار صحيح تقدم وپیشرفت آن دانسته میشود.

قدردانی وپژوهش فرزندان برجسته وذوات برگزیده انسانی که راه سعادت
و فیروزی واقعی بشر را باحسن طریق نشان میدهند از فرائض ذمه همگان بوده
عقلاً و شرعاً واجب میباشد.

زیر انور آفتاب جهاتاب علم از روزنه دماغ جلال منور سر زده بر آئینه دل های
یاک وی آرایش اولاد انسان مبتدا بد چون انعکاس آن در قلوب بی رنگ و گوشه های
غیر روشن می افتد اشعه آن بجدی با فروغ میگردد که از شمع شب افروز درخشان تر
جلو می نماید. آری فرد واحدیکه حسب استعداد طبیعی خود به کمال حقیقی رسیده
باشد از فیضان عرفانی او عالم بشریت مستفید شده میتواند (و ذالك فضل الله
یوتیه من یشاء).

اگر با وجود چنان افراد عالی رتبه جامعه بشری از نقائص بی علمی مبرا نگردد
مستلزم این نیست که در وجود ذوات ممتاز و کامل عیب مشاهده میشود زیرا خورشید
در شباء افشانی خود هیچ خود داری ندارد اما مقاماتی که نمیتوانند رو بروی آفتاب

آیند یا حجابها مانع گردد تقیصه مهر درخشان شمرده نمیشود.

رهنمای اکمل و اتم عالم بشریت حضرت ختمی مرتبت روشنی عرفانی خود را
بیشتر از شمس نصف النهار به افق طار عالم فرستاد و بعد از خیرد ستور العمل آسمانی بسیار
روشنی گذاشته است که افراد بشر حسب استعداد خردها از آن استفاده می بردارند.
بهر اندازه که لوحه فطرت افراد با کثرت است بهمان پایه بلندتر استفاده گرفته
و به اندازه استفاده خود قابل افاده گردید مانند.

لوحه صاف و منور سید جمال الدین افغان جمال عرفانی افغانیان را در عالم بشریت
جلوه امتیاز داد.

بلی! نافه مشک تا نثار در قلل و جبال عرض وجود می نماید و راحه دلکش آن
در شهرهای پر نفوس از ماحول رؤساء و شرفاء با انعم استشمام میگردد.
میشود که از کوهستان دور افتاده از عمران و ترقی فردی بوجود آید که به وجود
(عابدا لا فتخار) او موطن و مولدش شهره آفاق گردد.

این امر را از نوا در نباید شمرد درو گوهر همه وقت در بطون بحار
و جبال تو لدی باید و تاج های سلاطین تا مدار جهان از آن مزین میگردد
کوه نور جز سنگ چیزی نبود که مثل دریای نور از سنگ خارا برآمده در اکلیل شاهان
عالیشان آسیا و اروپا درخشیده میروند. بلی سنگ است و ماهیت سنگی خود را تا
حدی به سنگینی رسانید که امپراطوران جهان به داشتن آن مینا زنند.

سید جمال الدین افغان نیز به افغانیت خود مینازد و افغانیت خود را به ماهیت
اصلی رسانیده ملت عزیز خویش را بدینا طوری معرفی نمود که خوشه چینان
خرمن او تا امروز از فیض میامن او بهره می اندوزند.

خوشا بحال کسیکه در حال زندگی بجای ترقی نماید که بالای زمین و زیر آسمان

وطن خود به مقتضای «شاق الارض بهار حبت» تگنجهیده و بعد از مرگ بدرجه محبوب
باشد که در هر منزلی که فرود آمده و در هر محلی که اخذ مقام نموده او را کأحد
منهم دانسته و به انکساکش راضی نمیشوند تاخیر نه کأحد منهم دانسته بلکه او را
راهنما پیشوا و مقتدی و بالآخر ما به الا فتخار خود معرفی مینمایند.

افغانیان به این مینازند و از خدا ولد آرزو دارند که امثال جمال را به ایشان
مرحمت فرماید تا در جلال سیاست و کمال درایت در خدمت بشریت سر افتخار را
به آسمان تحسین برسانند.

مناسب است که معدن این گوهر عالمقدار را که برای خدمت و سعادت بشریت
آفریده شده است معرفی نماییم.

چون انسان بود و محتاج مکان و زمان بود لهذا بیان و بنان خود او را درین
امر اعتبار باید داد و اگر او را در بیان تعارف ذات او تصدیق نه نماییم پس
سزاوار این نیست که او را بشناسیم زیرا شخصیکه نمیتواند خود را بدینا معرفی
نماید و از لوم لائم بخدی برسد که قوم و آئین خود را بهیو شانس نمی زبید که
او را قافله سالار کاروان ترقی خود پنداریم. کلا و حاشا که قائد علم و عرفان
در تعارف اسل و نسب «ملک و عقیده» ملک و ملت خود را به لباس دیگر خلاف
نفس الا مر معرفی نمایند. این وضعیت از شان چنین مصلح شجاع بسیار دور است
(و لا یخافون لومة لائم).

سید جمال الدین افغان فرزند عالی گهر سید صندر است که نسب سامی او به سید علی
ترهغزی (پیر بابای بنیری) می رسد. مولد مطهرش اسعد آباد کنتر از بلاد افغانستان

است و خاندان نجیب اواز زمان خانواده بابر در آن ولایت اختیار نموده خالی
شان بدست امیر دوست محمد خان به استیفاء رسید خودش را باید بزرگوارش بکابل
خواست باین گفتار را تاریخ افغانستان جمله ۱ جمله تصدیق می نماید (۱)

[۱] شیخ محمد عبد که از خواص شاه گردان سید است در سفر و حضر با او مدت ها بکجا
رفتگانی نموده و حصه اکثر معلومات سید از بیانات و تحریرات او فراهم می شود در مقدمه ترجمه عربی
و در همین تالیف فارسی سید که به قلم شیخ مذکور عربی شده می نگارد که سید از یک خاندان
بزرگ بلاد افغان است که از روی کثرت نفوس صورت یک قبیله را اختیار نموده و به فاصله
سه روزه راه از کابل در حلقه کشر که از مربوطات کابل است سکونت دارند.
و سید رشید رضا مرحوم منشی المنار مصر در مقدمه تفسیر قرآن حکیم او صاف و خصائص
سید را نگاشته و در تاریخ الامام مولد سید را چنین می نگارد که در فرقه اسماعیلات که از فرقه جات
کشر است تولد یافته و عبدالرحمن رافعی در تاریخ حرکت قومی به رشته تحریر کشیده که در فرقه
اسماعیلات که یکی از دینیات مربوط کبر که از محلات کابل [پای تخت افغان] است تولد یافته
و شکیب ارسلان در حاضر العالم الاسلامی به این مسئله قلم برداشته که آساید در بلاد افغان
تولد یافته یا مطابق قول بعضی مردم در همدان ایران پیدا شده و به کابل رفته است! اخبار آخر هیچ
این را می دهد که در بلاد افغان پیدا شده است یکی از استدلالات او ملاقات او با جناب سید حسین خان
پادشاه صاحب گری ۱۳۳۱ در مکه مقلده در مرحوم حج است و علاوه بر آن با سید جمال الدین ملاقات های بسیار
کرده و سید ملاقات های سلطان عثمانی راه او اظهار داشته است که با طول صحبت امیر الیان و تحقیقات
او هر دو سند اند و جناب پادشاه صاحب بعد از جات است ۱۳۰۸ که من این کتاب را ترجمه کردم
از او شان معلومات خواستم حضرت پادشاه صاحب یک شرح مفصلی تحریر فرموده بود که پد و سید
بنون همشیره زاده افغان یوسف زئی بوده و خورد سبال از والده مانده بود با جناب سید فقیر
پادشاه صاحب جد من زنده گانی میکرد اوصاف و ادب سید را در مکتوب خود بیان داشته
است و علاوه بر آن پادشاه صاحب در سفر حج خود در قاهره با پدر مرحوم مجتهد چهره نمای عبدالاحد خان
ملاقات یافته و افتاده بود حضرت مدیر معلوماتی از جناب پادشاه صاحب خواسته بود که آن مصاحبه
در جریده نشر گردیده است و جرجی زیدان در مشاهیر شرقی در جلد دوم با عکس های سید
جمال الدین حال حیات او را نگاشته گفته که سید در خاندان علم و شرافت در اسماعیلات که
از فرقه جات کشر است مربوط کابل افغانستان است تولد یافته من توی
و شارل ادیس در الاسلام والتجدید قلمی کتاب خود نوشته که سید در اسماعیلات قریب
کابل افغانستان تولد یافته و عشر پلشت در کتاب تاریخ سری تحریر نموده که از زمان
[بقیه در صفحه ۵]

-سلسله نسب-

سید جمال الدین ابن سید صدق در نواده میان مصطفیٰ ابن سید علی ترمذی
رحمت الله علیه معروف به (پیر بابای بنیر) متوفی ۹۹۱ است و سید علی فرزند
قنبر علی (امیر نظر بها در امیر بست بدر بار هما یون این باب که در وقت فتح هند

[بقیه از صفحه ۴]

وصول به مصر، تجارب عالمی سید در آبیای وسطی محدود بود و او بترتیب دینی علم را در بخارا
تحصیل کرده و تولدش در افغانستان است
و موسیو براون در کتاب انقلاب فارس می نگارد که سید ازین جهت خود را افغان معرفی نموده
که امیرش او در جمله سنی های مسلمین آسان گرد و از سرپرستی فارسی ها بیکه قیمت آن در شک بود
نجات یابد و در خورد سالی به افغانستان رفته اینجا موسیو براون در لباس دوستی به سید بهتان بسته
و روایت ایرانی بودن به این می رسد که در فرقه اسماء آباد همدان ایران تولد یافته سبب
انتساب او به افغانان و پیوستن بدین این نسبت ممکن نیست که معلوم شود مگر بطریق حدس
و مصطفی عبدالرزاق در صدر طباعت ثانوی عروقه الولقی که در دمشق طبع شده می نگارد که آیا
جمال در فرقه اسماء آباد کثر که از محالات کابل است در یک خاندان پررنگ بلاد افغان پیدا شده است
و در توحاهی همدان در فرقه اسماء آباد ایران تولد گردیده است و در شهرهای فر وین و فارس
تحصیل کرده و بعد از آن به افغانستان رفته و قتی که اهل سنت خیال دارند افغانی الاصل نبی باشد
باینکه پدرش از مازندران ایران بوده که در قوچ ایران ضابط بود و حکومت او را به افغانستان
فرستاده بود و آنجا تاهل کرده و پدرش جمال الدین انجالتو الدیافنه یا اینکه در ایران از صلب او سید تولد شده
را می من موافق این است که در افغانان یون سید نه سید اخفا کرده و نه افغانها فراموش کرده و نه به شاگردان
معاصر او در حال حیات و ممات او این اشتباه پیدا شده است جرجی زیخان چه قدر به صفائی میگوید که با ساهان
عثمانی در لباس افغانی خود با دستار بیج بیج ملاقات نمود تنه الیان که ترجمه آن ایشان
حاضر است شاهد حال اوست موسیو لانا منصور احمد انصاری میگوید که در ترکیه یک عکس به من
کسی از سید جمال الدین داد که به کدام جمال الدین دیگر بطور یادگار با منضاء خود داده بود که از طرف
سید جمال الدین افغان به جمال الدین دیگر داده شد و من فوتوی آن عکس را بر داشته کاپی های متعددی
از آن طبع کرده در کابل و بنوستان داده ام جناب سید حسن خان رئیس عربی ۱۳۰۹ یک مجله الهلال
به من داد که در آن مکتوب سید جمال الدین بنام یک فیلسوف فرانسوی موسیو ریئان فرستاده شده است نشر شده
که در آن افغانی بودن خود را معرفی نموده و موسیو ریئان می نگارد که سید از قومیت که در شرق غیر قوم
خود او افغان و جاپانی ها دیگر قوم به نام قومیت حقیقی هیچ وجود ندارد

بدست بابر ۹۳۲ (ه.ق) پسرش همايون از قندز بهندوستان رفت (فرزند
 سيد احمد نور فرزند سيد يوسف نور پسر سيد محمد نور بخش ترمذی پسر سيد احمد
 بیغم پسر سيد براق پسر سيد احمد مشتاق پسر سيد شاه ابو ايوب ابو تراب
 پسر سيد حامد پسر سيد محمود پسر سيد اسحاق پسر سيد عثمان پسر سيد جعفر
 پسر سيد عمر پسر سيد محمد پسر سيد حصار پسر سيد شاه قاسم ابن خسر و
 معروف مقصود فی ۴۷۹ پسر سيد جلال گنج عالم پسر سيد امير علی
 پسر سيد محمود مسکنی پسر سيد محمد مهدی پسر سيد حسن عسکری
 پسر سيد تقی پسر امام موسی رضا پسر سيد امام موسی کاظم پسر امام جعفر صادق
 پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین پسر امام حسين شهيد دشت کربلا پسر
 فاطمة الزهراء زوجة حضرت علی مرتضی و جگر گوشة محمد مصطفی صلی الله علیه
 وآله وسلم است

سيد جمال الدين لقب افعاليت خود را هیچ وقت از امضاء خود حذف ننموده است.
 عکس امضاءهای خود را در متن کتاب هذا مندرج است در سلسله اسب خود به اتباع
 خود صرف نام پدر وجد اعلاي خویش را که به چند واسطه به ذات شریفش می رسد
 سيد علی ترمذی (پیر بابای بنیری جد سادات کبر) معرفی نموده است.
 اسم سيد علی ترمذی جدا جدا او را فعالها به (لقب پیر بابا) مثل آفتاب روشن است
 سيد علی ترمذی از دربار داری که پدر او بر خلاف مملکت ابا و احداث داشت
 دست کشیده بعد از فراغ تحصیل دست ارادت را به شیخ سالار رومی در اجمیر داده
 بعد از شهرت به تنگ آمده آرزوی گوشه نشینی کرده به اشاره شیخ خود به کوهستانها
 عازم گردیده چندی در کجرات پنجاب مانده در وقت سقوط حکومت همايون
 ۹۴۷ (وقت پناه بردن همايون به شاه ظهیر المصطفی صفوی ایران) به غرض موطن خود قندز از
 اجمیر برآید و حرکت نموده بنابر خواهانی که در حال حیات سيد علی مفصل

ذکر گردیده است چندی بعد در قوم ملی زئی یوسف زئی بمقام بشیر متأهل گردید*
و با اجازه والدۀ خود در آنجا رخل اقامت افکنند در زمان حیات او اهالی
تاجک کتر در وسط افغانه صافی و مهمند بر سواحل دریا معمورترین اراضی
از بهبود قاسمار قابض بودند. چون خود را محافظه کرده نمیتوانستند از بهر بابادعا
خواستند او شان بادعاء میان مصطفی پسر ارشد خود را به سرپرستی او شان مقرر کرد.
میان مصطفی با وجود یکۀ بشیر را هم بکلی ترک نه نموده بود به زعامت ایشان میپرداخت
اخیراً از جمله سه نفر نوادۀ های او میان عباس بابا و شاه جی بابا و میرزا علی شاه
بابا احفاد بسیار گذاشتند دارای اولاد و احفاد زیاد گردیدند که اولاد او لال ذکر به خانی
کتر معرفی بودند. اهالی سرحد آزاد سواتی ها و باجوری ها بحث آقا کلمۀ باچارا را
استعمال نمی نمایند این کلمه در کتر از میزۀ اولاد میان عباس بابا گشت اخیراً
همان نام را دیگر سادات کتر نیز حاصل کردند.

اکنون سید کتر در هر ناحیه از نواحی مملکت که زیست می نماید بنام
پادشاه صاحب اعزاز آباد میشود. اخیراً در زمان امارت دورۀ دوم امیر دوست محمدخان
چون جناب سید قطیف پادشا صاحب عوض جناب سید فقیر پادشا صاحب
پسر بزرگش خود پسر کوچک خویش سید بهاء الدین باچارا بقولایت عهدخانی معرفی
نمود برادر بزرگش برخواست و ولی عهدخانی را در حضور پدر بقتل رسانید از آن جهت
امیر دوست محمدخان جناب سید فقیر باچارا از کتر به لغمان تبعید نمود و به پسر سید
بهاء الدین باچاسید محمود باچاسید سر دار محمد کبر خان غازی را اعزازاً به نکاح داد.
از جهت اتفاق خانگی سادات محتاج حکومت بودند و حکومت آنوقت سید محمود
باچارا پرورش میداد شاید اقتدارشان در سال ۱۲۶۲ که سال هشتم تولد سید
جمال الدین است سلب شده باشد که از بیان او شیخ محمد عبده تحریر نموده است.
اما سلب بکلی خانی کتر بدست امیر عبدالرحمن خان بعد از مراجعت او از
هندوستان ۱۳۰۴ به عمل آمده است.

گذارشات زندگانی سید جمال الدین

مولد و فامیل سید

محمد جمال الدین پسر سید صفدر سال " ۱۲۵۴ " هجری " مطابق " ۱۸۳۸ میلادی " در اسعد آباد کتربا به عرسه وجود گذاشته پدر و مادر سید جمال الدین از طبقات متوسط بوده لیکن ایشان به خاندان بسیار مشهور مملکت خویش منسوب بودند که بر شرف نسب و علوی حسب امتیاز داشت نسب این خانواده معروف به سید علی ترمذی مشهور رسیده به چند واسطه به حسین ابن علی (رضی عنهما) وصل میگردد و این سلاله در ملت غیور افغان که آل بیت نبوی را بسیار احترام می نمایند و قرار بیان جناب محمد سلام مذکور سید جمال الدین به این قوم باشاهمت افغان اعتراف می نماید که در سایه جنگجویی های پر صولت خویش عزت نفس خود را بخدی محترم نگاه داشته اند که برای هیچ فرمانفرمای اجنبی انقیاد نه نمودند و باین وضعیت تربیت یافته اند.

این خاندان قاضیان حکومت امیر کبیر دوست محمد خان بر منطقه کتربا از ملحقات حکومت جلال آباد افغانستان است با استقلال حکمرانی می نمودند امیر کبیر حکومت کتربا را از دست ایشان کشید و ایشان را از کتربا به کابل آورد.

دوره تحصیل

در این هنگام عمر سید جمال الدین به هشت سالگی بالغ گردیده بود سید جمال الدین در یک مکتب خانگی (۱) به تحصیل درس آغاز نمود در ایام تحصیل ذکاوت فطری و صفاتی فطرت و تیزی ذهن او آشکارا گردیده علوم لغت عربی و صرف و نحو بیان و بدیع و معانی و انشاء عربی و علوم شرعیه و فلسفه و ریاضی و منطق و نظریات طب و تشریح و تاریخ عام و خاص معلومات خوبی بهم رسانید (و مستر جورج کورتس میگوید که) از عهد طفولیت به ذکاوت نادر و مائل قوی خود در تمام رشته های فنون عسکری مهارت حاصل کرد.

یاد داشت راجع به حالات ابتدائی سید.

موقعیت اسعد آباد: قرار بیان جناب سید حسین خان پاشا و مرحوم کشا کاسید احمد خان لودین اسعد آباد و لد سید جمال الدین قریه بود مقابل پشته قریب پتن میان چغدرای و نورگل که تالی آب خیزی در بای کشر آن راز بر کرد و خرابه ها و آثارش هنوز باقیست عادت در بای کشر چنین میباشد والد سید از طرف پدر یوسف زئی و دختر محمد قاسم مشهور است که در عصر شاه شجاع مجاهدات کرده بود و از طرف مادر سید بود این قریه به خان کشر سید محمود یاد شاه منسوب است.



اعلیحضرت امیر دوست محمد خان

سید جمال الدین راجع به حالات خانوادۀ خود در یاریس یک خطا به وجود محفل که یکی از افرادش مستر بلنت نویسنده انگلیسی بود ایراد کرد. (کتاب مستر بلنت موسوم به قبضه مخفی انگلیس بر مصر) سید: سید در جلال آباد نزدیک نرکیاء شناس هندی معروف به (مولوی) منجمه علوم عصری هشت و نجویه را آموخت (تا چند سال پیش هم بعضی هندی

ها برای جستجوی ثباتات در کوهستانات مشرقی به کثرت می آمدند) .

کذا تعلیمات دینی و علوم عربیه را بهمان نزد مر حوم سید فقیر پادشاه صاحب کثرتی جد
سید حسین خان پادشاه صاحب فرا گرفت .

زمانیکه باید از خود یکاویل آمد در کابل در مسجد گذر گذری درس خوانده
و حکیم موسوی به این قناعت نه نموده رغبته زیادی بسوی تحصیل
داشت تا که از وطن بسوی هند حرکت نموده و هر زحمت و تکلیفی که در این راه
پیش می آمد آن را سهل می پنداشت و در هندوستان یکسال و چند ماه توقف
نموده بر تحصیلات سابق باسول غربی و شرقی علوم و معارف نوی ایزاد نمود مثلیکه فارسی
و ترکی را قبلاً یاد گرفته بود انگلیسی را در این وهله درس گرفت

سید جمال الدین فلسفه قدیم را که در ضمن علوم عربی خوانده بود با فلسفه جدیدی
که با اساس اروپائی ها حاصل نمود جمع نموده اقتدار رأی مخصوصی را در علوم عقلیه
و علم النفس و علم وجود و تکوین و علم اخلاق حاصل کرده گسائیکه عروفا و اوتقی و رد
در بین او را مطالعه نموده باشند می دانند که او در بین این قتیبه و غزالی راه نوی
را کشف نموده است .

و سید جمال الدین فرصتی را می جست که او را به دیدن امصار و بلاد هند و مرغزار های
آن موقع ببرد زیرا توقف در یک محل موجب ملال میگردد و او با الطبع بسفرها
سیاحت ها مائل بوده و به کشف احوال اقوام و جماعت ها و مطالعه اخلاق قبا ئل
علاقه مند بود پس احوال و اخبار هند و ستان را در سیاحت های
خود معلومات میگرفت

سفر حجاز

در حالیکه جمال الدین در هندوستان توقف داشت به اراده‌ی اداء فریضه حج بسوی حجاز عزیمت فرموده در جزیره عربده به شهر به شهر سیر کرده می‌رفت تا که در موسم حج ۱۲۷۳ هـ ۱۸۵۷ م بعد از گذشتن یکسال از توقف هندی به مکه معظمه رسید و در سیاحت عربستان احوال بلاد و عادات اهالی و اخلاق ایشان را تحت مطالعه گرفته بود و خبرت که از سیاحت سفر حج حاصل نموده بود بدو مفید گردید

تشکیل جمعیت ام‌القری

اولین بقی که سید جمال الدین بالای دولاار ویا افکنند عبارت از تشکیل جمعیه (ام‌القری) است در مکه معظمه که به پارلمان اسلامی خیلی شباهت داشت و همین جمعیت بنام ام‌القری جریده تاسیس نمود چون جمال الدین قبلاً در دل خود فکر اتحاد اسلامی را می‌پردانید و برای اظهار عافی الضمیر خود موضع مناسبی نمی‌یافت و قتیکه به مکه معظمه داخل شد ذهن صاف او کشف نمود که در این سرزمین بزرگترین مؤثر اسلامی همه‌ساله تشکیل می‌گردد که نمایندگان بسیاری از طبقات اسلامی را ادا کرده میتواند زیرا هزاران نفر از افراد مسلمین دنیا از تمام اقطار عالم هر سال در موسم معین این جا برای اداء فریضه حج فراهم میشوند و جمعیت این مرکز اسلامی میتواند که به پیشگاه این نوادین (حجاج) دعوت خود را بیان نموده در دل حجاج اثری تولید نمایند ویری نخواهد گذشت که اثرات دعوت ایشان در بلاد مسلمین سرعت نشر خواهد کرد و گر دید که لهذا از بلاد حجاز تا زعمایی که نهال خوبی در آنجا نشاءت یافته و مفکوره خود را عمیقاً نه نمود بیرون نکردند

نهضت سیاسی - مد

بعد از آنکه سید جمال الدین فریضه حج را اداء کرده بلاد عربی را بدرستی سیاحت کرده و اقطار هندوستان را بخوبی مشاهده نمود و اخلاق و عادات و طرز

اتصلام این معالک را به چشم سر نگرست و بکافر دائمی را در حجاز گذاشت
 بسوی افغانستان که موالدو مسکن او بوده عودت فرموده بوطن خویش در حالی
 وارد گشت که یک عالم بزرگی گشته بود حکومت او را در قطار هیئت حاکمه داخل
 نمود و در این اوان امیر افغانستان امیر کبیر اعلیحضرت دوست محمد خان بر تخت
 سلطنت وطن متمکن بود و زما بیکه حضرت امیر در تهیه سفر هرات بوده و برای
 محاصره هرات قشون سوق می داد سید جمال الدین را با خود همسفر گردانیده به هرات برد

شعول در محاربه هرات

امیر برادر زاده و داماد خود سردار سلطان احمد خان را در هرات محاصره
 نمود تا آنرا از تصرف او کشیده شمیمه حکومت مرکزی سازد و وقتیکه امیر
 بعد از محاصره مطول ویر زحمت هرات و فتح آن وفات نمود زمام امارت را
 ولعهد او شیرعلی خان متکفل گشت سید جمال الدین که در عسکر پادشاهی حاضر بود
 زمانیکه شیرعلی خان و محمد اعظم خان برای پادشاهی بر سر بیکار بودند و وطن میدان
 حرب گشته بود و هر که قوت میکرد به زور عساکر و شوکت خود به امارت مستقل
 خود را میسازید و این جنگهای خویش جمعیت افغانه را بر ایشان ساخته بود
 او طرفدار محمد اعظم خان بود و سید جمال الدین در عهد حکومت امیر
 محمد اعظم خان به درجه ریاست و وزراء ترقی یافته سن او از (۲۷) سال متجاوز
 نبود و رسول این زبده عالی در دل امیر محبوبیتی را حاصل نموده محل اعتماد
 کامل او گشت تا سید در تمام امور مشوره و مقارنه به عمل می آورد

وفاداری سید

زمانیکه امیر شیرعلی خان بعد از وفات امیر کبیر در هرات به پادشاهی انتخاب
 می گشت محمد اعظم خان به پادشاهی او راضی نبوده با اثر آن عدم رضایت بین

محمد اعظم خان که بار اول (بنام محمد افضل خان) و شیر علی خان معاریات خویشی روی کار آمد و هر یک از طرفین قوت و شوکت خود را می افروز دادند و در جنگ غالب میشد به امارت می رسید.

سید جمال الدین از اول و هله طرفدار محمد اعظم خان بوده امیر شیر علی خان هر چند او را دعوت می داد او به مقابل اخلاص خویش رتبه و منصب را اهمیت نمی داد زما نیکه سید با محمد اعظم خان کار می نمود شرافت و حریت فکر احترام ضمیر خود را خیلی محافظه نمود و رتبه و منصب را قربان آن ساخته دعوت امیر شیر علی خان را از روی خوف امیر سابق قبول نمی نمود بلکه از روی عدم توافق با امیر شیر علی خان دعوتش را اجابت ننمود سید جمال الدین به شکست محمد اعظم خان قوه قلب را از دست نداد چون وطن ملجاء و مأوی غاصبین و خائشین شگفته بود به قوه قلب از مملکت مدافعه می نمود و با امیر شریک کار نمی کرد.

سفر هندوستان

چون سید جمال الدین در زمان حکومت شیر علی خان وضعیت را به حال خود مناسب ندید سه ماه بعد از شکست محمد اعظم خان پروگرام اصلاحی خود را بحضور اعلیحضرت امیر شیر علی خان تقدیم داشت این پروگرام را در زما نیکه سید تهیه مینمود بعضی از حامدین او به پادشاه اطلاع داده بودند لذا قدری محل تعقیب واقع شد هنگامیکه سید جمال الدین به تداریک پنهانی امیر می برد از امیر اجازت سفر حج خواست تا از سطوت و شوکت او امان یابد.

امیر او را اجازت داد به شرط اینکه از راه ایران سفر نه نماید زیرا امپاد با محمد اعظم خان امیر سابقیکه با سید جمال الدین محبت داشت و او را به رتبه ریاست وزراء رسانیده بود ملاقات بعمل آرد.

قرار معلومات کاکاسید احمد خان مرحوم که توسط آقای عبدالله خان افغان بوبس رسید - امیر محمد اعظم خان تحت تربیه سید بوده و سید امید زیادی باین

شهراده داشت لیکن اخیراً روزگار به ایشان مساعدت نکرد.
اصلاحات امیر شیرعلیخان مربوط به سیداست که روز حرکت قطعی از افغانستان نزد امیر
رفته طوماری باو در بالا حصارها و در آن جمیع اصلاحات مذکور و منجمداً اعلان
استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکر، تقویة زبان ملی پشتو، تأسیس مکاتب و راه
ها و پوسته خانه ها و نشر روزنامه درج بود و ثانی مؤیداً اصلاحات مزبور ما ما غلام
حسن خان صافی کردید.



اعلیحضرت امیر شیرعلی خان

سید در ۱۲۸۵ مطابق ۱۸۶۹ بار دوم به هند آمد در این کهوار علم و ادب که دارای
مدرسین زیاد بود از طرف اکابر مملکت پذیرائی او بسیار به خوبی انجام
داد و به سخن او گوش میدادند و از بحر علم او سیراب می شدند و عقول و ارواح
خود را مستفیدی ساختند عزت نفس و خود داری را از او یاد می گرفتند.

حکومت هند بسیار به اجلال و اکرام استقبال او را نمود لیکن در وجود او
نفس خروازادی را ملا حظه نمودند که از استعمار و دول استعماری سرکش
بود و به هر دم دعوت حریت می داد.

باز انقلاب ۱۸۵۷ هندوستان در اهالی هندیک اضطراب و تشویش زیادی
دیده میشد به این جهت انگلیس ها از بقاء سید جمال الدین در هندوستان خائف
بودند و عداوت او با انگلیس ها از ایشان مخفی نموده بود زیرا دروس
او بر دفع اختلافات اقتدار تام داشته و برای آنچه در دلهای ایشان مضمحل بود
محرک بزرگی دانسته میشد.

از این رهگذر انگلیس ها او را از تدریس علوم دینی و سیاسی باز داشته جاسوس
ها را به مراقبت او گماشتند و این مراقبت ها همچو سایه هر جا با او روان بوده مصاحبت
داشتند از این باعث میدان عمل او محدود شد و دعوت او پوشیده نه ماند و درس های او
باطل گشت و حریت او زیر فشار آمد.

سید را انگلیس ها از هند بسوی مصر اخراج نموده

در اوائل ۱۸۷۰ ع و اواخر ۱۲۸۶ هجری از حامل او به بندر کنا سوئیس رسید سید از
انجا به قاهره سفر نمود تا ۴۰ روز توقف کرد در این ایام به قوت نگاه خود بسیاری
از عرف و عادات مصری ها و اخلاق و سیاست داخلی مملکت را شناخته به جامع
از هر آمده با بسیاری از اساتذ و تلامذ آشنا شد و از ارباب شهرت
و اعیان قوم اشخاص زیادی با وی پیوستند

اما م محمد عبد بهسید رشید رضاء اشا کرد خود خیر و رود اولین سید جمال الدین
را به عبارات ذیل نگاشته که یکی از شاگردان شامی از هر در و واقشامی های از هر
به من اطلاع داد که یک عالم بزرگ افغان در خان خالیلی مصر فرود آمده من
از این خیر بسیار مسرور گشتم و شیخ حسن طویل را واقف ساخته به زیارت
او دعوت نمودم چون داخل میشدیم او را در حالی یافتیم که با خادم خود با و تراب افغان



اعلی حضرت امیر محمد اعظم خان

سران شام نشسته بود ما را سلاح شمول در طعام دادند ما عذر پیش کردیم
پس در خصوص بعضی آیه های قرآنی اقوال مفسرین و تفسیرها که گفته اند از ما
پرسیدند بعد از آن تفسیر مطالب آن را شرح میداد این بیانات او دل مرا به محبت
خویش مائل ساخته از لیاقت او خیلی تعجب نمودیم

سید جمال الدین در تهیه سفر حجاز بوده و خیال اقامت خود را در آن سرزمین

مقدس نموده بود تا در جمیع ام القری که خودش در سفر اول تشکیل داده است
افکار خود را تریق دهد در آن هوای صاف و معیری از کثافتات جنبی و قبیح
مستعمرین که خیلی ماعون بوده به حریت نامه مشحون داشته میشد گذار و حیات خود را
از طمع طامعین و تجاوزات آنها مطمئن می دید زیرا این حصار طبیعی حاکم پاک
تجاوزات متجاوزین را منع می نمود علاوه بر این ها سید در این بلاد دعوت
خود را به عموم مسلمین اشاعه داده می توانست چون به سمع عالی خلیفه عالی رتبه
ذوق سید جهت توحید مسلمین و تشکیل جمعیت ام قری رسیده بود او را به استانه دعوت
داد پس مقدرات خود را به مقدرات قدرت گذاشته دعوت سلطان را احترام
نموده به استانه رفت .

سید در استانه

سید جمال الدین در ۱۲۸۷ هـ - ۱۲۷۰ ع. بطرف استانبول سفر نمود و از طرف سلطان
عبدالعزیز استقبال او به اجلال و اکرام خوبی بعمل آمد و سید را عظم
عالی یا شاه و سائر وزراء و اکابر به ملاقات او مبرور گشتند و علماء و ادباء
در محال و فراهم شدند و سید بمنزلت عالی در بین ایشان پیدا کرده صفت و ستایش
او در مجالس ذکر میشد و ما نیکی سید بغری افغانی خویش عزیز و قیام و عمامه
پوشیده به شرف لقاء سلطان تشریف حاصل نمود سلطان با او به پشت
زیاد پیش آمده او را بر خود مقررب ساخت و احوال قوم افغان را از او
می پرسید و همچنان از احوال اقوامی که سید سیاحت بلاد ایشان را کرده پرسیده
و از رأی دینی و سیاسی او سؤال کرده می رفت جواب های سید خیلی محکم و سیاسی
و به عقل قوی و نفس خود دار دال بوده اخلاص در اسلام و مسلمانان از آن
هویدا میشد و سلطان بار بار او را بار میداد و سید در تمام این امور محل تعجب
و ستایش سلطان واقع میگشت .

ملازمت رسمی

پس رأی سلطان به این قرار گرفت که از مواهب الهی سید
در امور رسمی هم استفاده بگیرد بعد از شش ماه از ورودش او را عضو مجلس
معارف ترکی مقرر فرمود.

سید در این وظیفه رسمی را که خارج وطن خویش با را اول بدست آورده بود به تعلیمات
کوشش نموده اقدامات نیکو و اصلاحات مفیده در بر و غرامهای معارف به عرض رضاء



اعلی حضرت محمد افضل خان

او تعالی و افاده به وطن ثانوی بعمل آورد سید از بر آشتن خائنین قوم و متافقین
هیچ بر و انداشت زیرا ایشان بجزر محافطه منصب های خود
که به لباس غیرت دینی و حمایت وطن نظا هرات می نما یافتند کاری دیگری نداشتند

* جمال الدین و شیخ الاسلام *

«حسن افندی فهمی» شیخ الاسلام ترکیه در این اوآن در اثر تعلیمات و ارشادات سید جمال الدین محدودیت فراموشی و معاش خود را مشاهده می نمود، پس نسبت به جمال الدین در دل خود سوء قصدی نمود و برای کاستن اعتبار و بر انداختن موقعیت او فرصت می جست. لذا در مقابل هر رأی سید جمال الدین که در جرائد و جمعیت ها به ظهور می رسید شیخ الاسلام تنقید می نمود این تنقیدات تماماً در اثر مکر و حسد و عداوت و بغض بر وی کار می آمدند در رمضان ۱۲۸۷ هـ ۱۸۷۰ ع تحسین افندی مدیر دارالفنون از سید جمال الدین خواست نمود که در تشویق صنائع اطلاق ابراد فرماید سید از او اعتذار خواست که ترکی من کمزور است بعد از الحاج زیاد و مخبر ات دور و دراز و مساعیات متنوعه سید دعوت مدیر را قبول نمود و در منزل او برای تهیه نطق چندی توقف فرمود و بعد از تحریر آن به حضور وزیر معارف و بسیاری از ارباب مناصب بزرگ اصحاب دولت و سیادت و عزت چون «منیف پاشا و صفوت پاشا» و «مشیر شایطیه» رشوانی زاده عضو مجلس معارف آن را قرائت نمود تا از آراء ایشان را حاصل نماید چون اراده دسائس و وقت عزیمت شیخ الاسلام را دیده بود توافق حضرات فوق را قبل از خواندن نطق به محضر مجلس فراگرفت این نطق و رضائیت تعجب حضار را تحصیل نمود برای خواندن آن میعاد معینی را مقرر نمودند و به اهالی اهمیت بزرگ این نطق را که در حیات ایشان مؤثر می باشد و نمود ساخته به شنیدن آن مردم را تشویق و ترغیب دادند و خلق بسیاری را ذوق مفرط به استماع آن منتظر بودند جمعیت بزرگ اهل علم و اهل اقتدار در آن روز فراهم شدند که در صدر آن اکابر و وزراء و ارباب جرائد و مجلات بودند و در دارالفنون حاضر شدند از هر طرف افراد و جماعات به آنجا حضور بهم رسانیدند و در صدر مجلس

شیخ الاسلام و اطرافیان تا بعد از او معاویین معدود او قرار گرفتند لیکن با وجود
وسعت مقام «دراثر جمیعت النبوه» که به غرض استقامت فراهم شده بود ند جای
خالی باقی نبود

خطابه سید جمال الدین

سید جمال الدین در حال شدت چك چك هابر فراز منبر خطابه برآمده و نطق غراء
خود را که بر افکار و حکم مشتمل بود ایراد نمود - در این اطلاق قوم را به جسد
و صنائع را به اعضاء جسم شباهت داده و گفت ز ما نیکه اعضاء وقفه می نمایند
بدن می میرد و همچنان کار خانه های قوم اگر معطل شوند قوم تنزل نموده و هلاک
می نماید -

مردم به این خطاب تماماً گوش شده و چك چك های بیابانی موجب تعجب حضار گردیده همه
به ستائش او زبان کشودند و تفصیلات آن را امام شیخ عبد در صدر رساله
دهرین چنین بیان نموده است : چون موعد خطابه سید فرار سید مردم بسوی
دار القنون متوجه گشته يك جمعیت بزرگ در جال دولت و اعیان اهل علم و از باب
جرائد حضور بهم رسانیده و بزرگترین وزراء مملکت در مجلس حاضر بودند
سید جمال الدین بر فراز منبر برآمده آنچه برای قراءت مرتب نموده بود ایراد نموده
«حسن افندی» نظر خود را بر طرف کلام او معطوف ساخته میخواست برای ارائه
عدم اهمیت آن حجتی بدست آورد مگر حقیقه بمقصود خویش کامیاب شده نتوانست
در خطاب خود زنده گانی انسانی را به بدن زنده تشبیه نموده و هر صنعت را به منزله
يك عضو از اعضاء این بدن تصور نموده و منافعی را که این اعضاء
به بدن می رسانند تشریح داد پادشاه را به دفاع که مرکز تدبیر و اراد است مثل زده
آهنکری را بازو و وزارت را به جگر و ملاحی را به پای و هر صنعت از صنائع را
هم چنان به یکی از اعضاء بدن شبیه ساخته در اطراف تمام این تمثیلات بیان

روشن و کاملی ایراد نموده گفت این ها اعضائی میباشند که سعادت بدن از آن ها تشکیل می یابد و زندگی جسم بدون روح صورت نمی پذیرد و روح این جسم یا نبوت است و یا حکمت لیکن فرق این هر دو آن است که نبوت عطیه الهی است و دست فاسد بر آن نمی رسد و خدا و تدبیر که فضل او اختصاص بخشد مخصوص میگردد و ذات باری به حکم تخصیص رسالت خود بهتر می داند آنچه حکمت است در اثر فکر و تدبیر در علوم حاصل میگردد و ذات لئی از خطا محفوظ می باشد و حکیم مأمون شده نمی تواند بلکه در خطاها می افتد و احکام نبوت ها به حکم خداوند اعلی نازل میگردد و باطل را گنجایش ندارد و لا یناقیه الباطل من بین بدیه و لا من خلفه و تمسک بر آن از فرائض ایمان است لیکن اتباع اراء حکماء بر ذمه های قوم لازم نمی باشد مگر آنچه اولی و افضل بوده بشرطیکه مخالف شرع الهی نباشد. این است آنچه او نسبت به نبوة ذکر نموده بود و این مسئله به آنچه علما امت اسلامی اتفاق دارند موافق است لیکن حسن فهمی افندی حق را باطل و نمود ساخت تا او را از کار و اعتبار اندازد پس بفرمود اشاعه داد که شیخ جمال الدین گمان دارد نبوة صنعت است و برای اثبات این دعوی میگفت که نبوة را در لفظی که تعلق به صنعت دارد ذکر نمود

طعمون شدن جمال الدین

ترقی این خطاب را شیخ الاسلام نمیخواست زیرا در دل خود نسبت به جمال الدین بغض و حسد داشت پس او را در عقیده متهم ساخت و بعضی جرائد را به یاد آوری این هنگامه تشویق داد و چندی از واعظین را در مساجد بر خلاف او گذاشت سید جمال الدین خواهش محاکمه شیخ لا اسلام را می نمود لیکن بعضی دوستان او را از این مطالب باز داشته توصیه نمود می گفتند که در اثر طول زمان واقعه محقق خواهد شد و این دسائس بی اثر خواهد ماند مگر سید جمال الدین خاموش نشده جنگ قلمی در بین ایشان سر گرفت و بعضی از ارباب جرائد آزاد دور سید جمال الدین فراهم گردیدند

در بین هنگامه‌ها هرگز دید تا سکه حکومت بطریق دیگری شیخ الاسلام
حکم اخراج سید را نمود تا محیط آرام گردد لیکن این تخم اصلاح را که سید جمال الدین
کشت نموده بود در ترکیه سبز گردید جمعیت اصلاحی ترکیه که از افراد بزرگ
مملکت مرکب بود از اصلاحات دینی را خواست نمودند و موجب حرکت سیاسی گردید
که در ۱۸۷۱ بدست مدحت پاشا صورت انقلابی را تولید نمود و بر اثر آن
ترکیه در قطار ملل را قیام حساب آمد و همین مسئله باعث گردید که در خاک مصر تحت
آسمان صاف آن چندی برای عملیات خویش توقف نماید.

جناب مولانا منصور انصاری از جناب مولانا محمود الحسن شیخ الہند روایت میکنند
زمانی که بین شیخ الاسلام ترکیه و سید جمال الدین اختلاف نظر به عمل آمد از در بار خلافت
خواهش نمود که استفتاء این امر از علماء هند توسط دارالعلوم دیوبند عمل آید حکومت
ترکیه اصل بیان او را به دیوبند فرستاده استفتاء شرعی خواست در آن آوان معنی
دیوبند مولانا عزیز الرحمن مرحوم بود جواب به قلم او شان تحریر گردید به خدمت
سلطان فرستاده شد از روی آن ثابت شد که گفتار سید جمال الدین درست است
از در بار خلافت باز جواب کافی قسطلانی شرح بخاری طبع جدید استنبول را که
بار اول طبع گردیده بود به کتابخانه دارالعلوم دیوبند هدیه فرستاد که در کتابخانه
دیوبند تا حال موجود است و بر آن این عبارت تحریر گردیده است و حضرت مهمم صاحب
دیوبند همان روزی که در کابل به منزل بنده تشریف آورده بودند این مسئله را ناگه
نمودند علو تا فرمودند که بار دوم من ندارم که از طرف سلطان عبدالحمید خان برای
کتابخانه دارالعلوم ذریعہ قوسل ترکیه هدیه آورده شد و جناب قوسل در وسط کتابخانه
استاد بود و من میدیدم که کتاب را به حضور حضرت والد محترم که مهمم دارالعلوم بود
تقدیم فرمودند که تا حال در کتابخانه دارالعلوم وجود دارد گو یا سلطان
عبدالحمید خان سنت خلیفہ سابق را تجدید فرمودند و بر کتاب تاریخ اهدا موجود است.

آقای سید جمال الدین در مصر

جمال الدین در افغانستان وطن عزیز خود که امضا را مخالف خود ملاحظه نمود
به اراده حج تا قله از وطن برآمده در اثناء سفر حج مدت يك ماه در هندوستان
توقف نمود و الكلیس ها از هندوستان بسوی سوبزاجش نمودند مدت ۴ هفته
در مصر به تدریس پرداخته در اثر مسلمان شدن يك كنفرانس حاکمیت
آنجا امر اراجش را صادر نمود و در حالیکه از مصر بطرف حج عازم بود



شاه اسمعیل خد یومصر

سلطان ترکیه به استنبول دعوتش نمود در استنبول بواسطه مسئله شیخ الاسلام که علاوه بر
مضامین سیاسی موجب صدمه و حای او هم گردیده بود بسوی مصر اراجش نمودند و ادیب
اسحاق شاگرد معری او می نگارده که بعد از مسئله شیخ الاسلام از ترکیه به حج بیت الله شریف

تشریف بردند و از آنجا به مصر عزیمت نمودند زیرا در سفر حج ریاض پاشا یکی از وزراء
مصر هم در آن آوان به اراده حج بیت الله در حجاز توقف داشت بشا بر بعضی مو جبات
بین ایشان مؤدت دوستی بر و کار آمد و بدعوت او عازم وادی نیل گردید

قدر دانی ملت و حکومت مصر از جمال الدین

در اول محرم ۱۸۷۱ ع ۱۲۸۸ ه و ارد مصر کرد بد و سید اراده اقامت
دور دراز در مصر نداشت لیکن از طرف اهالی مصر و حکومست مصر
اجلال و اکرام زیبا دی از او به عمل آمد.

تاریخ حرکت قومیه از عصر اسمعیل بیان می نماید که آزر ریاض پاشا وزیر حکومت
اسمعیل پاشا خدیو مصر توقع نمی رفت که سید جمال الدین این قدر مهر بانی نموده
و از طرف حکومت برای او یک مقدار کمی از بیت المال و طبقه مقرر نماید
زیرا آنها میدانستند که سید شخص متعلق نمی باشد و تأثیر در وس
دینی دعوت وطنی او را در دل اهالی بسیار مثرقی دیده و حکومت استبدادی
روادار نمی باشد که امداد و محقر جان را نموده سیاست او آزاد گذاشته شود
با وجود آن بدون گذاردن خدمتی بدوش او (۱۲۰) بودند طلایی و طبقه سالیانه
برایش مقرر فرمود.

چون اسمعیل پاشا یک شخص علم دوست بوده به نشر و اعانت معارف هائل بود
پس شخصیت ممتاز علمی سید جمال الدین و شهرت او در حکمت و فلسفه و تبرز او
در سیاست و خدیو مصر را بر این واداشت که از بحر علم و فضل او بر اهالی مصر فیضانی
برسد و حقیقت این است که اسمعیل فرصت خوبی در پیشرفت ساحه عرفانی مصر بدست
آورده بود و توقف سید جمال الدین در مصر به انداز مهمه مو سه های عالی عرفانی که
بدست خود در مصر افتتاح نمود بود مفید ثابت گردید و خوف اسمعیل پاشا خدیو مصر از
سید جمال الدین در حدود (۱۸۷۱) ازین جهت نبود که مداخلت های اجانب در آن آوان

در مصر وجود داشت و خدیو به معراج حکومت خود رسیده بود و با اقتدار تام در
قلمرو خود فرمانفرمائی داشت مجلس شوری و از باب جراند طر قدار او بودند بطوریکه
او میخواست قوانین وضع میشدند و به نهجیکه میل او بود جراند تشریفات مینمودند
و او را ستایش میکردند سید نیز خارج علم و ادب اقدامات نمیکرد تا که در ۱۸۷۵
مداخلت های اجنبی آغاز گردید هنگامیکه خدیو سید را در مصر اجازه اقامت
داد نه از داخل خوف داشت و نه از خارج.

مد اخله سید در سیاست مصر

بهشتیکه بدست سید در مصر صورت گرفت است نهضت علمی و ادبی بوده و در جنبه سیاسی
فقط سال ۱۸۷۶ مداخلت نمود اما نه بر علیه شخص اسمعیل پاشا بلکه بر علیه مداخلت
های اجنبی که از آن لحاظ اقدامات سیاسی را شروع نمود.

اسمعیل پاشا با حکومت ترکیه خیال همسری داشت زیرا سال ۱۸۶۹ در کنفرانس
عمومی پاریس بحیث یکنوز مامدار مستقل معرفی شده بود و راضی نمیگشت که مصر
زیر اثر ترکیه زندگانی نماید بنا بر آن با حکومت آستانه هم چشمی و مسابقه داشت زیرا آنیکه
شهرت سید جمال الدین را ملاحظه نموده و دانست که او مجموعه اخلاق حسنه است
و قوه سیاسی بزرگی دارد به سلاطین روزگار فروتنی نمی نماید و بمردم و انمود
می ساخت که زمامدار مصر در معارف پروری بلند تر از زمامدار آستانه است
و فناء مصر برای اصلاحات مستعد تر از فناء ترکیه است پس فیلسوف
ا فعالی را به این واداشت که در مصر احیاء معارف نماید سید جمال الدین توانست که
رسالة خود را در شاگردان مصری اشاعه دهد.

روزانه سه صد نفر طلاب به منزل شخصی سید حاضر میکردند و استفاده میکردند
و این سه صد نفر شاگردان دیروز از جسته ترین رجال فردا گشتند و از نواح مصر
شدند سید جمال الدین از روی معلومات سیاسی خویش در نظر شیوخ از هر منزلت
خوبی داشت لیکن از روی اطلاعات دینی او شان را جلب کرده نمی توانست اما طبقه
کلامی بوش که از تمدن اروپا متأثر گشته به حصو رسید آمد و رفت داشتند و بر علاوه
در معلمین مدارس و از باب مناسب عالیه قضاء و زو سالی مصالح حکومتی با وجودیکه
الشریه ایشان فارغ التحصیلان از هر بودند نظریات دینی سید خیلی مقبول بود
درین روزها شاملین از هر عبارت از دو طبقه بودند. (۱) طبقه جامد و محافظه
کار (۲) طبقه تجدید پسند.

رجال بیدار از هر وقتیکه دیدند شیخ مسائل مذهبی را بطوریکه از ناحیه نقل بیان
می نماید از جنبه عقل نیز بر آن روشنی می اندازد دانستند که دروس او با دیات هیچ
تصادم ندارد پس او را وادار ساختند که در فن کلام و حکمت نظری و طبیعی و عقلی
و هیئت و علم تصوف و اصول فقه اسلامی تدریس آغاز نماید.

ارمغان عرفانی جمال الدین به مصر

شیخ محمد عبد... می نگارم که خودم در اثناء تحصیل با آثار علوم عقلیه
برخوردم و به آن میل پیدا کردم لیکن کسی را نمی یافتم که در آن معلومات وسیعی
داشته باشد پس در تفکرات قدم لیکن از هر که می پرسیدم جواب میدادند که علماء کلام

تحصیل این علوم را حرام پنداشته اند من تعجب می نمودم که چرا حرام گفته اند و چرا
مردم در فتوای او شان تحقیق را بکار نبرده اند بعد از تفکر بسیار دانستم آنکه
چیزی را که انسان نمی داند آن را دوست نداند و بطوریکه انسان برگ های
عقاب را بچوید به تلخی حنظل نمی فهمد .
درین فکر بودم که افتاب حقائق براق مصر در خشد و دقیق ترین مسائل



سید جمال الدین در مصر بین سنوات ۱۸۷۱ الی ۱۸۷۹ میلادی

کشف کرد بدین معنی افتاب مشرق زمین سید جمال الدین طلوع نمود و بر او میوه های علم
و ادب می چید از او شان درخواست تدریس این علوم را نمودم بجا مرحمت خود را
از زانی فرموده و در درس و تعلیم دادند که آنرا واردات در تجلیات
نامیدم محمد سلام مدکور می نگارند که امام محمد عبید و مبفر مود

کتاب زو راء دیوانی که در تصوف است با شرح قطبی بر شمسیه و مطالع وسلم العلوم
در منطق و هدایه و اشارات و حکمه العین حکمه الاشراق در فلسفه و عقائد جلال دوانی
در توحید و تلویح و توضیح در اصول و جفینینی و تذکره طوسی در هیئت
از سید تحصیل نمودم.

و بعد از این سال سعد ز غلول در ازهر دا خیل گردید و نزد سید آمد و رفت
داشت در اثناء این ملاقات ها مبادی حریت و اصلاح را از ایشان تحصیل نمود
و در حرکت اصلاحی که ما اثر القاءات سید در اثناء درس به طلبه
شروع گردیده بود دا خیل شد.

طرز تدریس سید

سید جمال الدین زما تیکه برای تدریس می نشست در موضوع هر مسئله که تحت درس
بود يك بیان مفصل بصورت شفاهی تقریر میکرد
بعد از آن چون عبارت کتاب خوانده می شد جمله جمله رابه بیان خود تطبیق
میداد در مقاماتیکه کتاب به آن مطابقت نمیکرد و جو هات کتبی کتاب را
نشان میداد و رای خود را بدلائلی که ترا و مو جود بود تقویه میکرد.

مطالعات جمال الدین

جمال الدین مهمترین مؤلفات عربی را به همین اصول درس گرفته بود و به همان اصول
درس میداد و هکذا کتب جدیدیکه در علوم مختلفه به لسان عربی نوشته شده بود
درس میداد.

روزی سید جمال الدین از شاگردان خود خوا هش کرد که در موضوع حریت مضامینی
بنگارند چنانکه مضامین را آوردند مضمون سعد ز غلول را بستند بده گفت این است

مقصود من این نگارش مرا امید واری سازد که نهیست حریت خواهی مصر از نا حیه
نگارشات خوبی ترقی خواهد کرد سید به این اوضاع خویش دل مصری هارا از خود ساخته
به کلام شیرین و تعلیقات مفیده خود که بر موضوعات مختلفه می نمود حکمت خود را
بسر عموم حصار مجلس نشر می نمودن مصری هارا به راه تفکر و طرز استنباط
و استنتاج سوق داد .

سید جمال الدین فن تحریر و نویسنده گی را در مصر بسیار کمزور میدید
بدون چند نفر نویسنده که آنها هم به عبارات مسجع تحریر نمودند
با بعضی کتب علمی را تصنیف میکردند دیگر اشخاص و جود نداشت
لهذا سید جمال الدین شاگردان خود را به تحصیل علوم ادبی متوجه ساخت در
مدت کمی عده یادی از نویسندگان مصر تهیه شد که عبارات سید جمال الدین را نقل
می نمودند و در اطراف آن نشر یحات داده به جرائد میسر و لذت در عرو
الو هی ورد دهرین و رسائل دیگر سید که آثار باقیه فیضیت اوست با مقالات قابل
نقل دارند که نذار همه موجب شخامت کتاب میکرد و کتاب به شخامت می انجامد
لهذا دو مقاله او که شیخ محمد عبده علاوه بر انبار مذکور نقل نموده است خلاصه
مقاد آن ذیلا آورده میشود زیرا احتیاج امروزه ما به این دو موضوع تربیت و صنعت
بحدی ضروریست که برای آنها مجالس مسلسل منعقد باید ساخت .

مقاد مقاله تربیه

سید مینگارد که اجسام دیسروح حیوان و انسان مثل اجسام نباتی محتاج
تغذیه و تغذی میا شد بطوریکه نباتات از ترکیب عناصر تسکون یافته و در اثر غلبه
یکی بر دیگری اعتدال مزاج نباتی بر هم میشود هکذا تسکون مزاج حیوانی
و انسانی محتاج حفظ اعتدال عناصر است

اگر یکی از این عناصر برخلاف دیگری سبقت و غلبه جوید مزاج انسانی و حیوانی نیز مثل مزاج نباتی به فساد و هلاک می انجامد.

برای کشت و زراعت نباتات زمین صالح و هواء مناسب از روی تجارب زراعت پیشه گران لازم می باشد و هر نبات از عالم نباتات اصول پرورش جدا گانه دارد که در نشو و نما و حفظ آن از سردی و گرمی و هوای ناسا مناسب باید کوشش شود متخصصین این فن نسبت به تجزیه زمین و کیفیت جوی مناطق و استعداد کیمیاوی اراضی و مواد تقدیه و تغذی آن معلومات مسبوکی را بیان میکنند. هکذا بیطاران از تاریخ طبیعی حیوانات و اقسام آن و طرز زندگی و حفظ صحت او شان بحث می رانند و در اعاده صحت آنها تدابیر علمی و معالجات فنی خود را ایراد می نمایند.

هم چنان برای حفظ اعتدال جسم انسان اطباء از خواص ادویه و اغذیه بحث می رانند و پروگرام های غذا و دواء ویر هیز و حفظ بدن از سردی و گرمی و محافظه اندازة گرمی و سردی هوا را به محتاجان تعیین می نمایند.

مریض طوریکه به علوم و تجارب عملی طبیب محتاج است هکذا به شفقت و مرحمت همت و ایثار او محتاج می باشد زیرا اگر طبیب لائق باشد اما شفقت خود را دریغ دارد و احوال مریض را بطور لازم معلومات نگیرد یا حالت اقتصادی او را مد نظر نداشته باشد و به عدم وصول حق از او منحرف گردد یا اهتمام حال او چون مالداران نه نماید و یا از بی علمی خود در تعیین اغذیه و ادویه او خطاء شود از بودن چنین طبیب بنودن آن خوب است زیرا این سفیر ملک الموت مریض را به راه هلاک سوق می دهد و در فقدان این چنین شخص طبیعت طبعاً مدافعه مرض می نماید مریضان الزحمة بی علاج نسبت به مریض ها بلکه آله دست اطباء جاهل و معالجهین سنگدل و طماع

میگرداند و در سحت می یابند و چنین اطباء با آله دست اعداء مریض میشوند و به مریض زهر می خوراندند و در اعمال علاج و یاد رسوء معالجه او را به راه مرگ سوق می دهند.

طوری که این حیات سوری محتاج علاج و محافظه اعتدال مزاج می باشد هکذا حیات معنوی بک قوم به معالج روحانی ضرورت دارد تا بین تبدل و امساك خوف و جرأت نقطه اعتدال را محافظه نماید اگر قوه جرأت از اسان مفقود گردد در تجاوزات مودی ها و متجاوزین انسانی و حیوانی مدافعه بعمل نیامده و شخص عی ضة هلاك می گردد.

بالعکس اگر حس خوف مفقود گردد از تهور بی جا خود را به مخاطراتی می اندازد که بدون تصور بیک منفعت بهوادی هلاك روان میشود.

برای حفظ اعتدال مزاج روحی با طبباء روحانی ضرورت می افتد تا حدود بخل و تبذیر را معرفی نمایند زیرا خاندانها طوریکه از تبدل پر فقیری کردند همچنین از دست امساك اتفاق بدر و پسرزن و شوهر برادر و خواهر برهم میشوند غذا و لباس ضروری که حفظ حمت را مینماید بر آنها نداده آخر کارشان به بی اتفاقی منجر میگردد خاندانها بر یاد میشودند اطباء این ملکات و حکماء تریه می گویند که افراد انسانی را به حدود اعتدال معرف می نمایند درین حکماء مثل طیب بدلی علم حذاقت تجارت دلسوزی ایثار ضرور است اگر این ها را نداشته باشند عدم وجود آنها بهتر است.

معلمین و واعظین خطیبان مصنفین نویسندگان جراند همه و همه ازین طبقه مردم اند.

اگر در ایشان اوصاف طیب بدلی نباشد عدم آنها از وجود بهتر است و اگر به این صفات موصوف باشند قدر دانی این طبقات و احترام ایشان از فرائض اولی جامعه است.

طوری که بدن از تغلب عناصر داخلی روبرو به هلاک می گذارد از تغلب حوادث
گویی خارجی نیز به معرض فناء می رسد مثلی که بدن را گرمی و سردی و فتنه
از کاری اندازد همچنان مفسدین اتحاد و اتفاق سلامتی مزاج اخلاقی جامعه را
بر هم می زنند و جلو گیری او شان از وظائف اطلباء روحانی است .
شیخ محمد عبده می نگارد که حضرت استاد محترم بعد از توقف بیشتر
از یکسال بسوی تدریس مائل شده شرح اشارات ابن سینا را درس می داد
این کتابی است که مدت هزار سال در شرق تحت تدریس قرار یافته است لیکن از آن فائده
عملی نه گرفته اند عین دروس او به غایت انتشار یافت و آنها به اصول این کتب فروع را
مرتب نمودند سید در اصول و فروع آن تطبیق می نمود و یک مقاله صناعیه جامعه بر
اساس نظریات بلند خود بیان نمود که در روز نامه های جهت تعمیم فائده نشر گردیده است

مقاله صناعیه

نیاست آنست که انسان از جمله حیوانات زمین است
طوری که چینی ها و ایرانی های قدیم که انسان را فرزندان آسمان میدانند تمییز همین
انسان ادوار حیاتی خود را به ترقی می نمود از مشاهده اکتشافات افریقا و اهالی
جنگل نشین آن ثابت میشود که انسان نمی تواند در اول و هله لباس خود را
تهیه و دفع تجاوزات درند ها را نماید

چون حضرت خداوند جل شانه انسان را عاجز و محتاج خلق نموده است و تمام
لوازم حیات او را از خارج بدن او تهیه مینماید و ما به حاج او بدون حاصل نمیشود
مگر به زحمات زیاد لهذا قوه عاقله را برای او مرحمت فرموده است و این قوه عاقله
را به تعلیم مدرسه و خود انسانی مقرر نموده است چون عقل از زندگی نبات و حیوان
استفاده کرده لهذا نبات و حیوان بر انسان سابقه استادی دارند زیرا انسان
در طرز زندگی پیرو آثار ایشان است و جواهر حکم فعلی و انفعالی ایشان را برای

خودچید و در این تحصیل تدریجاً ترقی نموده گناهی به مقصد اسابت نموده
و گاهی خطاه کرده گاهی حق به او کشف گردیده و گاهی یوشیده گشته و عوائق
قدری و ارادیه مانع آمده از درك حقائق او را گاه گاه باز داشته است.

و احياناً جاذبه ها او را به اطلاع مصالح حیاتش جذب نموده به آثار
عجیب و احوال غریبه آن برخورد است و انسان کوفتهای سفر تفکر خود را بيموده
و پرده های جهالت را از روی تحقیقات خود برداشته و در تمام این امور
از ضرورت و حاجت اطاعت نموده است اجزاء کائنات استقفا ده نموده
تفنی در فنون و اختراع صنائع را نتیجه از این مطالعات است بوقتی او را در چاه
اورهام انداخته و دستهای او را به زنجیرها عادات ناقصه و افکار رذیله بسته و لایهای
اعتقادات سخیفه را به پای او در آورده است

لیکن در تمام این تشیب و فراز افکار صنائع کمر او را بسته کرده است زیرا در اثر صنائع
آنچه به حیوانات و نباتات از موهوبات الهی مرحمت گردیده انسان بواسطه قوه عاقله
بدل آنرا از خارج بدن تهیه می نماید و از هیچ صاحب شعور یوشیده نیست که صنعت
با فندگی قائم مقام قوه مدافعه پوست حیوانات است که انسان به قوه این صنعت از
پوستهای درشت و موها و پشمها سردی و گرمی را دفع می نماید

و همچنان آهنگری صنعتی است که کارنول های طیور و پنجه ها و دندانهای
درنده را می نماید که انسان را از دشمنان خویش به قوه آن مدافعه بعمل می آید.
و قتیکه طبیعی بودن هم چه کالات در وجود نبات و حیوان روشن شده و در
وجود انسان از روی احتیاجات کسبی هم لازم میشود پس با ساس تقسیم حکماء
اهمیت صنائع را بیان می نمایم.

صنعت در موضوع خود يك قوه را نسخه فاعلی بایك فكر صحیح مثل غرض محدودا لذات است

و قوه فعلی در معلم و قوه انفعالی در معلم از جمله قوه فاعلی است و قوه تأثر و قبول صنعت گفته نمیشود لهذا قید قوه فاعلی لازم است.

و قوه فاعلی زمانی صناعتی شده می تواند که این قوه در موضوع خود راسخ باشد و اعمال بصورت دائمی بوضعیت منظم ازان صادر شود.

و قوه حالبه که آلا فانا پیدا میشود و زائل میگردد صنعت گفته نمیشود و تا زمانی که فعل آن زیر سیطره فکر نباشد هم صنعت نیست مثل تأثیرات طبیعی اشیاء از قبیل قوه سوزانیدن آتش یا قوه امتداد دهنده حرارت و جمع کننده برودت. که صنعت بشمار نمیرود و اگر فکر صحیح نباشد مثل سو فسطائی ها که از تمام بدیهیات منکر است با اینکه دارای غرض محدود الذات باشد مثل اعمال يك جدلی که با هر چیز از راه جدال پیش آمده و تردید هر دلیل را می نماید و تمام فکر خود را در ازاله براهین دیگرها صرف می سازد این نیز صنعت نیست زیرا نیکه در وجود کلی عالم نظر شود انسان به علم یقین می داند که اکثر صور و کمالات آن زیر اثر قوای طبیعی و احساسی است از قبیل نشو و نما دفع و جذب یا طلب غذا و گر پختن از اشیائی که بدن را از ذیت می رساند اما عموم افعال کونی به ترتیب عقلی مرتب می باشد و مقصد ما از ترتیب عقلی این است که غایبات و مقاصد ازان مدنظر باشد تا فوائد که آنرا نیکه نظام کلی را محقق می نماید بدست آید. زیرا عقل برخلاف حس اول کلی تمامی را می بیند بعد ازان بسوی جزئی تند و بجای ترقی می نماید نه برعکس آن.

طوری که زنده گانی بدون غذا و لباس انجام نه می پذیرد و غذا و لباس جز از زراعت و صنعت و تجارت نمی بشود. و نان بدون آسیا کردن و پختن بدست نمی آید هکذا حیات اجتماعی بدون صنایع قوام نه می یابد حیوان قوای دافعه و جاذبه را در بدن خود از انسان کامل تر دارد لهذا برای بقا نوع خود بدون تناسل دیگر خد مت کرده نمی توانند.

و آنهم در اثر میل طبیعی است و تا زمانی که طفل را محتاج می داند بحیث فطری به خدمت
 اوسائق می باشد و بعد در اثر کمال از احتیاج پدر و مادر بی پروا می شوند. و حیات
 اجتماعی خود را محافظه کرده می توانند.

انسان چون محتاج است برای رفع احتیاج خود هر يك دیگری خدمت می نماید
 و از يكدیگر استفاده می جوید.

و هرگاه این وظیفه را بجا آورد در حقیقت وظیفه عضویت خود را بجا آورده و عضو صالح
 جامعه بشمار میرود و الا در جمله شل ها و کور ها محسوب میشود این چنین اعضاء معطله
 را قطع باید کرد در باز گاه الهی و بیشکاه مردم تناسب و سلامتی اعضاء بعدی
 مرغوب است که هر شخصیکه فاقدان باشد در نظر مردم از اعتبار می افتد

زمانیکه اعضاء بدون اختیار از کار معطل می باشند بی اهمیت میگردند و اگر
 خود را قضا اعضاء معطل بسازند پس لایق است که چنین اعضاء جامعه از جامعه
 بریده شوند ایشان چون اباحی ها محصول دست دیگران را برای خود مباح می
 دانند و خود هیچ يك فائده نمی رسانند اگر اباحی ها و تکالی ها در جامعه ترقی
 نمایند جامعه را به خرابی می گذارد و اباحی ها اگر دست نیابند جامعه را منحل
 میگردانند و بدون لوازم فوری صنعتی در جامعه نخواهد ماند.

در حیات اجتماعی این چنین طبایع به منزله جذام و دیگر امراض ساریه است در اثر این
 امراض لابدی است که عضو مریش قطع شده داخل آتش شود تا بدیگران سرایت نه نماید.

فساق و فجار جامعه اگر چه اباحی نمی باشند اما در بیکاری بیشوای که علان دانسته
 میشوند لهذا چنین فساقر را به کار مجبور باید ساخت اگر چه به تعذیر باشد بحاجتین و ابلهان
 و غیره چون قوم مدبر عقل ندارند و اشخاص ناقص الاعضا آلات کار ندارند پس
 ایشان و معذور را نباید تعزیر داد این قدر کافی است که از دل هاساقط معذور اند.
 میشوند و بعضی که علان بیکار بنام ثوکل استناد می جویند و کشکول گدائی را بدست
 گرفته حجاب مروت را دور انداخته می گردند.

و رجال بی کاری که با اسباب حیات مقابله دارند و به توکل کاذب تکیه میکنند
و معنی حقیقی توکل را نمی شناسند و گمان بردمانند که توکل عبارت است از
معارضه باستن الهی که در مصالح عباد او تعالی جاری آمده.

و این را بتل و انقطاع از عالم ظاهر می نامند با جسود بکه کشول کفاف را
گرفته پرده قناعت را دریده اند ایشان به منزله موی زیر بغل میباشند از
تکالیف آن بدون زحمت کنند و جلب عقوباتها در صورت گذاشتن آن فائده
دیگری متصور نمی باشد.

ازالۀ این موبها و پاک کردن هیئت اجتماعی از کثافت آنها مناسب است
این صنایع بر دو گونه تقسیم میشوند اول آنکه ضروری اند دوم غیر ضروری
و ضروری باز دو قسم اند قسم اول فائده عامه دارد دوم فائده خاصه باز یا متمم
این فوائد می باشند و یا زیب دهند.

قسم اول آن چون انگری است که سائر اهل حرفه به آن احتیاج دارند
قسم دوم آن چون فن برش کردن لباس است

و قسم ثالث آن که ضروری است و فائده عامه دارد غایه و مقصد آن نفع جامعه
انسانی است مثل آن حکمت است که قوانین را وضع می کنند و راهای حیات را توضیح
و تشریح کرده و سائر نظامات را ایجاد و حدود سائر امور را تعیین می نماید و حدود
فضائل و ردائیل را روشن می سازد و این صنعت از جمله کفالات عقلی و خلقی است
که به عبارت مختصر آن را حکومت عادل میگویند

قسم چهارم آنست که واسطه امور خیریه باشد غایه این اشیا به ماورای نفس
انسانی می رسد لیکن به آن راجع می شود و قسم پنجم آنست که فائده آن بسیار
می باشد چون نجاری و تجارت و ششم آن چون شکار کردن است و هفتم آن
طبابت است که متمم افعال و قوای حیوانی است و مساعد اتمام وظائف آنها

می باشد و هشتم چون رنگریزی و نقاشی و رنگ آمیزی است و اگر این مردم مهمل گذاشته شوند و این امر را پیش به برند روی مردم را از کارها باز خواهند گردانید دام های مکر و فریب را به گردن آویخته لشک های خدعه و فریب را کشال کرده عصای شر را در بغل گرفته جام طمع خود را ازان پر خواهند کرد نفوس ایشان از اخلاق فساد و دوست داشتن ریاست کاذبه و طلب دنیای دنی ' و حسد و حقود عداوت ها از هر جهت مملو خواهند شد و این اخلاق خود را زیر پرده تلبیس خواهند پوشانید و بعد ازان خواهند گفت که دست های خود را زیر این پرده ها در آورید تا اموال مردم را بربایند .

الحاق این مردم با بااحتی ها لازم است و به هر ذی شعور واجب است که ریشه این چنین افراد را بکنند تا افکار عوام را فاسد نسازند و و بان این فساد بر علیه عام و خاص ثابت نیاید .

پس شرافت هر صنعت بالذاته عموم موضوع و غایه آنست اشرف ترین جمله صنائع صنعت حکمت است که عبارت از سیاست باشد و اهنگری اگر چه عام المنفعه است لیکن بمقابل حکمت حیثیت خادم به مخدوم دارد .

از گذارشات فوق مجاهدات علمی او معلوم شد که شفاها و قلماً بیانا و تحریراً مردم را به سوی علم متفرغ توجه می ساخت

حالا قدری از خدمات سیاسی او بحث می رانیم چون اوراق تخمین شده ما کمتر مانده لهذا احوال مابعد را بصورت بسیار موجز ذکر می نمایم زیرا مردم از شرح حال سیاسی او اضافه تر خبر دارند و اگر موقع بدست آمد در تالیفات مابعد بشرط توفیق ازان ذکر خواهد شد انشاء الله چون مصر ملعبه سیاست اروپا گشته بود و دست خارجی ها اوضاع مصر را چنان به خرابی رسانیده بود که حکومت از بحران اقتصادی بسیار به مشقت بوده اسماعیل پاشا جنرال قوئل

مصر جنرال استانت را واسطه ساخت که از حکومت خود يك نفر متخصص امور مالی را برای وزارت تجارت مصر استخدام نماید

وزیر خارجه انگلستان جواب داد که خواهش تحریری نماید اسماعیل پاشا قبول نمود بعد از آن انگلیس ها اسهام کانال سوئز را از مصر خریداری نمودند و جریده تائمز لندن نشر نمود که این دشوار است که حکومت انگلیس در خریدن اسهام سوئز طوری فکر نماید که علاقه انگلیس ها در مستقبل از مصر جدا باشد .

و عقب آن انگلیس ها يك هیئت را برای وضیت کردن در امور مالی مصر فرستادند چون اسماعیل پاشا به قرض گرفتن محتاج بود آن هیئت را قبول کرد و فرزولین انگلیس ناظر مالی و موسیودی بلنیر فرانسوی ناظر اشغال مقرر شدند و نور پاشا رئیس بوده اما ساعله ناظر های اجنبی داشتند از این رهگذر نفوذ اجانب اعم از اینکه بر عوام باشد به رئیس خود شان قائم بود .

در این آوان سید جمال الدین رئیس جمعیه ماسولی بود وجود او را حکومت خطرناک می دید زیرا سید جمال الدین بعد از آنکه اوقات اول روز را در خانه خود می گذشتانسد در وسط روز به قهوه خانه می آمد و در ضمن تقریر خود عوام و خواص را که به دور او فراهم میشدند تبلیغات می نمود که وطن شما زیر خطر است چاره آن را باید کرد دست اجانب را کوتاه باید ساخت چند نفر از شاگردان و مخلصان او در مجلس شوری انتخاب گردیده بودند و جرأت و جسارت را از سید فرا گرفته بودند بار بار در مجالس همین مسئله را تکرار نمودند بارها مجالس شوری منحل شد اما اخیراً تائمز لندن در این موضوع نوشت که مجلس شورای وکلا « مصریانی محافل را تشکیل می نمایند و ناظر های مصری و اجنبی را اراده خود می سازند و آنها را به پیشگاه خود مسئول و در اعمال او شان تصرف می خواهند و کلا فی الحقیقه حکومت مسئول بنام را به حکومت مسئول فی الواقعی تحویل می دهند

زما ليکه اسماعيل پادشاه از يك طرف فشار اجانب را می ديد و از جانب ديگر
تماثل ملت را به ازاله او مایل . خودش بسوی ملت ميلان نموده او شان را موقع داد
زیرادر این اوان فقر مالی بحدی رسیده بود که دهقانان مصر سر خود دستار و در جان خود
اضافه از پیراهن نمی دیدند زنها اوراق های طلائی و نقرئی برای سود خوردن به بازار
می آوردند جمعیت فراماسونی که زیر اثر سید بود در اثر مجاهدات او شان مال وارده اروپا
در مصر به مصرف نمی رسید و جمعیت های دعوت نصرايت کنار رایش برده نمیتوانستند
علاوه بر آن سید اراده داشت که در تمام ممالك اسلامی تحریک انقلاب بر علیه
دول استعماری تولید نماید .

ليکن شيخ محمد عبده گفت که اول دول اسلامی را بيدار بايد ساخت تا بتواند
استعمار طلبان را از ممالك خود بکشد و وحدت اسلامی نظریه سید قرار غوی
بوده اخير به رأی شيخ آمده ازین لاجیه در راه وحدت اسلامی اقدامات شروع
کرد در يك مقاله از مقالات غر و قالوئی می نگارد که ای مسلمانان از ادرنه الی
پشاور حکومت شما معتد است یا هم یکدست شوید بعد از آن حکومت ایران را
دعوت داده که ای برادران ایرانی شما برای اسلام بسیار خدمت ها کرده اید
امروز لازم است که دست خود را به برادران افغان خود دراز کرده اتحاد نمائید
و درین اتحاد سبقت کنید بعد از آن به برادران عرب و برادران ترکی خود دعوت
اتحاد داده است .

سید جمال الدین که ذوق سیاست داشت برای نجات مصر از مداخلات اجنبی داخل
مجلس ماسونی که تابع شرق فراسه بوده داخل گردیده بود و اخیر آیه ریاست مجلس
فائز گشته بود از شاگردان و ارادتمندان اوسه صد نفر اهل علم و اهل قلم داخل شدند
از روی گذارشات سید در هند و محاربات برادران قومی او با انگلیس ها معلوم
میکرد که با انگلیس ها عداوت داشت لهذا در جرائد مصر و در محافل بر علیه

حکومت انگلیس مظاهرات می نمود و این رویه به حکومت انگلیس تا گوارا افتاده
و مستر کلاستون شخصاً به ازاله اقتدار او متوجه شد و پس از انگلیس حکومت
مصر را به این وادار ساخت که رجال خود را در مجلس داخل کرده مجلس را
متفرق سازد در خلال این احوال اوضاع مصر خیلی پر اضطراب بود تبعید سید به هند
حد یومابق مصر توفیق پاشا سید را با ابوتراب خادم افغانی او که سید او را
حکیم می گفت ۱۲۹۶ بسوی هند تبعید نمود در این آوان در مصر مسئله عرابی
پاشا سرکار آمد و پناہر آن سید را از حیدر آباد دکن به کلکته فرستاد بعضی میگویند
ابوتراب چندی در مصر محبوس ماند.

زمانیکه سید در حیدر آباد دکن بوده مولوی محمد واصل یکی از دوستان او به
سید مکتوبی فرستاده حقیقت نچر و کیفیت نچریها را بر سید سید او را جواب مفصل
داد و علاوه بر آن رساله در خصوص رد دهریین به زبان فارسی در حیدر آباد
تألیف کرده نشر نمود و در اوقات توقف در کلکته بعضی محافل زمام ریاست بدست
او بوده یکی از منطوق های غراء او که در یک محفل بزرگ برادران هندی بیان
داشته بود یکی از جرائد هند سال ۱۳۰۵ شمسی نشر نموده این بنده عاجز
مدیر انیس دران آوان جریده شریفه اتحاد مشرق جلال آباد را اداره می نمود در شمار
های همان سال نشر گردانیده که خیلی متأخرم که حریق جلال آباد در زمان
انقلاب اداره اتحاد مشرق سوخته مجله هائی از آن فی الحال حاضر نیست که تعلق
موصوف از روی آن اقتباس میشد.

بعد از آنکه تصادمات فوج انگلیس در مصر خاتمه یافت سید را اجازه داد تا هر جا
که میخواهد برود.

سید برای اقامت خویش لندن را انتخاب نمود و به شاگرد رشید خود شیخ
محمد عبده به شام مکتوب فرستاده نوشت که من اراده لندن دارم و از آنجا به پاریس
خواهم رفت مکتوب خود را با اداره جریده الشرق والغرب با در جای موسیو بلنت

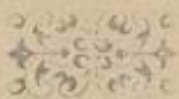
بهمن پیرسیدوش را راهم لازم است که به فرانسه بیایند گراور این مکتوب را در صفحه
مقابل بخوانند :

سید در لندن و پاریس

سید ابتداء به امریکا رفته در اطراف قوانین مشروطه آنجا مطالعات نمود و پس
از چندی به لندن آمده با مشاهیر حکماء آنجا ملاقات ها نموده شهرت علم
و فضل خود را آنجا گذاشته به پاریس آمد و شیخ محمد عبده آنجا با او ملاقی شده
و موقعیت علمی سید در اروپا به اتمام شهرت رسید .
جمعیت عروقالوئی مصر از سید و شیخ خواست نمود تا جریده به نام عروة الوثقی در
پاریس تاسیس نمایند این خواست را پذیرفته ۱۸ شماره عروة الوثقی را نشر نمود
که به دعوت قرآن سائر مسلمانان جهان را به اتحاد دعوت داده برخلاف دول استعماری
انگلیس و روسیه اقدامات کرد انگلیس ها اخیراً دخول جریده را در اقطار مصر
و هند و ستان سانسور کردند این جریده که مفکوره سید را در عبارات شیخ
دارد در دنیا اهمیت بزرگی را تولید نمود و باریتازان فیلسوف فرانسوی مباحث شقای
و مناظرات قلمی در خصوصی استعداد مذهب اسلام به علم و ترقی عصری بوجود
آمده و این حرکت بعد از سید تا سالهای بسیار باقی ماند در این آوان در سودان
محمد احمد نامی یکی از احباب سید ظهور نموده بود و سید تقویه او را می نمود
لارڈ سالبری و لارڈ چرچل سید را به لندن دعوت داده نظریه او را استبداد به مهدی
می خواستند معلوم کنند بعد از اظهار رأی درین خصوص خود از لندن به پاریس عودت
نمود در این سفر با بسیاری از سیاستون و اهل علم انگلستان اتفاق ملاقات افتاد .

سید جمال الدین در ایران

بعد از آن و تلگراف شاه ایران به دعوت او رسید سید به ایران
حرکت نمود از طرف شاه و مأمورین بزرگ دولت و اهالی و علماء استقبال او به
عمل آمد شاه در دربار عام و در مجالس خصوصی به حضور شاهزادگان به فکر
و تدبیر علم و سیاست سید تحسین‌ها می‌کرد اخیراً سید را به رتبه وزارت حربیه
مقرر نمود وزیر نظر داشت که او را به مخابرات عظمی انتخاب نماید زیرا که از
روی معلومات علمی و ترقیات فکری اثر و اعتبار او در ایران بحدی ترقی نمود
که خانه او مرجع اهل علم و اهل فضل و ارباب و جاهت گشت شاه خائف گردید
از جانب دیگر پیشنهاد سید را که در اصلاحات مملکت ترتیب داده بود سید اعظم به
حضور شاه چنان جلو داد که این امور با وجود بکافتگی اندکی اعتبارات را تقسیم مینماید
و وفای به شخصی شایسته می‌رساند و مملکت مساعد نیست که این پروگرام در آن اجراء گردد
سید اوضاع جاریه را احس کرده به عذر تبدیل آب و هوا اجازه در رفتن به روسیه خواست
در موقع حرکت از طهران شاه يك مبلغ پول بابت زبور العاس بقسم پادگار
برای او فرستاد اما سید پول را رد و آن هدیه را به پسر میزبان خود حاجی
امین‌الضرب بخشید. میگویند در بیوقت کاتکوف مدیر جریده (مسکوی) از او
خواهش آمدن روسیه را نموده بود.



سید در روسیه

در روسیه استقبال سید از طرف حکومت و اهالی به پایه عالی به عمل آمد و در خصوص مسلمانان ترکستان به حکومت امپراطور روسی ضایح خود را حالی ساخته مفاد اتفاق و دلجوئی مسلمانان را به او شان فهمانده به طبع نمودن قرآن کریم و بعضی کتب دینیہ او را وادار ساخت در حالیکہ او در پترسبورگ بود شاه ایران به نمایندگیه یاریس عازم گردید آنجا ملاقات سید را خواہش کرد لیکن سید تعیل نمود. تفصیلات این موضوع در الفلاح مصر اشاعہ یافته است.

زمانیکہ شاه به مہونخ رسید آنجا سید با شاه ملاقات کرد و شاه در وقت مراجعت او را به ایران مکرر دعوت داد سید با شیخ عبدالقادر مغربی در محالس خود گفت کہ بعضی کابر المان مرا با شاه ملاقی ساخته شاعرانہ این مسئلہ وادار ساختند کہ مرا با خود برده به ریاست وزراء مقرر نمایند شیخ گفت در حالیکہ به پایندی عقیدہ اہل سنت شہرت تام داری چنان ترا به ریاست مقرر می نمایند او گفت این عوس و جنون است کہ از طرف شاه به عمل می آید. سید دوبارہ بایران رفت.

سید در ایران بار دوم

بعضی شکوک شاه در سفر اروپا نسبت بہ سید زائل گردیده بود و در نوبت اخیر در مہمات امور با او مشورہ میکرد و در تقنین قوانین از فکر او استفادہ می گرفت. باری علمای ایران خواہش کردند کہ برای حکام قانونی باید ساخته شود کہ دست تجاوزات حکام را باز دارد سید جمال الدین این مسئلہ را پوشیدہ نگاہداشت لیکن در امور اداری چنان او شاعری مشاہدہ میشد کہ صبر کردن بہ آن دشوار بودہ سید بہ شاه عرض کرد شایہ توافق نمود و این توافق میرزا علی اسفہر خان صدر اعظم و دیگر از باب نفوذ را آزرده ساخت بہ شاه عرض کردند کہ این مسائل اگرچہ مفید است لیکن بہ حالت ایران مطابقت ندارد و اعتبارات شاعرانہ کاستہ بہ قدرت دیگران می افزاید.

سید نیز اهالی را سوی اصلا حات ملتفت می ساخت و در جرائد نسبت به نقائص
اداری مضامین نشر می نمود این اقدام اصلا حی او را بعدی محبوب ساخت که
صبح و شام ارادتمندان به مجلس او حضور بهم می رسانیدند درین بین وضعیت شاه
نسبت به او تغییر کرده سید به شاه عبدالعظیم رفت مردم از مجالست او دست
نکشیدند لیکن پیش آمد مرض او را از ملاقات باز داشته و بر فسرانی
افتاده بود در این حال از طرف شاه پنجاه نفر سوار برای اخراج او رسیده
او را زو لانه کرده به حدود خاقین به خاک عثمانی رسانیده تبعید کردند .
زمانیکه سید به بصره رسید در عین مریضی در محافل از مظاهرات برخلاف شاه
باز بنامد در جرائد و محلات به نقائص ایران نشریات می نمود .

اخیراً مکتوبی به حاجی مرزا محمد حسن خان شیرازی رئیس مجتهدین از خط
دماغ و سوء اقدامات شاه نگاشت خبر داده که شمار رئیس روحانیون ایران می باشید
و می توانید اهالی را بديك امر فراهم نمائید تمام ایران به گفته شما عمل می نمایند
شاه زمام امور سلطنت را بدست زندیقی داده که در محافل به انبیاء دشنام میدهد
و شریعت آسمانی را ماعور به نامیداند و علماء دین را اهمیت نمیدهد ویر هیز گاران
امت را به زشتی یاد میکند و سادات کرام را تحقیر می نماید و با فاضلین و اعظمین
معامله مثل معامله با اراذل دارد و رؤسای دین را توقیر نمیکنند .

شاه بعد از بازگشت از سفر اروپا مشاعر خود را با خنثی و اخلاق را از دست داده
این مجرم بلاد اسلامی را فروخته میرود لیکن از جهت خست مزاج به اربابان تریب
قیمتها می رود ای فاضل اعظم و ای حجة الاسلام اگر شما امروز چاره این را
نه نمائید اعداء اسلام بر معالک اسلامی که موطن دین محمد علیه الصلو و السلام
است قابض خواهند شد .

اگر شما چاره مملکت را نه نمائید وطن بدست کفار خواهد افتاد. شاه معادن را فروخت و تنباکو را انحصار کرد و از اهوازالی طهران بر راهها قبضه کردند باغها و نهراها بندرها راهای معادن عموماً بدست اجانب افتاد کشتزارها و تاکستانهای انگور برای شراب مخصوص شده صابون و شکر و شمع و دیگر موادیکه از ضروریات کسارخانه ها است همه از دست رفتند و تاسیس بانک خارجه یعنی تسلیم زمام امور را قصادی اهل بی بدست اغیار همه و همه جاری است. رئیس مجتهدین ایران به شاه مکتوب نوشت و سائر آن مسائل را که القاء آن لازمی بود به او و انمود ساخت شاه از آن باز نیامد بسیاری از مخلصین مثل وزیر امین الدوله و امثال او به شاه بندها دادند از نه بخشید اخیراً رئیس مجتهدین فتوی به تحریم تنباکو کشیدن صادر نمود.

ایرانی ها چلمهارا شکستاندند بطوریکه در انگلستان پایبها و در مصر سیکارها عمومیت دارد در ایران چلم رواج دارد لیکن به فتوای مجتهد تنباکو و چلم هر دو از مجالس جمع شده فردای فتوی شاه چلم خواست پیش خدمت عرض نمود که فتوی منع از طرف حجة الاسلام صادر شده شاه بر آشفته گفت قبل از آنکه من اجازه دهم چنان از قصر شاهی چلمها و تنباکوها کشیده شد پیش خدمت عرض نمود زما یککه امر شرع برسد ضرورت استیذان شاه ندارد.

شاه حجة الاسلام را زیر تهدید گرفت لیکن او از مخالفت باز نیامد تا اینکه ایرانی ها برخلاف اجانب متحد شدند و مستر تالبوت که سال ۱۸۹۰ انحصار را متعهد شده بود مجبور شد که آنرا فسخ نماید از این رهگذار انگلیس ها در ایران شکست خوردند سید چندی در عراق توقف نموده تا که صحت یافت.

لندن بار دوم

بار دوم سید جمال الدین به لندن عزیمت نموده در مجالس و محافل از مذاکرات

شاه باز نمی آمد و در جرائد نسبت به شاه مقالات می داد جریده ضیاء الخاقین را در دو زبان عربی و انگلیسی نشر می داد و صفحات آنرا به احوال ایران پر می نمود و در شماره اول منشوره فروری ۱۸۹۳ نگاشته که حکومت ایران شریعت را مغلوب ساخته و نظام تمدن را منقور گردانیده و پرده ناپا موس عقل و فطرت را دریده بدون هوس فرمانفرمائی و بدون حرس واز آمری ندارد.

سواى استبداد و دروغ و غیر شمشیر و فریب و جز قمچین و خون ریزی چیز دیگری نیست که حکومت را خوش آید.

مال یسعیان و بیو ها چور می گردد لاموس ها بر باد میشوند در اثر این مظالم خمس ایرانی ها به معالک عثمانی و روسیه پناه بردند و حکومت ایرانی همه مظالم را بعمل آورد ما ست.

زنهارا از موی می آویزند و اسالهارا باسک هادر جوال می در آرند و کوش ها را به تخته های چوب می کنند و این مظلومان به همین اوضاع در کوجه ها و بازار ها تشهیر میشوند باوجود این حال مالیات و محصول طاقت فرسائی بدوش اهالی بار کرده است.

ملت ایران در وقت ترقیات خود سیادت اقوام را نموده به اسلام خدمات بزرگی کرده اند تالیفات بسیار مفیدی بروی کار آورده به زبان عربی خدمات ینتهایت قابل قدری را انجام داده اند امروز به نتیجه استبداد چنین زمامداری گرفتار اند در تمام مضامین او به خلع نمودن شاه تحریر و تشویق مطالعه می شد هر چند که شیخ راه نری را اختیار می نمود لیکن سید از تیزی طبیعت فرود نمی آمد سید از جهت اهانتی که دیده بود واز درد بکه به دل خود نسبت به ترقی اسلام داشت دست نمی برداشت سید از اوضاع اخراج خود به حجة الاسلام نوشته بود که مرا از فرائض مرض بر خیزانیده در زنجیر ها و زو لانه ها مقید گردانیده از بست

شاه عبدالعظیم بیرون کرده به اهلالت و بی عزتی در یرف ها تا دارالحکومه برده
از انجام راه بابو سوار کرده بدست جلادها داده در عین بر قیاری زمستان و بادهای
زمهریری در میان البوه پولیس ها و گروه محملان سوار محصور ساخته تاخا فقیه
به وضعیتی بردند که دلهای اهل ایمان از ان میگذاخت و قلب اهل کفر و اهل طغیان
از ان دهشت میگرفت شاه به سفیر ایران متعین در بار لندن امر داد که نزد سید رفته
او را بهر طور بیکه ممکن « شد را ضی سازد و آنچه می خواهد و هر چه در راه
مرضای او صرف شود صرف نماید و او را ازین تبلیغات باز دارد .

سفیر هر چند می کوشید سید راضی نمیشد آنوقت سفیر مذکور نزد حکومت
انگلیس کوشش نمود تا سید را تسلیم حکومت ایران بنمایند . اما نتیجه این کوشش
آن شد که حکومت لندن احترام بیشتری از سید کرد .

اخیر حیات سید جمال الدین در آستانه

مدت اقامت ثانویه جمال الدین در لندن بطول انجامید زیرا مکتوب سلطان
که او را در آستانه دعوت نمود ذریعه سفیر ترکیه در لندن بحضورش تقدیم گردید
مگر سید بجهت کثرت مشغولیت و اجرا آتی که در راه اصلاح بلاد خویش بعمل
می آورد جواباً اعتذار نمود . مگر نامه ها و دعوت های پیهم و بکثرت نهادند .
جمال الدین ذریعه تلگراف چنین جواب فرستاد که برای ملاقات سلطان تشریف
حاصل خواهم نمود و بعد مراجعه خواهم کرد .

(۱) سید در ۱۸۹۲ روان شده و اراده داشت که وقت زیادی در آنجا توقف
نکرده باردیگر بالای کار خویش حاضر گردد . در آستانه و اصل شد غلما و ارکان

شکیب ارملان در صله ۳۰۴ کتاب (حاضر العالم الاسلامی) میگوید: - شاه ناصر الدین برای
سلطان عبدالحمید احوال فرستاد که سید جمال را تحت مراقبت شدید خود گرفته از شر غلامان
های او خود را محفوظ نگه بدارد .

استقبال شایانی از سید نموده و سلطان با کمال عطف و مهر بانی او را ملاقات نموده نزد خویش مقرش گردانید و همیشه در موضوع شئون هر دولت و حال اسلام با او مشوره ها و مصاحبه ها می نمود. چون احترام و تعظیم سید جمال الدین بعد کمال رسید لذا در قلب او اثر تمامی کرده عزم نمود که در آستانه اقامت نماید و سلطان را در اصلاح دولت عثمانی و معالک اسلامی ترقی مسلمین و تخلص آنها از دست والیان ظالم و جفا کارار شاد و هدایت نماید. سلطان برای او یک قصر مجلل و عالیشانی را با اسباب و لوازم تهیه نمود و ماهوار با اندازه هفتاد و پنج لیره عثمانی معاش می گرفت. گویا سید در آستانه با کمال رفاهیت حیات بسر میبرد. طوری که خدیو اسماعیل با سید رفتار نموده او را نزد خود مقام و منزلتی داد و برایش معاش مقرر نموده بود سلطان نیز با سید جمال کمال مهر بانی و ملاطفت را هر عی میداشت تا در عالم اسلامی مراعات او را با علم و علما و احترام مصالحین و مفکرین اظهار نماید.

مدتی گذشت و جمال الدین به الطاف و مراحم سلطان محفوظ و آسوده بود ولی استاد سیادی بمقام و منزلت سید حسد برده نزد شاه از سید شکایت می نمود پس بالای سید هجوم آورده او را به تهمت کفر و زندقه متهم گردانید. چون در اثر مقام و رتبه او قدرت حکماء و زعماء نازل میگردید لذا همه با او حسد میبردند سید علوی الحضری (امیر ظفار) و شیخ "ظافر المدنی الطرابلسی" از مقربین در بار سلطان بودند.

باری سید جمال به اظهار قول خود محل اتهام قرار یافت. جمال الدین گفته بود: "من اطراف اشجار بندار (۱) را بطوری که حجاج بگرد کعبه میگردیدند طسواف می نمایم" در این موقع او از تذکار این جمله تراکت شعریه را بعد نظر گرفته

۱ - بندار کلمه ترکی است که در عربی آن را سدود میگویند.

بود مکر ابوالهدی - عفرالله - این جمله را بطور دیگری تعبیر نموده الحاد و کفر
سید را از آن استنباط نمود. در آن هنگام جاسوسان سلطان جمیع اعمال و حرکات
صغیر و کبیر سید را تعقیب نموده. یکی از روایات جاسوسیه که در باره سید
گفته بودند این بود که سید جمال با سید عبدالله اسدیم سو سنده مصر و خطیب
انقلاب مشهور عربی در باغچه (کاغذ خاله) یکجا شده و آنها با خدیو اسماعیل
حلمی در تحت یک شجره مذاکره نموده اند. ابوالهدی ازین خبر بجوش آمده
وسلطان را از آن باخبر گردانید و گفت

جمال الدین با عبدالله و خدیو عباس حلمی در کاغذ خانه اجتماع نموده و قبلاً این
دو نفر تحت 'چرم' به او بیعت نموده اند.

مگر این همه شکایت ها و جاسوسی ها مقام جمال را نزد سلطان پست نکرد و
بالاخره عزم نمودند تارتیه او را پیش سلطان از این رهگذر نازل گردانند که سید
از شاه ایران بدگوئی و مذمت می نماید تا آنکه سفیر ایران از سید بحضور سلطان
شکایت نمود. سلطان سید را نزد خود طلب نموده و گفت: سفیر ایران از من
رجا نمود که شما را از بدگوئیه و مذمت شاه ایران باز دارم. پس خواهش دارم
تا بیش از این از این کار خود داری نمائی. چنانچه سید عین این واقعه را نزد شکیب
از سالن زما نیکه در ۱۸۹۳ از اروپا در ستانه مراجعت نمود بطریق ذیل
بیان کرد: « به سلطان گفتم اراده نموده بودم تا زما نیکه شاه را بقبر فرو نیارم
او را ترك نخواهم داد لیکن چون امر امیر المؤمنین است از او دست برمیدارم »
سلطان فرمود: « به حق قسم است که شاه از تو خیلی خوف می نماید. »

سید جمال مثل این واقعه بارها سلاطین را مخاطب قرار داده و هیچگاه از
آنها تعبیر سید. زیرا او در جمیع ادوار حیات خود عادت گرفته بود که بر طبق رشا
و خواهش ضمیر خود تکلم نماید. اغلباً در نفس سید شور و انقلابی تولید میکرد.

چنانچه شاگردان او از این خوی و عادت استاد خود بارها بیاناتی نموده اند که
 "این حدت و قیزی بسا اوقات بر نفس سید زومی آورد. روزی سلطان اراده نمود
 که سید را برای اجرای لشامر سیاسی بطرف اروپا بفرستد. سید از این امر رو
 گردانیده و گفت من مشغولم و این کار را اجرا نموده نمیتوانم بر علاوه ابراز
 داشت که باز دیگر بمقابل سلطان نخواهم آمد.

سلطان او را نزد خود طلبید. سید ایا آورده مگر شاگردان او را بر فتن حضور
 شاه مجبور گردانیدند. جمال نزد شاه رفته عوض آنکه سلطان بر او غضب نماید
 بقول نیکو و معاملة درست پیش آمده

بعضی بنزد سلطان شکایت نمودند که سید سر او را در تاجمسی قاش نموده
 و بر علاوه چنین بیانات هم نموده بودند که نزد سید دینامیت میباشد و سلطان را
 در مجالس خود تحقیر می نماید. سلطان به تقش خانه سید امر داد. جمال خیلی
 به غضب آمده بسفارت انگلیس رفته اراده مسافرت را از آستانه نمود. بعد سلطان
 او را نزد خود خواسته رویش را بوسه نموده گفت: "بین من و تو اسلا جدائی
 واقع نخواهد شد مگر در صورت قضاء محتوم. دوست دارم که آستانه را وطن تو
 بگر دالم زیرا ظاهرآ وطنی ناداری." بعد از سید در خواست نمود تا من او جت
 نماید مگر سید ایا آورد. سپس سلطان سید را با خود در قائق هواخوری سوار نمود.
 و بطرف بحیره "بلدر" روان گردیدند.

در باب کشته شدن شاه در جامع عبدالعظیم در طهران این خبر مشهور شده بود که
 رضا آقا خان با کار د بالای او حمله نمود این جمله را هم اظهار کرد "بگیر
 از سید جمال الدین" خبر مذکور را در آستانه هم بیان می نمودند.
 این خبر به سمع سید جمال الدین رسید و خیلی خورسند گردیده گفت: "حقیقه"

هنوز ملت فارس از بین رفته و آمال ما از آن قطع نگردیده است. زیرا از ملتی که شخصی بر خواسته نفس خود را فدای ده و سلطه طاعی را از سر خود ها بر طرف گرداند هنوز دارای حیات میباشد. زمانیکه یکی از مجله های جریده (ایلو ستراسیون) منطبقه فرانسه بدست سید افتاده و فوتوی رضا آقاخان در حالیکه پدار آوران شده و مردم اطراف او را احاطه نموده بودند مشاهده نمود سید بی اختیار از سمیم قلب ندا برآورد:

علو فی الحیات و فی الممات لحق انت احدى المعجزات

" به بیند چطور او را بالای سر خود ها آوران نموده اند تا از برای همه آن کتابیکه در اطراف او میباشد رمزی باشد - "

این مسئله علت تغییر احوال سلطان در باره جمال گردیده جاسوس ها و پو لیس خفیه اطراف او را احاطه نمودند. در هر جا گفتار او را شنیده و به سلطان میرسانیدند چون از خبر قتل شاه ناخبر گردید خیلی غضبناک شده مراقبت سید را خیلی شدید گردانید حکومت ایران از سلطان خواست تسلیم نمودن سید و بعضی اشخاص دیگر را نمود سلطان از تسلیم سید جمال ابا آورد.

شکیبایرسلان حکایه می نماید که یاری بناسید در خصوص کشف امریکا بدست عرب ها داخل مذاکره گردیدیم سید گفت مسلمان قومیت که صرف نام اجداد را اید آورد ما از تذکر این کلمه که پدران ما چنین و چنان بودند خورسند نمیشوند و خودشان به اصلاح حال خود متوجه نمیکردند در این موضوع در یک مجلس دیگر اظهار نظریه فرموده گفت که هیچ مسلمانان اصلاح نمیشوند مگر زمانیکه از دوازده سال بلندتر کسی از ایشان زنده نماند و سرازسو تر به شوند سید جمال الدین در آستانه تحت تکرانی جاسوس های حکومت بوده و بعدی این امر ترقی نمود که

در قصر ملائی مجبوس گردید و از طرف سلطان امر شد که بدون اجازه ذات شاهانه
 احدی با او ملاقات نه نماید و اذن گرفتن از حضور سلطان بسیار مشکل بود.
 در این وقت از طرف شیخ محمد عبده مکتوبی برای او رسید و احوال او را
 می پرسید سید از مکتوب او متأثر گشته جواب داد :

«مکتوب می نویسی و چشم هار از اعدای مابینان می سازی سگ ها خواه کم باشند
 خواه بسیار چه اهمیت دارند خودت در منطقه می باشی که فرق خیبت و یاک در
 آن نمی شود و شریف از وضع جدا نمیکرد و احق از ذهین ممتاز نمیکرد
 مرگ پیش داری خود داری از اول فائده نمی رساند اگر چه در حفظ مقام خود
 حریص می باشی و نه خوف ترا از مردم باز خواهد داشت پس بر جان خود رحمت
 وارد ساز و بحیث آن فیلسوفی روشن نما که عالم علوی را مد نظر دارد نه چون
 آن طفلی که حریص باشد»

مرض و وفات

در حالیکه سید در قصر خود مجبوس بود در اثناء زیرین او دانه سرطان ظهور
 نمود و مرض روز به روز اشتداد می یافت سلطان امر نمود که قنبورز مراده اسکندر
 پاشا که از خواص و از باب سلطان بود برای جراحی او برود دانه او را جراحی نمودند
 اما شفایافت در این خصوص مردم گفتگوها می کردند که آیا در جراحی سید بی
 احتیاطی شده یا در ایزاد مرض او مساعیات به عمل آمده. شخصیت سید بسیار عالی
 گفتگوهای او برای اصلاحات پس بزرگ بوده و در شان چنین رجال عادت است که
 حسادت به عمل می آرند. لیکن نسبت به قنبورزاده گفته میشود که شخص بسیار
 عقیف بوده از شان او خیلی مستبعد است که به احدی اذیت برساند.

لاون استرواج به شکیب از سلان حکایه نموده که بعد از جراحی سید را ملاقات نمودم که
 میگفت که يك جراح فرانسوی ياك نفس را به او بفرستد تا عملیات او را

ملاحظه نمايد موسیوف دکتور لاری را از داو فرستاد بعد از معاینه دکتور لاری
 بیان نمود که عملیات او بصورت درست و اصولی به عمل نیامده و بعد از جراحی
 ادویه ضد عفونی به او زده نشده شکیب از سلان از زبان رجال قصر خلفاء
 عثمانی میگوید که قنبر ازاده هیچ گناه چنین دنائت را قبول نمی نماید بسیار
 عالی همت و صاحب شرف يك انسان است لیکن يك طبیب عراقی که طبیب دندان
 بود روزی میخواست بیش سید مرود من او را باز داشتم مامور پولیس که آنجا
 محافظ بود به من اشاره کرد که بگذارید من او را گذاشتم دندانهای آن را صاف
 کردم پس آمدن (جراح) در لباس مودت باسید را معذرت می نمود هر چه کرد این
 طبیب عراقی کرد و مادر وقت معالجه دندان مواد سمی را بآن مالیده که موجب برآمدن
 دانه شده و یا بعد از جراحی جراح او را فاسد گردانیده چون بعد از وفات شامیران
 در مسئله مدت کمی به عمل آمده لهذا سید مسموم گردیده و بسیار بزودی در يك
 قبرستان محمول قریب نشان طاش دفن شده جمعیت و نشریات
 جرائد نسبت به وفات او منع شده حتی جرائد مصری در شام نیز از نشریات
 معنوع شدند وفات سیدانه تاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ بوقوع پیوست و سال ۱۹۲۶
 مستر (کراین) نام امریکائی قبر او را پیدا کرده علاوه بسیار نمایی از سنگ
 مرمر بالای آن برافراشته نام سید را بر آن کنده است و در این کردار خود به تمام
 مسلمین دنیا بلکه همه مشرقی ها را معنون و مشکور گردانیده.

عبدالرحمن مذکور می نگارد (۱۹۳۵) با این مستر کراین امریکائی در حلوان
 بر منزل احمد شفیق پاشا ملاقی شدم و در خصوص سید باهم تبادل خیالات نمودیم
 و به عبارت بسیار بلند تشکر او را اداء کردم خلاصه جراثیم سید اینست. (۱) تخم
 اصلاح را در مشرق کاشته و نهالهای آن را بلاد آن غرس نمود (۲) در مقابل و به
 رجال ظلم و استبداد اقدامات مصلحانه عمل آورد

- (۳) مکر اجاب را کشف نموده و سیاست استعماری را بی حجاب ساخت
 (۴) در کمال بشری رجال را تهیه نموده که با ایشان ضروری داشته می شود
 (۵) جمعیت ها و قبائل را بیدار ساخت (۶) نام خود را در صفحات تاریخ زنده گردانیده
 (۷) می خواست که يك دولت قوی اسلامی را تشکیل دهد
 (۸) می خواست که مسلمانان را ازینجه غاصبا استعمار یون بر هاند لیکن هر گ
 او را فرصت نداد

مشرّب سیاسی جمال

اما اگر از ناحیه سیاست هر قدر با الفاظ و عبارات مهمی در باره او سخن رانیم باز هم طوری که حق سید تقاضا دارد آن را ا کمال نخواهیم کرد. او صاحب عقیده و فکر مثبتی بوده نفس خود را بجامعه اسلامی هبه نموده در اکثر بلاد معتبر اسلام گردش کرده و در هر شهر اسلامی که نزدیک میشد آنرا وطن خود میدانست. در راه انتصار دعوت خویش دشمنی دیگران را با مطرودیت و نفی بلد و عذاب اهمیت نداده و خیلی دوست داشت که قبل از موت نور سعی و جهاد خود را بچشم به بیند مگر مقتدرین از در بر خلا فی بیش آمده و دول استعمار به که مقدم آنها دولت انگلیس داشته میشود عداوت خود را با او اعلان کرده بودند و در سر راه اقدام خود سختیها و اعتراضاتی را مشاهده نمود. سلاطین بلاد شرقی در زمان او مستبد بوده و سید حکومت استبدادیه و رجال آن را چون از اصلاح دور میبودند خیلی بد می پنداشت این مسئله مبدأ محاربات و برخلافیهای او با سلاطین شده و آنها در این فکر ت بزرگ اسلامی باسید مخالفت نمودند لذا در هر بلدی که فرود می آمد با اذیت و جور مصادف میگردید. در هیچ جا تشکیل خانواده نداده مالی جمع نکرده و بر بنه نائل نکرده. میدانست فردا در مقابل او آفتاب از کدام موضع طلوع خواهد نمود و با ستاره کدام محلی با او در سما چشمک خواهد زد و با

در کدام زمینی فوت خواهد نمود. در هر مملکتی از ممالك افغانستان ایران
ترکیه مصر حجاز روسیه و هند که داخل میگردد يك جنبش شدیدی بروی کار
آورده و روح قوی انقلاب و نهضت را در آنها میدمید. در کشورهای برطانیه فرانسه
ایطالی و آلمانیه و امریکا گشت و گذار نموده در یارین و مکم و قابل دیگر مقامات جماعانی
تشکیل داده بود. در توحید کلمه اسلام و جمع نمودن مسلمین تحت لوا و واحد و اتحاد
عمومی آنها صحیفه ها و رساله های مهم و مؤثری و وی کار آورد تا در بین مصری عراقی
شامی ترکی هندی و غیره فرقی نبوده و هم يك مسلمان نامیده میشدند.
سید جمال برای اسلام يك سیاست بزرگی را مد نظر گرفته و این دین را
برای جمیع مسلمانها ابدی دانسته و کشور اسلام را وطن حقیقی مسلمانها تصور
می نمود. براون میگوید (حقیقه تاریخ سید جمال الدین در اوقات جدید تاریخ
مسئله شرق بوده و در آن تاریخ افغان هند ترکیه مصر و ایران داخل میشدند).
الاستاذ الامام چنین گفته :

(سید جمال الدین جهت بیداری یکی از دول اسلامیه از ضعف سعی نمائی
بعمل آورده و آن را برای قیام و اصلاح آن شئون که موجب فوت آن میگردد تنبیه
می نمود تا شأن اسلام و مجد و عظمت دین حنیف بار دیگر عودت نماید. او برای
منقلب ساختن دولت برطانیه و بر کردن آن از ممالك شرقیه و بر طرف کردن
سایه آن از سر طوائف اسلامیه کوشش نمائی بعمل آورده و عداوت او با انگلیس
محتاج بیان معلولیت است.)

براون بر علاوه میگوید :-

«سید حقیقه فیلسوف مجرب خطیب و اهل قلم بود بر علاوه آنها يك سیاست
ماهری دانسته می شود و در نظر اغلب اشخاص یکی از وطن پروران زیر دستی بشمار
میرود مگر دشمنان سید او را یکی از مهم ترین بزرگی میدانند.»

تفاوت علمیه سید جمال الدین

آیا که می‌تواند تفاوت علمیه او را تعریف نمود و برادر آن خصوص تکلم نماید
 سید از آن علماء زیر دست و منحصر بقزدیست که کسی با او هم‌سری کرده نمی‌تواند.
 آری سید جمال الدین از جنبه و ناحیه علمی ما فوق همه بود از نقطه نظر وسعت معلومات
 و مهارت در علم و کثرت اطلاع که می‌توانست که باشد پیش آمده و تفوق بیابد؟
 که می‌تواند که قوت محاجه و مقابل باسید داشته باشد و حال آنکه او دارای بدهت
 فوبه ' فربحه آتشین و ذکا مفراط بوده است ؟

که می‌تواند که باسید مناظره نماید در سورتیکه او صاحب برائین روشن ' ادله
 واضحه ' قضایای منطقیه و نتائج محققه دانسته میشود ؟

که می‌تواند که در مقابل این فیلسوف عبقری و صاحب دهها و این حکیم ماهر
 و عالم یگانه ایستاده کی نماید ؟

بلی کسی با او بارای گفتگو رمخه سمه را نداشت ماسوای آن لایکه سید آنها را
 ملزم می نمود . امام محمد عبده از سید چنین میگوید :

جهت داشتن مقدار علم سید همین شاهد بزرگ کفایت میکند که او با کسی کینه
 نوزید مگر آن شخصی که با او بنای کینه می‌گذاشت و هیچ عالم با او مجادله نوزید
 مگر آنکسکه سید او را ملزم میکرد . از ویان این مسئله را کاملاً اقرار
 و اعتراف نمود مانند یساکر بگویم که او در قوت ذهن و وسعت عقل و نفوذ بصیرت در
 دره خود از همه بیشتر بود عانت البته مبالغه نکرده ایم .

ادب اسحاق میگوید

از عجایب ذکا سید جمال الدین یکی اینست که زبان فرانسه را در کمتر از سه ماه
 بدون استاد یاد گرفته و حروف هجاء آن را بذریعه تعلیم صرف در مدت دو روز
 تحصیل نمود . او حرکت معارف او را از تتبع نمود در خصوص مکتشفات عصر به

واختراعات جدیدة علماء تحقیقات نموده آنها را جمع آوری میکرد. گویا سید در یکی از مدارس عالیة اروپا علوم جدیدہ را فرا گرفته است.

استاذ براون در خصوص سید جمال الدین چنین میگوید:
حقیقتاً جمال الدین مر دیست ما حب خلق نیکو، کثیر العلم، و با نشاط که اصلاً آثار سبکی در آن مشأ هده نمیشود. او جری، مقدم، با فصاحت، خطیب و نو پسندۀ زبردستی بود مطلعش بامها بت دانسته شده و در نفوس عظمت و جلال او را ثابت میکردانید.

شادگران دیگری گفته اند: سید در هر شهری که سیاحت می نمود کتب را با خود برداشته و از قرائت آنها لذت میبرد. در جوانی از مؤلفات قدیمۀ فارسی و عربی باخبر بوده و از ترجمه کتب جدیدہ به لغت شرقیہ واقفیت داشت. طوری که لازم است ما نمیشوا لیم در خصوص خلق سید سخن را لیم مگر اینکه بیانات معاشرین او را در این باره نقل نموده و حقیقت او را آشکار گردانیم تا صحت قول آنها بخوبی معلوم دار گردد.

گفتار امام محمد عبده

سید در مقابل بیننده عربی محض و مانند یکی از اهالی حرمین بنظری آمد گویا سورت و سکہ آباء او این خود را که در خطه حجاز اقامت داشتند بخوبی حفظ نموده است. قدر سا و مربع مانند: بنیة متناسب و متوسط، رنگ گندمی، مزاج عصبی دموئی، سر بزرگ و معتدل، پیشانی عریض، چشم های وسیع و عظیم الحدقه، رخساره ها کشاده و پر آمده، سینه فراخی را مالک بوده در هنگام ملاقات خوش و خرم بنظر آمده. طوری که دارای کمالات خلقیه بوده از محاسن و کمالات خلقیه هم حظ وافر داشت.

ادیب اسحاق بیان میکند:

سید چهره گندم گونی داشته بنیة قوی، نظر جذاب و چشم های نافذ، عارض

صاف: موهای دراز پیلون سیاه ، عمامهٔ صغیره سفیدی را بر طبق علمای آستانه دارا بود
 ماسوای ترقی ظلمت آخر شب الی طلوع روز در دیگر رقت نمیخواید و در یک شبانه
 روز یک مرتبهٔ طعام میخورد چای و دخانیات زیادی استعمال می نمود .

هر وقت برق تشعشعی را مشاهده می نمود آن وقت خیلی کوشش می نمود تا هر چه زودتر
 بمرام خویش کامیاب گردد . در اکثر مواقع این تعجیل موجب یأس و حرمان
 او میگردد . سید در دنیا ذره حرص نداشته از غرور دوری می نمود بکارهای
 بزرگ محبت و حرص ورزیده و از امور جزئیة رو میگردانید . شخص مقدام
 و شجاعی بود از موت و هیت آن اصلاً نمیزید دارای حدت مزاج دانسته میشد .
 شکیب ارسلان میگوید :

سید نفس خود را از شهوت دور داشته و سوای لذت عالیهٔ عقلیه دیگر لذائذ را
 اهمیت نمیداد سلطان عبدالحمید اراده نمود که او را به زینت های دنیا مشغول
 بسازد پس تعهد و وظائف عالیه را از قبیل قضاوت عسکر به او تکلیف نمود . مگر
 سید با ورزیده و از لبس البسهٔ زرین انکار نموده و از قبول هر نشان و علامت
 استنکاف ورزید . سید در جواب سلطان چنین بیان نمود : « آما فند استری
 باشم که به سینهٔ او زنگ می آویزند ؟ سید بطرف مال بقسمی نگاه می نمود
 که گویا بسمت خاک مینگر دانست که در جمع آوری و ذخیرهٔ مال اهتمام ننموده
 صرف بقدر ضرورت از آن استفاده میکرد .

ادب اسحاق میگوید - :

« حقیقتاً سید دارای معارضهٔ قوی ، حجة بزرگ ، حافظهٔ وسیع بوده گویا
 پردهٔ ضمیرها را بر طرف ~~کرد~~ کرده اسرار و پوشیدگی هارا آشکار گردانید
 و از فضیلت اوست که دارای حدت مزاج هم بود . »

شکيب ارسلان شرح میدهد:

سيد جمال نفس خود را از شهوات باز داشته بدون لذت عقليه ديگر لذائذ را اهميت نميداد سلطان عبدالحميد خيلي كوشيد كه او را بطرف مال و اولاد معطوف ساخته و بزيست دنيا و قبول زوجه و ادار كړ داند مگر سيد ابا آورده از براي سلطان چنين گفت: (زندگاني من چون مرغی بر فراز شاخچه ها متعشى گردیده و اينك اراده ندارم كه در آخر عمر خود را به عائله متعلق گردانم.)

بلى سيد جمال نفس خود را بكار هاى فكرية سياسيه دينيه ادبيه مشغول ساخته و بر علاوه مازيك مملكت به مملكت ديگر سياحت نموده و در يك مكان مستقر نبود. پس از روى مدارك وشواهد متذكره چنين دانسته ميشود كه او حقيقتاً تمام حيات خود را در راه اسلام و مسلمين هبه نمود.

جلس سيد

سيد جمال به زيارت كنندگان خيالى مهربان بود و با استقبال آنها بدون امتياز و اختلاف طبقات برخاسته و جهت و داعيايشان از خانه خارج ميشد. از ملاقات و زيارت خورد هار و نكر دانيدم و زمان اقامت او در قصر خانهاش محل ورود و داد و علماء بود.

خلق سيد جمال الدين

سيد جمال الدين افغانى داراى اخلاق عالى بود. نفس عزيز، همت عالى، طبع كريم طلعت جميل و جذابى را مالك بود. بشاش دانسته ميشد امانت به آن در چة كه احتشامش را از بين بردارد. صاحب وقار بود امانت به آن مرتبة كه غلظت نمايد. حكم با فدى داشت بدون خشونت و درشتى. در سلامت ذوق، بداهه گوئى، بخته گى، عفت و طرافت فائقه و سلوك متواضعانه موصوف و ممتاز بود.

بارى نزد او بود و اين موضوع را در بين آورديم. يكي از اهالى دمشق براى سيد بيان نمود: اى مولا چرا متاهل نميشويد؟ فاذريه صالحه از شما باقى بماند؟ گفتار او سيد را متأثر نكر دانيد. بعد بطرف سيد رو آورده و گفت: (چرا

فلسفه در بین این امت داخل میشود (مراد آن روگردانیدن سید از دواج بوده است و حقیقه فلسفه آنست که به سبب و ذریه بر و انکرده قلوب فلاسفه به آن توجه نمی نمایند، به لبنتی که سید جمال الدین تمام حواس و مدارك خود را بطرف فلسفه متوجه ساخته و عمیقانه ملتفت گردیده بود اینست که قوه که شهو به درو جو دش قوت نموده و هر چیز را کنه از علم و سیاست دور بود از نظر می انداخت جسم خود را به عدم قبول تأهل عادت داده بود زیرا تر بیت عائله او را از کار باز میداشت. چنانچه سید در یکی از مجالس آستانه بیان نمود که تمام حاسه شهو از یاد وجود او منقود شده و برای تأهل و ازدواج صلاحیت ندارد

هر چه در دست داشت بذل می نمود. بخداوند تعالی خیلی اعتماد نموده از گذارشات زمانه هیچ پروا نمی نمود. امانت دار بزرگی بود یا کسی که از می نمود سهل گرفته و با شخصیکه در شتی می نمود سخت می گرفت در مقصد سیاسی خود چون انواع طلبه قرار یافته بود تمام روز را در خانه گذرانیده و در هنگام دخول ظلمت از خانه بیرون شده عصا بدست گرفته بطرف قهوه خانه « هاتانیا » روان میشد. در آن جادوستان « شاکردان اطراف او را احاطه می نمودند. در جمله این اشخاص محرز « شاعر » خطیب « طبیب » جغرافیه دان مهندس و غیره شامل بودند. آری این همادبا و ارباب فضل از بحر بیانات و علم او مستفید گردیده بکری دیگر سبقت می نمودند چنانچه سلیم عنجوری میگوید: این همه اشخاص جهت دانستن مسائل دقیقه و دلائل مقننه علوم مشکله فردا فرد نزدیک حاضر میشدند و قفل طلسم و رموز شافیه خود هارا بذریعه او تنها « تمهات می کشودند. بلسان عربی بدون کمترین لغزش و تردید سبیل آسان تکلم نموده سامعین از قریحه شار او بدشت افتاده سائلین و معترضین مات و لال میگردیدند. این مجلس علمی تازهائیکه شب بخوبی پخته شده و رفت و آمد از قهوه خانه کم گردیده صاحب آن مشغول قفل کردن دروازه و محاسبه خود در خصوص تادیه پول این همه واردین اطراف سید میشد درام پیدا میکرد

گویا مجلس سید جمال الدین مجلس علوم و ادب و اولین کلوب فضل و علم دانسته میشد

مقدمه مؤلف

سید جمال الدین افغان

در این روزها جرائد از کذا ارشاد و چگونگی های ملت بلند همت افغان که به قوت قلب و سخت جانی و جنگجویی های پر سلاطین شهرت دارند ، نیکارشات خود را به خوانندگان خویش خاطرشان می سازند، و احوال ملتی را بحث می رانند که نظریه شهامت فطری خود نه می خواهند که به محکومیت زیر سایه عجز و حلیه و فریب فرمانروائی در آیند که بر محکومین خویش ذلت و حقارت را از جاده مکر و دسیسه روادار میگردد.

بلی! ملت موصوف آماده نیست که (تحت حمایت و استیلا ی کفتار شکم کلانی که به مرض استسقا مبتلاء است و از آشامیدن آب نیمزودریای غائر (کنک) سیراب نگردد) از بلعیدن مصالح در صد ملیون نفوس انسانی بس نکرده علاوه بر این به فرو بردن مصالح بقیه جهانیان و آشامیدن آب نیل و جیحون دهن خود را کشاده در آمادگی هضم یرو بحر جهان و جهانیان است) قامت سرافراز آزادی و حریت را خم نموده با سارت رود.

ملت موصوف را قوه قلب و عزت نفس و مزاج عالی بر این وادار ساخته که در مقابل قبول سلطه بیگانه (اگر چه باعیش و عشرت همدم باشد) شرف مرگ پرافتخار را برزند کانی پر تنگ و عار ترجیح داده از عیاشی و تنبلی برکنار زیست نماید یاد شاه غیور و وزرای فکور شان که عموماً اخلاقی ستوده اش را فرا گرفته اند

در عوضی عهد شکنی ها و تحقیر ذمه واری ها که با ایشان شده متفق الرای گشتند
بر اینکه سفارت نمود طلب بیگانه را بر وفق روش پدران غیور خود از مملکت طرد نموده
رجال مغرض اجنبی را به کمال همت و بسالت از خاک کشور عزیز خویش رانده
به دم شمشیر آبدار حریت طردابدی نمایند [۱]

چنانچه رویه مردانه آن ها مصداق این گفتار و کردار عالیجنابانه اوشان گواه
این اظهار آمده. لهذا برای یاد آوری احوال اجمالی سابق و لاحق ملت موسوف
اساس بیان گذاشته عادات و اخلاق و طرز حکومت و اوضاع بلاد افغان را در چند فصلی به
وتیره ذیل بیان می نمایم.

فصل اول در وجه تسمیه افغان

فارسی زبانها این قوم را به لفظ افغان می شناسند و وجه تسمیه این اسم را چنین
نگاشته اند :

«هنکامیکه بخت نصرت موسوف را زیر فشار اسارت گرفت از درد و اندوه
زیاد آه و فغان میکردند بجهت همین فریاد و فغان بفارسی ایشان را افغان می گفتند
و از همان آوان به همین نام نامیده شده اند [۲]

[۱] تشریحات این موضوع را در فصول آئینده جناب مؤلف به رشته تحریر کشیده و مکاتباتی که بین اعلیحضرت
معین الدین امیر شیرعلی خان و نائب السلطنه هند وستان رد و بدل شده در تائید این نشر گردیده
است. انشاء الله تعالی در مقام مناسب درج خواهد شد. مترجم

(۲) تاریخ فرشته می نگار در سال ۱۲۳۱ قمری هجری افغانها در دره های کوه سلیمان اقامت داشتند و همه ساله
در فصل زمستان یا هندو های قبیله دامنه های چنگیز داشتند گمان کوهستان کابل بطور فداری
آنها شتافته و ایشان متفقاً در ماوراء کوه سلیمان به سمت هندوستان بالای هند و های آن سامان
حمله برده بعضاً هندوهارا دورتر از رود سند مزیت میدادند و گاهی شکست خورده پارتیگر
در دره های کوه سلیمان می در آمده بودند چون کوهستانی های جوانب کابل مراجعت می کردند
دوستان و احباب از گذارشان برادرهای خود استفسارات می نمودند آنها در جواب میگفتند که ایشان
را بنام «افغانها» یاد کنید زیرا آن جا هر چه هست آه و فغان است. مترجم

ورای مؤرخین دیگر بر این قرار گرفته که نام نوادهٔ «شاوول» پدر کلان افغانها «افغان» بوده و ولادهٔ اولین بنام همین پدر کلان خویش یاد میشود عوام فارس ایشان را «اوغان» میگویند که قریب لفظ افغان تلفظ میشود و اهالی هند ایشان را «پنهان» خطاب کرده‌اند.

برخی از قبائل افغان که در قندهار و غزنین زیست دارند خود را به اسم پشتون (پشتون) و پشتهانه (پشتهانه) معرفی می‌نمایند.

و اهالی خوست و کرم و باجوړ خود را به اسم یختون (پشتون) و یختانه (پشتهانه) می‌شناسانند [۱]

اکنون به دقت نظر از تفاوت این الفاظ معلوم میگردد که تمام این آسامی از یکسانند پیدا شد. و اندک لفظ «افغان» «اوغان» «پنهان» همه محرف «پشتهانه» (پشتهانه) می‌باشند پشتهانه (پشتهانه) و یاشتهانه (یاشتهانه) غالباً امکان دارد که از کلمه «باشان» گرفته شده باشد که نام قریب است در نیشابور [۲] یا هر دواز «بست» ما خود اند که نام شهر است از شهرهای خراسان [۳]

[۱] چون کلمه پشتون در رسم الخط افغانی برشته تحریر آمده تلفظ آن بدو نوع صورت میگیرد و باشندگان کابل مشرقی سرحدات آزاد و پشاور و اهالی جنوبی آن را پشتون میخوانند و اهالی بالانرا غزنین الی قندهار و هرات به لفظ پشتون تلفظ می‌نمایند چون حرف «ش» که مخصوص افغانست و در طبع حروفی آن وقت وجود نداشت لهذا سید جمال‌الدین افغان مصنف این کتاب برای فهماندن قارئین صورت نیکوتری آن را به دو تلفظ تقریباً تحریر نموده است زیرا صدای این حرف در طبقه اول الف که قریب «خ» همین آن و در طبقه ثنویه قریب «ش» به اصل آنست. [۲] بست شهر مشهوری است که تازمان نژاد نوین مرکز حکومت آل ظاهر بوده که امروز خرابه‌های آن در توابع حکومت اعلیٰ فراموجود دارد و پشت رود نام جائست در قندهار [۳] و قریب یاشتهان در تاریخ هرات جناب غلبی افغان در علاقه‌ها تذکر شده

الف و نوئیکه در زبان فارسی برای جمع زیاد میشود به مفرد آن افزوده اند [۱]
 با احتمال اینکه در مواضع فوق الذکر اقامت نموده باشند و پس ازان که ازان جا
 کوچیده اند همان نام را با خود به جای دیگری برده و تا حال اسم مذکور جاری
 و پائدار مانده است.

پشتو

حرف "واو" در کلمه پشتو که نام زبان ملت افغان است علامه نسبت است
 مانند حرف "باء" که در لغت عرب برای نسبت زیاد میشود و در حالت جمع حذف
 میگردد [۲]

این هم احتمال دارد که کلمه "پشتو" را از لفظ پشت گرفته باشند و "پشت"
 نام قریب است از قریب جات فلسطین و این توجیه وقتی درست می افتد که ایشان
 از نژاد بنی اسرائیل به حساب آیند چون مسئله نژاد ایشان در سامی بودن مسلم آید
 اشتقاقی هذا نیز راست خواهد آمد و من بیان این امر را در نزدیک ترین سطرهای که زیر
 نگارش اند بیان خواهم نمود.

[۱] علامت نسبت در فارسی "ی" است که در حالت وحدت و جمع ذکر آن ضروری است چون کبابی
 کبابیان - پستی و پستان - اگر این نظر به صریح باشد ممکن که در اثر کثرت تداول "ی" در محاوره حذف
 شده باشد و در صورتیکه اصل آن باغنیان باشد در حروف آن نیز تخفیف و حذف وارد گردیده است و تاراج
 ادبیات ایران در تقدیمات قدیمی زبان های آریین از پشتو به "یاستو" و "یاشتو" تعبیر نموده است. «مترجم»
 [۲] حرف "واو" در پشتو علامت نسبت است در حالیکه اسم منسوب مؤنث باشد و در نسبت احترام
 ملحوظ گردد. چنانچه زبان فارسی را «پارسی» و زبان اهالی پنجاب را «هندکو» و زبان کوهستانیهای
 لغمان و کنړ را «دیکانو» می نامند و اقوام آن ها را «فارسیوان» «هندکی» و «دیکان» نام میکنند.
 و هکذا در بعضی حروف وارد آخیر اسم اضافه میشود مثلاً قاضی و میرزا و راجو و حضرت و مانند آن. «مترجم»

فصل دوم در بیان نسب و نژاد افغان

این قوم از قبائل متعدد مرکب است مانند عبدالی، غلجائی، کاکری، وزیر، یوسف زئی، مهمند، افریدی، بنگش، و دیگر قبائلی که به مساکن خویش منسوب اند چون «خوستی»، «کرمی»، «باجوری»، و امثالهم و هر قبیله به طوائف مختلفه مشتمل است چون غلجائی به «هو تک»، توخی سلیمان خیل، اندری، واری، باخیل و غیره و اندل از بارکزی، و الکوزئی، و علیزائی، بامی زائی، مرکب است همچنان هر طائفه متضمن بطون است و هر بطن مشتمل بر شاخه‌هاست که در حال در صد بیان بطون و شعبه‌ها و آنچه بآنها تعلق دارد از جهت کمی و کثرتی مقام برآمده نمی‌توانیم. و تمام این فروع را یک اصل که کلمه «پشتون» یا پشتان است فراهم می‌نماید و یک ملت را از آن قبائل تشکیل میدهند جمع نموده است [۱]

و لیکن مؤرخین در تعیین اولین کپواره ایشان در مناطقی زمین اختلاف دارند بعضی میگویند که آنها از طائفه خزراند که در سواحلی بحیره کاسپین باب‌الابواب و شروانات سکونت داشتند و بر بلاد ایران چپاولها نموده ممالک آنولارا تاراج میکردند در ازمنه غیر معلوم برخی از سلاطین ایشان را بسوی شرق خراسان کوچ دادند بعضی از مؤرخین که در تاریخ مهارت تامه ندارند انتقال آنها را بدست امیر تیمور گورکان نسبت میدهند و کمزوری این قول ظاهر است زیرا ملت افغان

[۱] کلمه پشتو به سه مفهوم مهم اطلاق کرده میشود اول زبان پشتو دوم عرف پشتو سوم نژاد غیرت و یک جهتی وحدت این قوم غیوره این سه چیز متکی است. در زمان تحریر و تشریح به امور هاله‌نکار کلمه پشتو از طائف مشوق موجب هیجان و جوش عرق حبیب آنها میگردد و در هنگام تعزیر نقی و ازاله این وصف از پشتون موجب سخت ترین مجازات و تنبیه او شده میشود گویا که این کلمه جامع مثل اعلائی قوم پشتون است و این صفت را بجز خود میدادند و در مفهوم لفظ پشتون این مفاد مندرج است لهذا کلمه پشتون موجب اتحاد و یکدلی ایشان میا شد. «مترجم»

در علاقه مو جوده خود به قرون متعدد قبل از امیر تیمور کور گان و جود
داشتند برخی از این مور خین میگویند که آنها اولاد آن ضحاک می باشند
که نسبت به او در افسانه های فارسی ذکر میکنند که در هر دو شالو
زخ های گوشت زائد بجهت تعبیر آن بر آن دیده میشدند و به خیال مردم
که «دوتا مار» میباشد.

بندی از مور خین خیال دارند که افعاله از نسل آشوری ها و کلدانی ها میباشد و گروهی
از سیاحان فرنگ دعوی دارند که در الفاظ پشتو لغات کلدانی یافت میشود و طائفه
از ایشان تصویری نمایند که این قبائلی که دره های بین اهنک و خراسان را ماری
گرفته اند از نسل آن اقباط مصریانی می باشند که با عسکر «سوزستر بس» در
هنگام فتح بلاد هند شامل بودند.

زمره از مؤرخین می نگارند که از اسباط بنی اسرائیل می باشند و «بخت نصر»
بعد از کشتار زیبا دی بقیه السیف ایشان را در کو هستان غور جا داد. چندی
از نویسندگان می نگارند که ملت افغان مسکن نوین خود را به غرض یادگار وادی
که در سرزمین شام داشتند «غور» نامیدند. [۱]

و بختون محرف از بخت و منسوب به «بخت نصر» است زیرا «وار» در فارسی
همچو باء در عربی علامه نسبت است و قتی که تعدادشان زیاد گردید بر مناطق موجوده
خود استیلاء ورزیدند و در بیان ایشان و بهبود بلاد عرب در اوائل مراسلات جاری بوده
هنگامیکه بهبود بلاد عرب اسلام قبول کردند جانب ملت افغان نیز خالد بنا می را
به سفارت فرستاد. بسوی اسلام دعوت دادند.

[۱] غور را زادن حضرت سلیمان نیز میگویند. مشهور است که حضرت سلیمان تبعید شده گان خود را
به غور میفرستادند و لی این مسئله استاد مؤلفی نسبت به غور افغانستان ندارد.

بنا بر آن ملتافان و فدای از امرای خود را به سرکردگی قیس نامی که نسبتاً به اسباط
بنی اسرائیل به (۴۷) واسطه و به حضرت ابراهیم علیه السلام به (۵۵) واسطه
می رسید به دربار نبوت فرستادند. [۱]

بعد از آنکه به حضور رسالتاب به معرفت خالد مشرف گردیدند مور دا لطاف
و عنایات حضرت محمد مصطفی صلعم واقع شدند.

در رئیس وفد «قیس» مذکور به عواطف مخصوص ذات نبوت ایاب سر فراز گردیده
به لقب ملک عبدالرشید از حضور رسالت مآبی ملقب شد آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمودند که این شخص به این لقب خیلی پسندیده معلوم میشود زیرا معظم
الیا از سلاله ملک بنی اسرائیل است این گروه با آن حضرت در فتح مکه موافقت داشتند
آثار جلالت و شجاعت آنها به حضور انور محمدی در واقعه مذکور روشن و آشکارا گردید
بعد از آن قیس با رفقای خود در رخصت حاصل کرده بر بلا دخویش رو نهادند.
و در همین فرصت در حق ایشان دعای خیر و برکت از زبان حقائق ترجمان
حضرت نبوی بعمل آمد و جمعیتی از اهالی مدینه را به بیت تائید و تقوی به وفد
مذکور در نشر دین مبین اسلام با ایشان فرستادند تا در کوهستان غور که
در خراسان واقع است به نشر واقعه حقیقی اسلام خدمت کنند و قنای که قیس
به اطراف مقام مذکور رسید در دلداری قوم کوشش خود را صرف نموده به دعوت
او تمام قوم به دین اسلام کامیاب گردیدند و به عمر (۸۷) سالگی سنه (۴۰) هجری

[۱] قدمای مورخین افغان که در مورد فعل گذشته اند این روایت را معتبر دانسته اند امام محققین

وفات نموده [۱] و سه فرزند از قیس مذکور بعد از وفات باقی ماندند.
 بعضی از مؤلفین بر آنند که نسب این قوم «به شاؤول» می رسد و شاؤول در بلاد افغان
 به نام نیک و صفات پسندیده یاد میشود و امراء افغان درین امر کو شاکند که نسب
 شانرا به شاؤول برسانند بلکه افغانها شجره انسابی دارند که در مندرجات آن این
 مسئله را که آنها از اسباط بنی اسرائیل می باشند [۲] تا حال با احتیاط بسیار تأیید
 می نماید مگر میان زبان پیشو که زبان ملی افغانها است و زبان عبری که زبان
 بنی اسرائیل است یک مشابهت حرسری هم وجود ندارد

[۱] ذکر این وقد در کتب صحاح حدیث و سیر و تاریخ عرب نیامده امامورخین قرون وسطی افغان
 این موضوع را افتخاراً تذکار می نمایند و ورود مسلمانان با ساحل مالابار هندوستان و مملکت چین از
 راه بحرین مثل این موضوع در کتب قدما بنظر نمی آید ولی متأخرین مورخین هند دخول مسلمانان را در جنوب
 هند بصورت غیر محاربه قبل از فتوحات اعراب در شمال هند به اثبات میرسانند مگر تاریخ اسلام مؤلفه
 امینو کینی ابو کیشه نامی عرب را رئیس وقد از دربار نبوت معرفی نموده میگوید که سال هفت هجری
 چون دعوت نامه ها بنام شاهان بلاد ارسال میشد آرنده دعوت نامه رسالت مآبی به نام پادشاه چین
 این شخص بوده است و در اواخر خلافت صدیقی با جواب به مرکز خلافت اسلام مراجعت نموده است
 چون کشور چین را برای اقامت می بیند بار دیگر از راه بحر وارد شنگهای شده و مسجد
 میاموده و اراجینی ها ذکر میکنند.

بدوالدین چینی در مکتوبی که ۱۳۱۳ نسبت تاریخ مسلمانان چین به اداره انیس فرستاده بود
 و در شما رهای همان سال نشر گردید تصدیق و ورود این کشته را در چین از راه شنگهای می نماید.
 و ورود چهار هزار مسلمانان عرب به کومک پادشاه چین بر خلاف دشمنان او که از طرف «قیه»
 از راه ترکستان فرستاده شده بودند علاوه از وفادار نگه داشتن است که در چین توطئه اختار نموده اند.
 به نظریه من امثال هم چه مسائل را تصدیق و تکذیب باید نمود. [مترجم]

[۲] از مقدمه و خاتمه این کتاب معلوم میشود که زمان تألیف آن سنه ۱۲۹۵ قمری که زمان جنگ دوم افغان
 و انگلیس بوده و نظریه امرا راجع به انتساب انساب ایشان به شاؤول تا آن زمان مروج و بعد از آن
 زمان محاربه سوم افغان و انگلیس تا جنگ استقلال ادامه داشت سپس در اثر ترقی معارف عصری
 باجبری عمومی از سنه خارجه و آمدورفت و نمود علمی داخلی و خارجی و اکتشافات آثار عتیقه
 کشور و تراجم آثار تاریخی بروفق تحقیقات عصری در عوض اهتمام بروایات ریلیجنزم تحقیقات فشنلرم
 بصورت آزادانه بروی کار آمد لهذا آن نظریه امروز فردایان افغان از اعتبار افتاده است
 و تحقیقات و نگارشات عصری صورت دیگری اختیار نموده میرود. «مترجم»

لیکن بواسطه وحدت نام‌های اماکن مثل «خیبر» دره واقع در بلاد افغان و خیبر در (جزیر فالعرب قریب) شام که مقر بنی اسرائیل بوده با وجود بعد مسافت بین سرزمین افغانها و قرارگاه بنی اسرائیل اعتقاد ایشان به این مسئله که آنها از نژاد حضرت اسرائیل [۶] هستند محکم میکرد. [۱]

گروهی گمان دارند که این‌ها از طائفه ارامنه شیروان که قبلاً به اسم «الیان» یاد میشد میباشند و این مسئله را وجود کنیسه‌های که در قرا باغ «ازر مربوطات شیروان بنام «قندسار» تاحال وجود دارد تأیید می نماید و رئیس این مقامات را «اغوانیج» میگویند و معنی اغوانیج در زبان ایشان کلانتر «اغوان‌ها» است. ارامنه که «درکنجه» و «شیروان» و «نخجوان» و «کیلان» سکونت دارند به این نام اغوان افتخار می نمایند و اغوانیت را دعوی می کنند پس محتمل است که لفظ افغان محرف اغوان یا الیان باشد و ممکن است که رئیس «قندسار» پس از کوچیدن به مقام کنونی و بود و باش ایشان در قندهار این موطن ثانوی خود را قندسار نامیده «قندهار» محرف «قندسار» باشد [۲]

و از املوارشان چنان مستفاد میشود که آنها در زمان مهاجرت از وطن اولی خود به دیانت عیسوی متدین بوده و متعاقباً اسلام آورده اند چنانچه تاحال در بین شان بعضی آثار و عادات اجداد آنها مانند نقوش نمودن شکل سلیب بر روی قرص بان

[۱] کتابی که این نظریه را تأیید مینماید علاوه بر مسئله که سید جمال الدین نقل نموده است دو مثال دیگر را نیز بر همان منوال آورده اند. اتحاد کلمه «باجور» را که از علاقه جات سرحد در ادم شرقی افغانستان است به «باجور» مصدر دلیل قطعی بودن کلمه «سموم» که اسم موسیقی از علاقه «سمه یوسف زئی» است به «سدموم» شام چون سم «خیبر» فوق الذکر دلیل سامی بودن آنها میداند اهداء تورات قلمی قدیمی از طرف ایشان برای قادر شاه افشار در زمان عبور او از محاذه علاقه شان بطح هند، تأیید این مسئله ذکر مینماید [۳] علاوه بر شهر مشهور قندهار افغانستان در هندوستان نیز به این نام مقاماتی وجود دارد دو در بین افغانها بنام «قندهارپها» طوائفی در سرحد آزاد مشرقی زانده گانی می نمایند که نه از قندهار کوه چیده و نه آن مقام را دیده اند.

مروج مازنداست [۱]

قول این گروه اگر چه ظاهراً خالی از سحت هم نباشد لیکن توجه این موضوع
که « قندهار » محرف « قندسار » است بر کمی توانائی در فن تاریخ گواهی
میدهد زیرا قندهار از شهرهای مشهور و قدیمی است که در افسانه های هندو
از قبیل « مهابران » مذکور است

چندی از محققین تاریخ میگویند که این طائفه نظر به امتیازیکه بدیگر طوائف
داشتند در کوهستان موجوده خود از قدیم سکونت داشتند حتی اینکه طائفه مذکور
با اسکندر روی هم مصاف داده بلکه در زمان گشتاب هم وجود داشتند و قایم
ولایت « سیستان » تحت حکم رستم مشهور بودند و سال ده پوست گدا ورا به
فرمانده خویش رستم بنام خراج می دادند [۲]

[۱] کتاب « دی پرچنگ آف اسلام » ورود عسویت را در ترکستانات و قریب این حدود قبل
از اسلام تأیید می نماید.

[۲] شاهنامه طبع بیبی سنه ۱۲۷۵ هـ در ملحقات از صفحه ۱۰ شروع میشود و عنوان حکایت دوم
سرگزشت پاکک کوه زاد است که در شاهنامه بمعنی کوه زاد است آمده محل سکونت پاکک کوه زاد
که رستم با او جنگ میکند قرار دین است

که فردیک زایل به سه روز راه	یکی کوه به سر کشیده به ماه
به یک سوی او دشت و خرگاه بود	د کردشت زان همتوان رام بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ	ز افغان و لاجین و کرمر بلوچ

در باب نژاد کوهزاد میگویند

نژادش ز افغان سیاهش هراس	همه ناک انداز و زوین گداس
بولا بلند و به پیکر سطر	به حمله چو شیر به پیکر ببر
دورانش به مانند ران پیل	که روزم جوشان تر از رود پیل
دو نفر در باب کک کوهزاد به رستم حکایت کرده گفتند	
نژادش را افغان سیاهش بلوچ	که بردشت خرگاه بکر به کوچ

« بقیه » در صفحه ۱۷

اخیراً رسانیدن این مالیات گزاف را هم خلاف شان خود دانسته از اطراف آن انکار آورده بر او شو ریدند اما رستم با آنها بیهم در او بخته واپس او را تحت سلطه خویش آورد.

نظریه سید جمال الدین افغان مؤلف کتاب

نظریه من چنان است که ملت افغان نژاد ایرانی می باشند و زبان ایشان از زبده و ایستا که زبان قدیم پارسی است گرفته شده و با پارسی موجود هم مشابهت تامه دارد [۱]

مؤرخین متأخر مانند «لورمان» فرانسوی و «میلر» همین نظریه را تأیید می نمایند

[۱] نظریه «میلر» لورمان در خصوص افغانها این است که در شرق صرف دو قوم است که به معنی حقیقی قوم گفته میشوند افغانها و «پانی» ها
«بقیه» از صفحه ۷۰

دو نفر دیگر در باب فوج کک و هزاراد اینرا می نمایند

که هر یکی لشکری صد هزار
هزاران سواران افغان گروه
سواره پیاده باوچان کار
ز لاجین دلیران برگرد کوه
و گفت که زان میگویند که رستم را از جنگ با کت که هزاراد در رستم جواب می دهد که تنها رفته با آنها جنگ می کنم
پیاده روم سوی البرز کوه
بیشم چاه سارند افغان گروه

هزاراد پس کک کو هزاراد است چنانچه هزاراد را هم هزاراد افغان گفته و ممکن افغانها را به فارسی مرز افغان گفته بالاخره کک کو هزاراد و پسرش هزاراد بدست رستم اسیر میشود و هر دو فرزندی را با خود از قه القیه میبرد [۱] حکم پادشاه ایران بدار کشیده میشوند این بود خلاصه کک کو هزاراد [۱] و اما جاده علامه محقق جانب مولانا محمد اسرار ایل خان «رح» قرار تحقیقات خود بیان میفرمودند که زبان پشتو پیدا مأخذه عبارت دیگر مادر سنسکرت است و معنی سنسکرت شش و هفت میباشد و وجود قوم قبور پشتو نوزدهمین و بیستمین قرن های پیش از تولد سنسکرت وجود داشته اند و ایشان آن وقت این زبان را اصلاح نموده سنسکرت نامیدند و سنسکرت به عبارت دیگر زبان علمی ترقی نمود و فراتر از هند اوستا را با سنسکرت سخندان پارس به عبارتهای اثبات نموده است مثلاً معتزله پشتو قوله نریه این موضوع توجه محققان معطوف داشته چنانچه مولوی یعقوب حسن خان در رساله خطری به پشتو از نقطه نظر فقه الله فرق الذکر در این موضوع با آن مبسوط و مدلل را به معرض بیان آورده است

فصل سوم

ابتداء سلطنت افغان و قیام زعیم ایشان در امور کشورداری

یا نهضت افغان هادر قندهار

چون ملت افغان در محیط جلالت و اقدام نشأت یافته اند لهذا ملت افغان قومیت عسکری که برای سلطه اجنبی گناهی ننده می نکرده اند اداره محمود غزنوی [۱] و چنگیز خان تاتاری و قیامور کورگانی با وجود استیلاء کامله آنها بالای ایشان از طرف ملت افغان بی خطر و ایمن نبوده هم چنان در زمان انعام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائماً در کمین بوده در وقت فرست آتش فتنه را بمقابل شاهان فوق الذکر می افروختند ملای غلخانی که بارها بر عساکر محمودی دست درازی کرده حکومت غزنین را مدتی تصرف خویش آوردند و طائفه از این افغان نهادر دهلی سلطنتی را تشکیل دادند. حینیکه شاه عباس کبیر بر قندهار مستولی گشت ابتدا آنها و غلخانیها را با انقیاد نمودند [۶] حینیکه اهل ازجور و الی قندهار به تنگ آمدند از طرف قبایل افغانان قندهاری، مقایک نفر وکیل "سد و خان ابدالی" را بدر بار بادشاه دادخواه فرستادند شاه را بلاغت و فصاحت سد و خان در هنگام اظهار شکوه خوش آمده اداره قندهار را جهت استر شاه خاطرش به او سپرده حاکم سابق را عزل نمود سد و خان اداره ولایت قندهار را چنان بخوبی و کمال عدالت انجام داد که محبت عامه را بخود حاصل کرد و اثرات حسن اداره

(۱) محمود غزنوی معروف به "محمود زاپلی" که از چنان دختر رئیس زابل و صاحب سبکتگین در نیمه اخیر قرن چهارم در زابلستان که مرکز آن غزنی بوده بود آمده از روی قوانین اجتماعی افغان گفته میشود اما افغانها در عرف خود برای مقنن گردیدن یک رئیس و زمامدار امتزاج خون را بصورت تکرار در تکرار اهتمام میدهند لهذا اشیاد افغانها به سلطان بیشتر از ناحیه ریخته می بوده

او بدر بارامیران مؤثر گردید و اداره قندهار تا دیر گاه در او لاده سدو خان بطور وراثت دوام کرد و حکومت او با اهالی تا حدی محبوب واقع شد که سائرا فغانه بخاندان سدو خان چنین امتیازی بخشیدند که هر گاه احدی از سدوزائیا بقتل یکی منهم میشد اهالی نظر یا احترام خاندان سدوزائی از سر خون مقول میگذاشتند و اگر کسی از افراد قبایل برخلاف کدام سدوزائی شمشیر را از نیام میکشید از مجازات آن کسی صرف نظر نکرده حتماً او را به قتل میرسانیدند.

سدوزائیا طائفه از ابدالیها بوده و احمد شاه هم ازین طائفه نشأت کرده است که آتیا به تسیل ذکر خواهد شد.

قندهاری ها و صفوی ها

در عصر سلطان حسین شاه آخرین سلسله شاهان صفوی ایران که در سال ۱۱۰۶ سر بر آرای سلطنت ایران شد از جمله اهالی قندهار و ملحقات آن قبیله غلجائی بهشت نمودند. هر چند رجال دولت شاه در استیصال شان کوشیدند آتش فتنه مشتعل تر شد. چون سرکشی افغانها حکومت ایرانرا از انجا که ابر خسته ساخت کرکین خان کرچی که از طرف شاه ایران حاکم کرجستان بود و باری بر روی شاه بغاوت ورزیده بود متعاقباً به نتیجه حکومت مغلوب گشت. بعد از مغلوبیت برای تلافی گناهان خویش سوای اینکه دین مسیحی را ترك داده دین مقدس اسلام را قبول نماید چاره ندید. کرکین خان بحسن تدبیر و قوه دور اندیشی و ثبات مشهور بود از آنرو درینوقت حاکم قندهار مقرر گشت.

مضرات سخت گیری بر اهالی

چون شاه در افروختن نائرة نهنت قندهار دست سلاطین تیموریه هند را دی دخل میدادست لذا با کرکین خان حاکم قندهار بیست هزار لشکر ایرانی و یک جماعت را از مردان

جنگی و مدبرین صاحب تجربه اهالی کر جستان بغرض دفع شرمد اخلت خارجی عزیمت داد. و قتیکه کرگین خان با عساکر خود باطراف قندهار رسید. اهالی و تاجیکین راه اطاعت و انقیاد را بیمودند. لیکن کرگین خان بکمان اینکه بشدت و سرزنش افغانها ذلیل خواهند گشت، سنگدلی را پیشه خود ساخته بدرشتی با اهالی پیش میآمد. «حاشا و کلا!!» هر صاحب عزت را به ذلت انداخته هر قوی را ضعیف میکرد و دید هر راه به محس میگشا نید. مردم خیلی بجان آمده از درشتی و قساوت قلب حاکم تالان گردیده بک هتیت و کلاه را بیای تخت ایران «شهر اسفهان» بحضور سلطان حسین داد خواه فرستادند تا احوال اهالی را بیسم شاه برسانند.

اسباب دست درازی مامورین بحقوق رعایا

در ممالک آسیا حائل آمدن در با نان و قاجاریان بین عارض و سلطان موجب جرئت والی ها و مامورین بحقوق رعایا میگردد. بنا بر آن چون هتیت و کلاه افغانی با سفهان رسیدند برای تقدیم شکایت مساعی خود را بنکار بردند لیکن کثرت قاجاری ها و دربانهای حضور شاه افغانان را از تدابیر وصول عرض بحضور شاه مایوس میساخت باری بیارگام شاه حاضر شده از مظالمیکه بر اهالی قندهار کرگین خان روا داشته بود دادخواه شدند. چون بدر بار شاه دوستان کرگین خان حضور داشتند بیسم شاه رسانیدند که این سرکشان و خواهند بشکایات خود ساخته و بهتان و دروغ از ضبط و ربط والی برآمده از عصیان نمایند. به اثر آن از شاه بدون عتاب چیزی نشنیدند: ناچار با کمال ناامیدی بولایت خود مراجعت کرده اصل واقعه را در اقوام خود اشاعت دادند. والی قندهار ازین امر خیر گشته در دل خود نسبت باین جماعت دادخواه کینه ورزید و برای کسانیکه در این دادخواهی ذیدخل بودند بهانه می جست خصوصاً میرویس را که بجلالت نسب و شرف حسب مشهور بود طرف غضب خود قرار داد.

میرویس خان

میرویس خان رئیس قبیله بزرگ افغان ها و تکران مشهور قندهار بود درین اهالی به بلندی اخلاق و فصاحت زبان و فرمی طبیعت و رسائی ذهن معروف و به از این صفات در دلهای افغانان محبوبیت و نفوذی را حائز گشته بود . چندی بعد والی مذکور دست تعدی بر علیه او دراز کرده زنجیر و زو لایه اش نموده شهر اصفهان فرستاد و باراکین دولت نوشت که راحت و اطمینان حکومت در قندهار بدون حبس این مرد قیام نخواهد گرفت و لازم است که از بود و باش قندهار باز داشته شود زیرا وجود او مصدر فساد و منشاء فتنه ها میباشد .

اضرار رشوت با اساس حکومت

گر کین خان از رشوت ستانی حکام آسیائی بیخبر نبود و میدانست که نیکو امر و اجرای مقاصد از ما مؤثرین اصفهان بوجود رشوت موقوف است و بعدم رشوت معدوم . لهذا در فرستادن او به اصفهان سوی تدبیر نمود زیرا که کین خان بواسطه ارسال میرویس خان در اصفهان او را به رشوت دادن به اراکین دولت موقع داد مدتی نگذشته بود که میرویس خان به ضعف عقل شاه و سوء اخلاق هیئت حکومت و اتفاق اراکین و اولیاء سلطنت مطلع گشته برای رسیدن بمقصود خود بادشمنان کرکین خان طرح مودت ریخته اند دلهای شائرا بطرف خود مائل ساخت . و بحضور شاه فرصت ها جهت یاریابی یافته تفصیل مطالب خود را بشیرلی زبان و فصاحت کلام بکمال حذاقت بگوش شاه میرسانید و توجه شاه را بسوی خویش معطوف نموده رشوت را برای جلب قلوب رؤساء و بزرگان ایران وسیله ساخته در زمان قلیلی خود را در مسلک اولیاء امور دولت ایران منسلک گردانید .

اتر حزم و تدبیر

میر و بی خان در این اوقات بمراجعت فتندها و کامیاب شده می توانست لیکن اختلال امور دولت ایران و کمزوری اداره آنجا بدمای وی یک فکر عالی نری را تولید نمود. و انعکاس حکومت خویش را از حکومت شاه آسان دانست و برای حصول این امر توقف اسفهان را برای چندی مصلحت دید و میدانست که این چنین امر بزرگ را بمجلت انجام دادن درست نیست از شاه برای سفر حج استبدان حاکم سل نمود. چون بمکه مکرمه رسید مناسب دانست که از علماء اهل سنت بعضی مسائل را بوجوب محاربه شیعه استفتاء نماید. نامه این قوه روحانی قوم خود را بچنگ حکومت شیعی ایران دعوت داده افغانانرا متحد سازد. جهت این امر فتاوی چندی حاصل نمود. بعد از ادای فریضه حج بد اسفهان مراجعت کرده امر خود را مخفی نگه داشت بصورت پادشاه کمال اخلاص را نشان میداد.

استفاده از وقت

در بنوقت بکوا قعه عجیبی برای افتاد مقاصد میر و بی خان اتفاق افتاد که یک شخص مجهول النسب ارمنی عالم السنه شرقی در ممالک عثمانی برای دولت روسی خدماتی انجام داده بامپراطور روس (نیکلای) توسل جسته برای خود خواست فقر خود را به سفارت روسیه را بدینار شاه تقدیم نمود از جهت سابقه خوبی که در حسن انجام خدمات خود بدست آورده بوده مرام خود فائز گشته بدربار شاه از طرف امپراطور روس سفیر مقرر شد. و حکومت روسیه بمکسافات خدمات او اشاره را با متعلقینش از محصولات تجارتی گمرک معاف داشت. این سفیر بسیاری از تجار ارمنستان را فراهم کرده بطرف بلایران متوجه ساخت. چون بجوار حدود ایران رسیدند آوازه افکندند که سفیر روس از تسل سلطین ارمن است.

میر و بی خان دخول این سفیر را باین کیفیت بهترین وسیله برای پیشرفت

مقاصد خود دیده در مجلسها و مجمع ها علناً و سر آ چنین بیان میکرد که انصاری
خیال دارند که کرکستان و اردمنستان را از حکومت شاه مجزاسازند؛ کرکین خان حاکم
قند هار که یک مسلمان به نام است حتماً در این موضوع واسطه مهم دست نصاری است
و بواسطه تازه بودن اسلامیت کرکین خان این کلام در دل اهالی جا می گرفت
اولیای امور دولت ایران بر صدق این انتقال گمان برده برای مغلوب ساختن کرکین
خان کمر بستند اما بواسطه قوت بازو و طاقت عسکری او در قند هار از طغیاناش
میترسیدند و لهذا میرویس خان را به رفتن قند هار مکلف کردند تا کرکین خان را در حین
حرکت او بر کشتی مدافعه نموده از راه عداوت سابقه با او یش آمده دفع نماید
(کمزوری رأی و اضطراب فکر شرقیهای قانامروز این حکایت خوبتر هویدا میگردد:)

غیرت افغانها در امور تنگ و ناسموس

میرویس به قند هار رسید؛ کرکین خان بر آشت و برای هلاک میرویس بهانه
جوئی آغاز نمود و به نژادی بیغامی فرستاده دختر او را باز دواج بر خویش الزام کرد.
چون میرویس خان این مطالبه حاکمانه او را دیده دانست که به تن دهی در مقابل
این امر قدر و منزلت او کاسته میشود ازین رو افغانان را بجرگه خصوصی دعوت داده
تفصیل حادثه را از دشان بیان نمود؛ افغانان ازین سبب بالای کرکین خان خشمگین
گردیده یکدیگر خود را بمداقت و مقاومت تحریر می دادند.

میرویس خان برای مدافعه در مقابل شرف خود مجسمه سرور گشته بود؛ لیکن
صیرو درنگ را برای افغانان اظهار و توصیه میکرد و میگفت بهتر اینست که شیر را
در خواب بکشیم ولی لازم است که شما درین افکسار ثابت قدم باشید؛ شما بر من
باور نمائید که من عنقریب از دشمن انتقام خواهم گرفت؛ افغانها نان و نمک و شمشیر و
قران را حاضر کرده بر هر چهار قسم کردند که بمعاضدت میرویس خان و اطاعت
او قیام خواهیم کرد و گفتند هر که ازین عهد رجعت کند زن او به سه سنگ طلاق

باشد. باین قسم ها و طلاق که شدتری سو کنند های افعالهاست به او اطمینان و یقین کلی
معاونت دادند

ندایر میر و یس خان و ناموس پرستی افغا -

میر و یس خان یکی از خادمه های خو بسوزت خود را که در خانه اش تربیت
یافته بود بنام دختر خویش بنکساح پسر کرکین خان داده کمال بشاشت و سرور
را ظاهر می ساخت طوری که با کرکین هیچ کینه ندارد. باین رفتار خویش رنگ
کینه دل کرکین را زدوده کمال اعتماد را نزد وی پیدا کرد بعد از زمانی میر و یس
یک دعوت مجللی را بیرون شهر دریغی تهیه کرده کرکین و تبعاش را دعوت داده
و شراب ایشان را در این مهمانی از جام موت تهیه کرد و میر و یس خود را سابق آن
قرار داد [یعنی تیغ اجل را به معارف کرکین خان و رفقای او حواله نمود].
" به امراء و سلاطین نمی زبید که با کسانیکه بظلم پیش آمده حق تلفی در بازه
نموده و به غدر و فریب پیش آمده باشند از ایشان توقع و امید صفا بی داشته در امور
خود خاصه در مهمات آن او را معتمد خویش قرار دهند زیرا کینه و عداوت
چون دلی را بجزا شد کمتر زائل میگردد.

خدعه عسکری

میر و یس خان لباس کرکین را بعد از کشتن او پوشیده لباس های اتباع او را
با افغانان پوشانیده بعد از شام بشهر در آمده به محافطین قلعه در حین غفلت شان هجوم
بردند یک جماعت افغانان را که قریب شهر در کمینگاه نشاییده بود با ایشان متحد
گردانید عموم افغانان شهر با ایشان متحد شده بر بشته های محافطین را بر کنده شهر را
متصرف شدند و کسانیکه موقع یافتند فرار نمودند و افغانها قلعه را تصرف نمودند
اعلان کردند که هر کس عسکر کرکین را در امان خود نگاه نداشته باشد در امان است

در بنوقت ششصد نفر عسکری که در کین برای تأدیب بعضی قبایل بمحالات فرستاده بود
به قندهار رسیدند و غنیمت های بسیاری از افغانان گرفته با خود میآوردند بعد ازین
از حقیقت واقعه آگاه گشته باتوب و تفنگ دلیران افغان مقابل شده بامها جمین
مقابل مقاوت کردند . میر ویش خان باینجهزار نفر برآمده مها جمین خود را
بمقابل ایرانیها تاسه روز قیام دادا کرچه جلالت و بسالت قابل تحسین از ایشان
ظاهر شد لیکن در نتیجه شکست خورده جانیهای خود را بخاک خراسان رسانیده
نجات یافتند در آنجا اصل واقعه را بیان کرده بد هشت ایرانیان افروزدند

نطق میرویس برای حصول آزادی

و قتیکه عنای قندهار از مخالفین خالی شد میرویس رؤسای قبایل افغانرا
دعوت داده یک جرگه قومی منعقد ساخت خودش در بین جرگه ابستاده در نطق خود
فضائل حریت و مزایای آزادی را بشناخت اسارت و مصائب آنرا حسب ذیل روشن ساخت :
« اگر شما کمر ما را بسته کنید و با ما متحد شوید گرد نهای افغانرا از طوق
ذلت و غلامی رها کنید بیرق های عزت و حریت را در بلاد وطن خواهیم افراشت
و یوغ سلطه شیعه های ایران را از دوش خود دور خواهیم کرد »

بعد از آن فتواهائی را که از علمای مکه معظمه که بر جواز قتال شیعه ها حکم فرما
بوده و در سفر حج بدست آورده بود بیرون کرده برای حضار قرائت نمود . و همانجا
اعلان کرد که هر کس طرف ایرانیان مایل بوده قلاذه اسارت شانه اختیار مینماید
از بود و باش وطن عزیز ما امید خود را قطع کند: زیرا که در صورت قبول اسارت ایرانیان
معاشرت شان با ما مشکل خواهد بود و از دائره مودت و محققاری ما خارج خواهند شد
جمع خوانین و رؤسای موجوده جرگه موافقت خود را ابراز و بقسم
های موکد قائلید نمودند .

شیوه مر دان

۱. صاحبان فضیلت وار با بصیرت و مالکان عزم و صاحب حزم حیات خود را برای حفاظت و امن چنان فدا می نمایند و برای آزادی ملت جانهای خود را این چنین به خطرات و مهلکات دچار می سازند و برای نابود کردن قلاده اسارت و دور کردن طوق ذلت بدون نام یک هیچ مزدی را طلبکار نمیشوند الا صاحبان نفوس دنیه وار باب همت سافله که از پستی و تسفل و ذلالت خود در شهوات منہمک بوده (اقوام و اوطان خود را به یول هیچ میرز با جاب می فروشند).

مدا فعه دلیرانه و حکیمانه

میر ویس خان از تهیدید محمد حاجی خان

چون خبر اتفاق آنها بیای تخت دولت ایران رسید شاه ایران بعوض اینکه عسکر جراری برای سرزنش افغانان بفرستد از راه صلح در آمده محمد جامی خان را تنها برای تهیدید میر ویس و رفقای او فرستاد. آنها پسندیدند مذکور به مجرد ورود قندهار از عظمت دولت ایران و قدرت قائم شان برای تذلیل مخالفین خویش شروع به بیانات نمودند و میر ویس خان را بخرابی های انجام کارش هیتر سائید.

(جواب)

(عقل و حکمت تنها در دماغ صاحبان آسایش نیست)

کوهستان افغانان هم رجال عاقل و حکیم دارد!

میر ویس خان در جواب اظهار نمود: آیا گمان میکنی که عقل و حکمت جز در کله های صاحبان تنعم در دماغ رجال کوهستان افغانستان پیدا نخواهد شد؟

اگر در قدرت شامطاقت سرزنش و سرکوبی مایبود حاجت بفرستادن شما نبود که
چنین سخن های بی معنی را بیان میکردید پس حکم داد که او را حبس کنند. با جود آن
شاه ایران از خواب غفلت بیدار نشد. پس از حبس سفیر اول محمدخان حاکم هرات
را ثانیاً بسمت نمایندگی حکومت شاه به قندهار فرستاد. چون این نماینده از دوستان
و رفقای سفر حج میرویس خان بود میرویس خان او را در وقت ورود به قندهار گفت
اگر حقوق سابقه زفاقت و محبت شما بر من نمیبود شمارا همچو مجرمین جزا میدادم
لیکن بفهمید که افغانان بعد از نجات یافتن بار دیگر بوغ اسارت را بدوش
نخواهند کشید و شیرانیکه زنجیر های عبودیت را گسسته اند بار دیگر یابند و مقید
نخواهند شد و شمشیر هائیکه از نیام کشیده شده اند باز به غلاف نخواهد شد
زود است که حکومت شما سرنگون و دولت شما مغلوب و اموال شما چور و تاراج
گردد. بعد از آن به حبس او حکم نمود.

احمال و مماطلت در امور حرب با سبب تفاوت است

چون اولیاء دولت شاه از ارسال نمایندگان سودی نیافتند (و بدون محاربه
راه گریزی نیافتند) بحکام خراسان فرمان فرستادند تا برای هجوم با افغانان
عساکر خود را آراسته مهابای حرکت و نگهدارند. بعد از شکست های پیاپی عساکر های
ایرانی بحکومت محقق گشت که تنها عساکر خراسان افغانان را پایمال کرده نمیتوانند
پس يك فوج عظیم الشان را بزریر قیادت خسروخان برادرزاده کرکین که در جلالت
و رشادت از عم خود کمتر نبود فرستادند تا این سرعسکر بواسطه حب انتقام عم خود اقدام
شجیعانه خود را بصورت بهترین ظاهر گردانند. خسروخان با میرویس خان مقابل شده
آتش جنگ در بین ایشان مشتعل گردید. میرویس خان شکست خورده خسروخان
شهر قندهار را محاصره کرد. مستحفظین افغان که در شهر قندهار بودند
بساخسروخان قرار دادند که اگر بحیات ما تعرض نکنند

ماشهر را تسلیم خواهیم کرد ولی قساوت خسرو خان نگذاشت که از خون شان بگذرد و افغانان چون دانستند که جرموت را فرار یستازین رو برای دفاع آماده گشته هر روز بمحاصرين هجوم میکردند .

میر و بس خان عسا کر محلات را جمع کرده از طرف خارج باردوگاه خسرو خان حمله های پیایی میکرد تا آنکه ذخائر خسرو خان تمام شده از مدافعت میر و بس خان مضطر گشته دست از محاصره برداشت . خسرو خان در محاربه میر و بس خان با بیست و چهار هزار و ۵۰۰ نفر عسکر خود از دم شمشیر افغانان برآه فنا شتافته سرف ۵۰۰ نفر از عسا کر او از مرگ نجات یافتند این است عاقبت عجب و غرور .
شاه ایران دفعه سوم بر عسکری محمد رستم خان لشکری آراسته بر کوبی افغانان فرستاد اما در نتیجه شکست خورد . و میر و بس خان بلامانع و مزاحم بر قندهار مستولی گشت میر و بس خان بعد از حصول ازادی قندهار وفات نموده و دو پسر از خود باقی گذاشت

میر عبد الله

چون عمر کلاقرین پسر میر و بس خان مرخو ۱۸ سال متجاوز نبود اهالی اداره حکومت را به میر عبد الله برادر میر و بس خان سپردند .
میر عبد الله برادر میر و بس خان که زمام حکومت را بدست گرفت با سلطنت ایران میلان صلح نمود افغانان ازین میلان وی برافروخته مخالفت گردیدند و گفتند اگر تو در هجوم قدم بقدم برادر خود گذارده نمیتوانی باید از کم در مصالحت تندهی نعمانی میر عبد الله این نصیحت ایشان را گوش نداده بار فقای خود مشاورت نموده قرار دادند که بحکومت ایران یک هیئت از معتمدین خود جهت عقد مصالحه بشروط سه گانه ذیل بفرستند :

(۱) قندهار از مالیات شاه ایران آزاد باشد . ۲ : عساکر ایرانی در قندهار نباشد (۳) اعانت در اولاد میر عبد الله مذکور و رائفه علی الدوام باشد .
چون رؤسای افغان از این مسئله خبر یافتند از کثرت غیظ برآشفته و از میر عبد الله قلیاً روگردان شدند و میر محمود که علائم نجابت و شهامت از جبین او نمایان بود از این رویه عم خود ناراض گردید لهذا با چهل نفر افغان متحد گشته دفعه در خوابگاه میر عبد الله ریخته کله او را از تن جدا ساختند چون افغانان خبر یافتند در صله آن شجاعت او را شاه قندهار ملقب ساخته سریر آرای سلطنت گردانیدند .

نهضت ابدالی هادر هرات

آزاد خان ابدالی بیرونی حرب را برافراشته بر شهر هرات استیلا نموده لوای استقلال را بلند کرد و برخ از طوائف اوزبک با ابدالی های هرات متحد گشته بلاد خراسان را که تحت سلطه ایران بودند متحداً تاراج نمودند . حکومت شاه سی هزار فوج را برافسری صفی قلیخان بنادیب آزاد خان فرستاد آزاد خان عساکر ایرانیها را مقابل نموده از طلوع صبح الی نصف النهار در گیر و دار بلا امتیاز غالب و مغلوب مصروف بود نویچی های ایران از هول جنگ افغانان بعدی سراسیمه و پریشان گشته که بطرف سواران خود کله باری شروع نمودند چون افغانان توپ نداشتند فوج ایران این مسئله را خدعه حربی تصور نموده متفرق گشتند تا افغانان را در جنگ تریب دهند افغانان از وقت استفاده کرده بر علیه عساکر ایران هجوم آورده جمعیت آنها را پریشان ساختند و صفی قلیخان را بایسرش و هشت هزار سیاه ایرانی به قتل رسانیدند . ایرانیان تمام آلات حرب را بایست توپ و سامان خود گذاشته شکست خوردند . در اثر این محاربه چنانکه غلبه آنها قندهار را از جنگ اسارت رها کردند . ابدالی ها هرات را از سلطه ایرانیان نجات داده حکومت مستقل تأسیس نمودند .

کرد و عرب در خلال این احوال

در این گیرودارهای کردی سنی برای چور و چپاول ایران کمربسته هجوم آوردند و تا بعدی پیشقدمی کردند که به حصار شهر اصفهان مرکز حکومت ایران خود را رسانیدند. و اعراب مسقط نمیت نمودند آبادی ها و سواحل و جزایر خلیج فارس را قبضه کردند.

میر محمود شاه قندهار

چون محمود شاه قندهار اختلال سلطنت ایران و ضعف دلائل رؤسا و تفرق اتحاد و رسوخ نفاق قلبی شان را سر اسر مطالعه کرد دیده توقع تصرف سلطنت شاه ایران دوخته عسا کر خود را از راه کرمان با وجود نیروی آب و گیاه مدبرانه بجنگ دولت ایران سوق داد. چون فوج افغان در حالیکه کرمایشها غافل بودند آن شهر را تحت تهاجم قرار داده محاصره کردند و اهالی بدون جنگ شهر را بفوج افغان تسلیم نمودند. لیکن در اثر عادت متغلبین اقوام شرقی حتی غریبی ها عسکرا فغان از ظلم و دست درازی بر اهالی کوتاهی نکردند لطف علیخان والی بندر عباس از طرف شاه ایران مامور گردید که افغانان را بمحاربه از کرمان طرد نماید افغانان به یک جنگ لطف علیخان تاب نیاورده تمام نقاط کرمان را وا گذاشته بقندهار مراجعت کردند. اما کرمایشهای بد نصیب چون کسیکه از آفتاب گریخته به آتش پناه آورد از جور افغانان رهائی یافته به پیداد و ستم عساکر ایران معر و من مانند و در تحلیل متردد بودند که آیهام صائب تغلب افغان شدید تر بود با مصائب سیادت دولت ایران!

چون لطف علیخان میدا است که میر محمود دو باره بر کرمان حمله خواهد کرد لهدایه تربیبات عسکری و فراهم آوردن آذوقه و سامان حرمی در شیراز احتیاطاً آغاز نمود.

(مضرت بیکاری)

در اثر اقتضای زمان با واسطه عدم ترتیبات ایران بر رعایا ظلم و بیداد جریان داشت چه اموالشان ضبط و حیوانات بار بر به بیکار گرفته میشد و در کارهای لازمه حکومتی آنها طرف تعدی واقع میشدند. دشمنان لطف علیخان از موقع استفاده گرفته بنزد شاه از او شکایت کرده در عزل او از "سر عسکری" کوشیدند. عساکر از جاهائیکه آمده بودند برگشته متفرق شدند.

عبرت

"به بینید دنیای خسیس، و خائنین وطن و نوامیس ملت را که بوا سطه اغراض شخصی و عداوت های جزو به و بر باد کردن شخص را حد، چه اسبابیکه موجب تفرقه عساکریکه حصار حفاظت وطن و سنگر ناموس ملت دانسته میشوند، میگردند در آتیه نتایج عمومی این دسائس شخی را قرائت نمائید."

(حکومت هرات و افغانان ابدالی)

حکومت هرات و افغانان ابدالی هرات بر اکثر بلاد خراسان تاخته شهر مشهد (طوس قدیم) را قریباً فتح کرده بودند.

آفات فضائی

در آئینای این رفتن و یورش ها شهر تبریز را زلزله های شدید بجنبش آورده هشتاد هزار اهالی از صد معر لازل زیر خاک شدند. جو هوا از تکاثف خود نور آفتاب عالمتاب را پوشانید قوس خورشید همچو قطعه مس سرخ و قمر بنظر می خورد. در او هام عموم این تغییرات کونی و فضائی آثار غضب الهی آمده از نزول بلاهای سماوی باین مقدمات مخوف بودند. برای دفع بلیه به ترك فجور و ازاله

منکرات زیادی توسل جستند و مشایخ در کوه‌ها گردش کرده‌ها را بطرف استعمار دعوت میدادند. و منجمین اظهار رائی مینمودند که این تغییرات کونی علامت خرابی اصفهان اند، غول را وحشت و نفوس را حیرت فرا گرفته قلوب ضعیف و محنت‌ها پست شدند حتی که این ملت کبیر ایران (متعدد مرگ گردیدند) و آمل نجات و حیات خود را منقطع دیدند.

«دقت نمائید که اعتقاد خرافات و مضرات در نفوس انسانی و سقوط محنت عسکرها و دست و پاچه ساختن سپاه چه‌ها میکنند.»

استیلای میر محمود شاه قندهار

بر بلاد ایران

سال ۱۱۳۵ هـ میر محمود دوبره از راه سیستان با ۲۵ هزار عسکر افغان و بلوچ بکرمان یورش برده بدون مشقت کرمان را بدست آورد، مگر مرکز حکومت آنجا به واسطه محافظین خود خود را انکاء داری کردند شاه قند هزار دهر اروینجصد تومان (تومان نیم پوند انگلیسی است) بالا نشان تاوان گذاشته بیشتر فت نمود در خیال اهالی این فکر تجسم نموده بود که میر محمود از طرف الله تعالی بر دولت ایران غضبی نازل شده است و قرار اخبار منجمین و علماء (که از خرابی اصفهان خبر میدادند) خرابی اصفهان را بدست میر محمود قیاس میکردند، میر محمود عنان خود را بطرف شهر یزد متوجه ساخت چون فتح کرده توانست بطرف مرکز حکومت (شهر اصفهان) بخط مستقیم حرکت کرد، چون بحدود اصفهان قریب شد شاه اصفهان بگمان اینکه دست میر محمود شاه قندهار را از غارت و تصرف بلاد ایران بهیازده هزار تومان باز خواهد داشت دو فاسد را پیام داده بخدمتش فرستاد این پیام شاه اصفهان برهائی بدست میر محمود

داد و دانست که رعب افغانان در دل ابرایان ممکن گشته لهذا از قبول بیام صرف
نظر کرده بقریه کلتاد دوفرسخی اصفهان فرود آمده باطراف اردوگاه خندق حفر
نمودند زیرا محاربه عسکر شاه را در اینجا توقع میداشت.
مخوسهای زردشتی که از جور شیعه ها بجان رسیده بودند بامید اینکه سطره
شاه افغان بر ابران سبب نجات شان خواهد شد ناصر محمدیوستند شاه ایران
از قوه های سراسیمه گشته امرا و وزراء را بمشوره دعوت داد.

وزیر صادق

بعد از استشاره محمد قلیخان وزیر عرش کمر د که افعالان با جود یک
یک ملت باجلادت و دارای سطوت اند و در میدان حرب ثابت قدم لیکن به فتح
کردن حصار ها دسترس ندارند باید تمام عساکر خود را در حصار اصفهان فراهم
و بعدا فعه بیرقازیم و قتیکه از فتح عاجز آمدند محاصر را ترک داده اصفهان را
همچو مرگ کرمان ویرد نامفتوح گذاشته خود مرا جعت خواهند رد شاه را این
رأی پسند خاطر آمد.

رأی خیانت آمیز

خان اهواز والی عربستان ایستاده شده از راه حماست و حمیت بگفتار آمده بیان نمود
که این کمال بزدلی و نهایت ضلالت چطور راضی شویم که محمود بایک فوج محدود
شهر اصفهان را که پای تخت دولت شاه ایران باشد محاصر کنند و ما این تنگ
و عار را تحمل کنیم رأی ما اینست که به میدان جنگ بر آمده ببرد لعائم.
عرق حیت شاه بحر کت آمده پنجاه هزار لشکر را با بیست توپ برای جنگ
میر محمود شاه قندهار فرستاد و حیثیکه فریقین بنواحی قریه کلتاد مقابل شدند
میمنه و میسر و قلب هر دو لشکر را آراستند شاه قندهار بر قیل سوار شده بدور
لشکر خود دوره میکرد و گاهی بین صفوف عساکر قیل خود را جولان داده میگفت:

فخر و سرور یکه از جنگ های سابقه بدست آورده اید حفظ نمائید اگر دشمن را
مغلوب ساختید شهر اصفهان مکافات خسته کی و ماندگی شعاست و اگر فرار کردید
بدون مرگ را نجات نداشتید و بواسطه دوری وطن و مشقت منازل را چاره مراجعت
غیر میسر است بیاله زهر اجل را بذلت و قنیت خواهید نوشید .
(در آنوقت بین قندهار و قوچ افغان با وجود قطع خطوط مواصلت بین اردو گاه و مرکز
پنجاب منزل مسافه وجود داشت) .

طرز هجوم عسکر ایران و افغان

افغانان ناستثنای سندز تپورک (که يك آله توپ تعاست که بالای شتر حمل کرده از آنجا
فرمی نمایند) توپی نداشتند عساکر افغان شتر های زنبورک ها را پشت اردو گاه
قرار دادند و ایرانیان بجنگ آغاز نمود . میره شان بر میره افغانان هجوم
آورده افغانان را (شکست داده) رجعت قهقری دادند و بعضی اموال شان را بغارت بردند .
و میمنه ایرانیان بر میمنه افغانان هجوم برد اما افغانان از روی خدعه حریص
رجعت قهقری نمودند سواران ایران بر عسکر افغان یورش کردند و قتیکه رساله
ایران داخل اردو گاه شد لشکر افغان دو حصه شده زنبورک های خود را بر روی
سواران ایرانی کشتا دند و ایرانیان را چنان افکندند که باد خزان بر گاه را
درختان میریزاند .

جلادت امان الله خان افغان

امان الله خان افغان به دنبال عساکر ایران حمله برده توپچی ها را کشته
توپ ها را بدست آورده بر روی عساکر ایران آتش داد ساعتی نگذشته بود
که عساکر ایران شکست خورده تمام لوازم خود را به عساکر افغان غنیمت گذاشتند .

جلسه وزرای ایران

وقتی که خبر شکست عساکر ایران باصفهان رسید شاه سراسیمه گشته و وزراء را برای

مشاور مدعوت نمود شاه در مجلس وزراء بیان نمود که گفت رای من این است که اسفهان را گذاشته خزانہ را با خود برداشته بفرام کردن عسکرهای شاه مشغول گشته از پشت لشکر افغان هجوم آریم. باینصورت آنها را استیصال خواهیم توانست. محمدقلیخان بای شاه موافقت نمود ولی والی عربستان بنا بر مقصدیکه آتیا ذکر میکنم مخالفت نموده گفت که بشاه نمی زنند گویای تخت مملکت ابرار را در اثر یک شکست ترک نمائیم! چنان علامت ضعف و موجب نفرت قلوب اهلالی از شاه میگردد!

محاصره اسفهان

با آخر مجلس وزارت ایران برای دفاع خود را مستعد محاسره ساختند و میرعمود در این وقت در کار خود مقرر بود ولی جاسوسها نیکه (در متعلقین والی عربستان داشت خبر مرعوبیت ایرانیان را باورساختند) ازین روشها قندهار بطرف فرج آباد عسکر خود را سوق دادند آنجا را متصرف گردیدند و در آنجا عسکر دفاعی وجود نداشت بعد از تصرف فرج آباد به محال جلفا مسکن ارمینهای اسفهان هجوم بردند باهالی آنجا خساره بزرگی رسانیده آنجا را نیز تسلط کردند! بعد از آن یکی از برجهای شهر اسفهان بورش بردند از آنجا به کله باری توپ و تفنگ مدفوع شده رجعت قهقری نمودند ولی این رجعت را موجب زوال رعب خود در دلهای محصورین اسفهان تصور کرده بفرس اینکه محصورین دلیرتر کردند فردا جوانان افغان را در استحکامات شهر امر هجوم دادند! اگر مقامت احمد آغا (یکی از آغا یان حرم) صورت نمیکرفت در اثر جلالت و شهامت خود افغانان همان روز اسفهان را فتح میکردند! اما بساط احمد آغا افغانان را بقهقریت مجبور ساخت در دل محمود ازین رجعت قهقری هراسی تولید گشته بشرایط ذیل خوا هشمند سلح شد:

- (۱) حکومت قندهار با کرمان و خراسان بطور توارث در او لاده شاه محمود باشد (۶) پنجاه هزار تومان حکومت ایران بحکومت افغان بپردازد (۳) شاه ایران صیبه خود را بشاه محمود از دواج نماید

خیانت والی عربستان بشاه ایران

چون والی عربستان این واقعه را شنید سر آقا سید محمد فرستاده از طلب صلح ملامتش کرد و به نبات و لیل ظفر توسیعه اش داد و در مکتوب خود تحریر نموده بود که ما و شما هم مذهبییم ثابت قدم باش و از هول محاسره مقرر^۱

چون محمود از فحوائی مکتوب او خبر گشت دو باره بجوش آمده تدبیر دیگری اندیشید که دهات و قریه جات دور اصفهان را خراب ساخته آذوقه را بمساکر خود از آنجا فراهم آورد و چنین کرد و دهات باقی را سوختا لده اهالی قرا^۲ از تنگی ارزاق بشهر پناه بردند و رؤسای مملکت پناه را عاقبت اندیشی بکمال مسرت و رودش را پذیرائی کردند بامید اینکه عده محصورین بورود ایشان افزون خواهد شد و محصورین باز و باد نفوس دلاور خواهند گشت ولی به تنگی ارزاق در شهر نظر نماینداختند و غور نمی کردند که خودشان چرا محصور شد ندو خود چه کردند که دیگران کنند.

کشته شدن برادر و کا کا

و کا کا زاده شاه قندهار

افغانان از یکجا تب شهر حمله آورده استحکاماتی را که بدست کرچی هانیکه در شراب خور منہمک بودند در حال مستی شان قبضه کردند بعد از آن از راهیل گذشته بعضی حصه های بیرونی شهر را تصرف شدند درینوقت افغانان خبر گشتند که بعضی اقوام ایرانی بشهر آذوقه میرسانند برایشان هجوم برده آذوقه را از دست شان ربودند ولی قبل از آنکه افغانان بار دو گانه مراجعت کنند اهالی قریه کوچکی که اسفها نک گفته میشد برآمده آذوقه را از ایشان استرداد کرده کا کا و کا کا زاده و برادر شاه محمود را با سارت برده به قتل رسانیدند. [۱] اگر چه شاه ایران از خوف بازخواست محمود

[۱] مؤلف میگوید که میر و بیس دوسر وارث گذاشته بودند و کا کا میر محمود و شاه حسین آبی الدکر تعداد را پیوره می کنند این جا برادر نخواهد بود.

ایشان را حکم امتناع از قتل ارسال کرد لیکن قبل از وصول حکم شاه به قتل رسیده بودند. محمود برافروخته تمام اسیران ایرانی را حکم قتل داده برای قطع موا سلات و حصار اصفهان با تمام لوازم تثبیت نمود.

(کثرت جمعیت و قلت ارزاق در محاصره)

درین اوقات یکی از اراکین حکومت ایران از شاه خواست نمود که او را بطرف افغانان مامور ساختن دارد و عسکر دفاعی بدست وی بسپارد؛ لیکن والی عربستان خان اهواز شاه را به سخن های دلاویز فریب داده از انتخاب او بازداشت چون مدت محاصره بطول انجامید ترقی نرخ ارزاق در شهر اوقات اهالی شهر را تلخ گردانید شاه چاره جز این ندید که پسر خود شاه طهماسب ولی عهد خود را خفیه به سایر اطراف مملکت ایران بفرستد و اهالی را برای نجات پایه تخت دعوت نماید لیکن مردم را به نجات دادن پدر خویش متفق ساخته توانست ارزاق و بقل و گرانای نهاده آ تا فقط پدیدار گشت روز به روز اهالی دچار سختی میشدند و بد و در حر مسرای شاهانه دوره ها کرده فراهم میشدند و از شاه التجا عینمودند که برای نجات شان از هجوم قحط و کرسنگی به محاربه افغانان یا دشمنان برآید. خصوصاً اوقاتیکه بورود ذخایر خبر یافتند الحاح خروج شاه را می نمودند تا آن ذوقه نبود ارد شان بدست افغانان بقتل و شکار قحط و کرسنگی نشوند.

شاه وعده ها را از امر در بر داداده هر روز عمل میکرد حتی بعضی از مستخدمین حرم برای پراکندن شدن اهالی مجبور بگلوله باری میشدند تا اهالی ترسیده روگردان شوند ازین رویه اهالی برافروخته از حکومت ناامید گشته بالای حر مسرای شاه به هجوم آماده شدند.

زردبک بود که بر حر مسرای پادشاهی هجوم آورد اما احمد اغای سابق الذکر پیشروی مردم رفته و شان را دلاسا نموده از هجوم باز داشت بعد از آنکه کشتند

بلك جميعت عسكری را فراهم نموده بر افغانها حمله بردند و تا حدی كوشیدند كه بعض
مقامات را از دست افغانه كشیده به تصرف خود آوردند در این اثنا عساكر عرب
كه زیر قیادت خان اهواز بودند قصد آرجنت قهقری نمودند

احمد آغا از این رفتار او شان خشمگین گشته امر داد كه عساكر عربی خود را هدف
گلوله كند و آنها را بكنه عساكر با بكد بگرداند و بختند موقع بدست
افغان ها آمده عساكر شاهى را شكست دادند

احمد آغا بحضور شاه حاضر شده عرض نمود كه خان اهواز در تمام مواقع
موجب شكست ما گردیده زیرا با محمود از جهت وحدت مذ هب متفق آمده است
اگر خان اهواز در عسكرا موجود نمى داشت در دفعه اول افغانها را شكست
داده بودیم

لیكن خان اهواز بحضور شاه طوری پیش آمد كه عزرا ل احمد آغا را از سر عساكر
از ك شاهى به او زیبا تر جلوه داد

بنا بران شاه او را از قوما ندانی فوج از ك شاهى معزول نمود
در اثر این عزل احمد آغا زهر خورده وفات نموده مرگ احمد آغا افغان ها بسیار
مسرور گشتند و در اهالی اسفهان سراسیمه كى تولید گردیده مرعوب شدند
پس شاه به شرائط سابقه از محمود درخواست صلح نمود محمود جواب داد كه شاه
امروز چه دارد كه مرا بدهد؟ آنچه وجود دارد تماماً در قبضه اقتدار من آمده است
در این اثنا ملك محمود حاكم سابق الذكری سیستان باده هزار عسكرا برای نجات اسفهان
حرکت كرد بر سیدن خیر حرکت او اهالی اسفهان قوی دل شده گشته امیدوار
رستگاری شدند

اما چون میر محمود افغان واقف گشت كه ملك محمود بیغامی فرستاد كه عزم
خود را فسخ كرده واپس مراجعت كنید در صله آن حكومت خراسان و سیستان
در اولاده شما بصورت حكومت استقلالی منظور است این رشوت چشم مروت

ملك محمود را كور ساخته برای استیلای ممالك موعوده (سیستان و خراسان) عودت نمود امید خود را از شهر اسفهان قطع کرده را به نجات رابر روی اهالی مسدود ساخت از آذوقه و بکرانی بهاده حیواناتی که گوشت شان حرام است از قبیل قاطر ها خر ها گربه ها سگ ها مردم های اسانها از اضطراب خورده میشدند اهالی در کوه چاه ها و بازارها از شدت گرسنگی میردند بهر زاینده رود از لاشهای مرده ها بر کشته آبش تغییر یافته قابل نوشیدن نبود این واقعه در سنه ۱۱۳۵ رخ داده بود و در این آوان به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۷۲۲ ع شاه سلطان حسین لباس غم و اندوه را با تمام صاحب منصبان پوشیده از حرم برآمده با تمام اراکین دولت در کوچه های اسفهان گردش میکرد و گریسته میگفت این همه مصائب و بلاها که در وقت حکومت او بر بنده گان خدا و بر بلاد ایران نازل گشته [از خیانت ناسمجان و بی دینی مشیران مملکت است] و بهر دم اظهار میکرد که تاج و تخت را برای افغانان میکند ارم .

اهالی که سوز و گداز شاه را دیدند مصائب خود و مصائب شاه را فراموش کرده از چشم شان اشک ها جاری گشت .
[این است جزای خواب غفلت و فرورفتن در شهوات و استخدام مغالین در جنس و اغراض در مصالح مهمه خصوصاً در زمان حرب.]

خامع شاه سلطان حسین

و تاج پوشی شاه محمود

روز دوم قراقراد تسلیمی تحریر نموده سائر امراء و کبار بران مهر نهادند به ۲۳ ماه مذکور شاه سلطان حسین با سائر اکابر و سواره سواران برای بفرح آباد نزد شاه محمود رفت و قتی که شاه داخل اقامتگاه شد غازما نی که به نیمة دربار نرسیده بود شاه محمود از جای خود حرکت نکرد بعد از آن شاه جیغ شاه خود را از سر بر داشته به دستار

شاه افغان نصب کرده گفت ای پسر من: الله تعالى اراده ندارد که بعد ازین بر تخت ایران متمکن باشم امروز تو بشاهی مستحق میباشی شاه محمود این گفته او را با جیغهاش پذیرفته گفت: [ان الله یوفی الی الملک من یشاء و ینزع الملک من یشاء] و جیغه را بد ستار فرو برده هر دو با سغائی قلب نشستند و شاه دختر خود را در این مجلس حاضر بنکاح وی داد روز دوم محمود بشهر فاخل شد و سلام خاتمه عمومی نشست شاه و تمام اراکین سلطنت سلام پادشاهی را با او ادا کردند.

خدمات شاه محمود به ایران

چون شاه محمود بر تخت ایران متمکن گشت برای جلوگیری مصائب و قحطی ها بیکه ایرانیان را فرا گرفته بود و به جبری دلهای شکسته شان بدرجه کمال کشید مردم را استعاله نموده هر صاحب رتبه را برتبه سابقه اش مقرر داشت لیکن باهر ایرانی یکنفر افغان را بحیث معاون مقرر کرد (۱) تا افغانان در امور اداری دولت ماهر گردند و هم اطمینان و اعتماد شاه بواسطه این معاونین بر مامورین برقرار باشد باستانی والی عربستان سائر خائنین حکومت ایرانی را که در محاربه پادشاه ایران از راه نفاق پیش میآمدند اعدام نمود و از خان اهواز اموالش را ضبط نموده او را با کمال شناخت به فضیحت رسانید گویا که بهزنده گذاشتن او قباله عده کرده بود که او را به قتل رساند.

فتوحات امان الله خان افغان در ایران

امان الله خان را پادشاه هزار عسکر بطرف قزوین سوق کرد ایندکه قاشان و قم را دراز من راه فتح کرد بدون معارض و موانع داخل قزوین گشت. اهالی قزوین که رجال جنگی و با قوت و یر نفوس بودند و مخالفین مذهب راجدأ دفاع میکردند چون از افغانان تعدی حس کردند فراهم شده بر افغانان هجوم آوردند و اطراف افغانان را فرا گرفته پیش قلعه حاکم نشین رسیدند امان الله خان برای تسکین شورش برآمد اما در این جنگ زخمی شد و در نتیجه اهالی چیره گشته بکهاز جوانان (۱) مکره منصب شیخ الاسلامی بک عالم افغان منفرداً مقرر گشت «ماخوذ از تاریخ سرچان مالکم»

افغان را قتل و باقی را از قزوین طرد نمودند. این واقعه در سال ۱۱۳۶ بوده در اثناى حرکت شکستى افغانان اشرف بن میر عبدالله یاسه سد نفراز امان الله خان جدا گشته طرف قند هار و هپار گشت.

بعد از واقعه قزوین اهالی خنسار و سائر بلاد همچو اهل قزوین باا فاغنه از راه مدافع پیش آمدند در اثر این رویه فاغنه در اصفهان فراهم گردیدند میر محمود ازین واقعه مرعوب گشته از اهالی اصفهان خائف گردیده از روی پیش بنی سائر مستخدمین حکومت و اراکین دولت و عساکر محافظین قلعه و فوج شاهى ایران را به بیانه جوئی ها بعضی را بقتل و بعضی را باخراج محکوم نمود تا ایشان نیز همچو قزوینى و خنسارى ها بر علیه او قیام نورزد و سائر رجال شهر را اخراج نمودند و اصفهان ازین رهگذر و بخرابی گذاشت چون قصر سلطنت را استوار نمیدید کردبهای را که بمقام شهر در جزین قامت داشتند طلب کرد.

نصر الله مجوسى و زبردست خان افغان

هنگامیکه کردهای در جزین و افغانان قندهارى بمعاونت تازه شاه محمود رسیدند برای فتح جلبا بکان و خنسار قاشان دسته از عساکر را سوق داده فتح نمود نصر الله مجوسى که در کرمان باشاه قند هار ملحق گشته بود به فتح شیراز و سائر بلاد و ساحل خلیج فارس مامور شد و سائر نقاط ساحل را فتح نمود. مادر محاسره شیراز زخمی شده در اثر همان زخم فوت گردیده. قیادت عسکر به زبردست خان افغان محول گشت و بعد از محاسره بسیاری از اهالی شهر از گرسنه کی مردند. بالاخر شهر به زور شمشیر فتح گردید.

سزای محتکرین

این قائدا فغان تمام محتکرین را فراهم نموده برای اینکه با رزاق را از اهالی آنجا باز

میداشتند و موجب قتل نفوس شهر شده بودند محکوم باعدام نمودن حتی اوبت باین رسید که
 بعضی مختکرین را در کدام گندم شان تا وقتی آویزان کرد که گندم را دیده دیدند
 از کرسنه کی جان دادند.

نائب اختلاف آب و هوا و بی نظافتی

اقامتگاه ها بر عسا کر

چون شیراز فتح شد غزم محمود قوی گردید. و به قوت جدید را حس کرد لهذا
 سی هزار لشکر فراهم نموده بجانب کوه کیلویه که از اصفهان سه درجه عرض البلد جانب
 جنوبی واقع است متوجه ساختن اهالی که در ارض را سکونت داشتند به عسا کر اودست
 درازی کردند.

چون بوسیله اختلاف هوا و گند که فرودگاه ها فوج مبتلای موت گشت و بیش آمد
 قاراجی اهالی ایشانرا مشوش ساخت محمود نادم گشته بطرف اصفهان تا کام مراجعت
 نموده شبها ننگاه بشهر داخل شد.

همچنان در شهر "کتر" بسیاری از افغانان کشته شدند. چون این شکست باعث
 نفرت افغانان از میر محمود شد او را بخواستن اشرف خان از قندهار مجبور ساختند
 و او را ولی عهد مقرر کرد.

اختلال فکر شاه محمود

بر میر محمود و سواش غالب آمده عزت اختیار نموده بر ریاضت و تصفیه باطن مشغول
 گشته از عالم غیب استمداد می خواست.

"اینست عادت شرقی ها چون بواسطه خطاهای خویش در حلقه های دام متکلمات
 می افتند از اسباب ظاهری که الله تعالی برای قیل مدارج سعادت خلق کرده است
 صرف نظر مینمایند و بطرف اسرار باطنی متوجه میگردند گوشت خوری را ترک کرده

در گوشه تنهایی می نشینند این عادت بتیستان هندو است که در قرن دوازدهم
هجرت بین مسلمانان اشاعت یافته .

چون از عالم غیب سوی عالم شهود مراجعت کرد از خلوه به جلوه آمد و سواس
و سوء ظن بر او غالب آمد بحدی که بیک خبری اساس ۳۹ نفر از خاندان شاهان
صفویه را اعدام کرد و تشویش اوزائل نشد و پدر جعفری کرد که به خبط و جنون رسید
و ملا علی (حزین) میگوید جنون وی بحدی رسید که گوشت جان خود را بدندان میکند
و در آتشاء جنون وی افغانها شنیدند که شاه طهماسب لشکری آراسته به چپا و میا آید افغانان
مجبور شدند که شاه اشرف را به پادشاهی برگزینند ولی انکار آورده گفت تا وقتیکه
شما قصاص پدر مرا از محمود نگیرید در حیات محمود پادشاهی را قبول نخواهم کرد
زیرا که محمود میر عبد الله پدر او را بقتل رسانیده بود افغانان سر محمود را
در سال ۱۱۳۸ از قن بریده نزد اشرف آوردند پس اشرف سلطنت را قبول کرده
زمام آئرا بدست خود گرفت محمود در سن ۲۷ سالگی بعد از سلطنت سه ساله
دنیا را وداع کرد .

شاه اشرف

شاه اشرف در مجازات عمومی به آخرین اعمال شاه محمود علناً اظهار تقبیح
میکرد و برای دلخوشی و استماله اهالی ایران تاج سلطنت را بنای شاه سلطان حسین
گذاشته بیوشا شدن آن بشاه الحاج کرد .
شاه به قبول آن راضی نشد تاج را گرفته بدست خود بر شاه اشرف گذاشته
گفت که من عزت را بر عزت ترجیح داده ام و دختر تالی خود را بشکاح او داد .
شاه اشرف بقرض خدعه بحضور شاه طهماسب دعوت نامه ملاقات را چنان نوشت
که دست اعداء و اجاب بطرف بلاد ایران دراز گشته از آنرو هرج و مرج در اهالی
رو نداشت باید ما و شما با هم صلح نموده دست و بازوی یک دیگر گردیده متحداً

دست اعدا را از بلاد ایران کوتاه سازیم، بعضی رؤسای ایرانی که بخدمت شاه اشرف حضور داشتند ازین مسئله آگاه گشته شاه طهماسب را مکاتبیب استحضاری نوشتند که از اجتماع و اعتماد بر قول شاه اشرف خود داری نمائید. چون شاه اشرف باین معامله واقف شد از کین ایرانی را که از شمشیر شاه محمود باقی مانده بودند محکوم باعدام نموده گفت که شما بادشمن من مرا و ده دارید.

مداخلت دولت عثمانی و دولت روس

در معامله ایران و افغان

چندی قبل از مرگ شاه محمود، سلطان عثمانی با امپراتور روس پطر کبیر به تقسیم آن ولایات ایران که داخل دایره افغان شده بود عقد معاهده نمودند و در آن معاهده این شرط هم وجود داشت که اگر شاه طهماسب معاهده را نپذیرد، آنها را تسلیم نمایند و فغان را از ایران بدر کرده مقبوضات ایرانی شان را بشاه طهماسب تسلیم خواهند کرد.

شاه اشرف و علمای عثمانی

چون شاه اشرف زمام حکومت را بدست خود گرفت سفیری بدر بار عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. سفیر با علمای عثمانی در خصوص احوال ایران تبادل خیالات نموده گفت که سلطان میزید که با شاه نصرائی کمر بسته کرده حکومت سنی را استیصال نماید. علما و سفیر در این خصوص موافقت کردند لیکن وزراء برخلاف علما احتجاج کرده مستدل شدند که سلطان عثمانی امیر المومنین و خلیفه رسول رب العالمین و سایه خدا در زمین است کیسکه معطیع امر او نباشد و خطبه بنام او نخواند و مالیه ادا نکند دشمن دین گفته میشود جهاد با او بهتر از جهاد با نصرائی است.

علما ازین برهان ناشی از خیالات نفسی وزراء ساکت گشته سفیر تا کام مراجعت نمود. و از در بار عثمانی باحمداشاه که بر مراغه و قزوین قابض بود حکم شد که عساکر خود را

باصفهان متوجه سازد چون شاه اشرف واقف گشت قریه جات را سوختانده عساکر
فراهم نموده بمقابله فوج عثمانی خود را آماده ساخت و لا با دو هزار مقدمه الجیش
عثمانی بمسافت ۱۵ فرسخی اصفهان مقابل گشت ترکمان چون از قیغ شاه اشرف
یکسر قبل شدند احمدیاشا مرعوب گشته باقی اردوی خود را توقف داده بدورش
خندق حفر نمود شاه اشرف یک هیئت بیروا گماندچی را سرآ در لشکر اترک منتشر نمود
و برای پرا گنده کردن اردوی عثمانی واستمال قلوب کردها مساعیات بکار میرد
که این جنگ مخالف دین حنیفی است باید ما و شما سنی ها با هم متحد باشیم جمعیت دیگری
از علمایا بحضور احمدیاشا فرستاد تا دل او را بصلح و سلم آماده ساخته معناً نفع صلح را
بفهمانند اما احمدیاشا از قبول صلح انکار آورده لشکر را مکرر سوق داد .

جنگ ترک و افغان

لشکر اترک بالغ به (۶۰) هزار نفر بود و ۷۰ تریپ با خود داشتند در حین
مقابله هر دو فوج عثمانیان شکست فاحش خورد و دوازده هزار نفر از آنها
مقتول گردیده جمیع سامان جنگ را گذاشته گریختند احمدیاشا بکرمان فرار شد
و از خوف اینکه شاه او را تعاقب خواهد کرد از کرمان به بغداد گریخت .

اثر عالی همتی افغان

شاه اشرف برای استماله قلوب عثمانیان نزد احمدیاشا مکتوبی فرستاد که من
نمی خواهم اموال مسلمانانرا تصرف کنم از طرف خود امین انتخاب نمائید تا بدون آلات
حریه سائر سامان پس مانده شمارا بشما تسلیم کنم و محبوسین عثمانی را بخشیده رها کرد .
ازین رویه افغانان عثمانی ها بحسن سیرت و سفای طینت افغانان قائل گشته
به خود واجب دیدند که شاه اشرف را بشاهی ایران تسلیم کنند و باثر این مصالحت
خواست کردند که شاه افغان از صمیم قلب سلطان عثمانی را (خلیفه و) سایه
خداوند در زمین اعتراف نماید .

تفرق افغانان

بعد ازین چندی از واقعات شدید رونما شد: اول برادر شاه محمود در قندهار دعوی استقلال کرد این تجزیه‌شاهی قندهار طائفه غلجای را بد و حصه تقسیم نمود و دروازه کومک و معاوت ازینطرف بر روی شاه اشرف مسدود شد دوم ملک محمود سیستانی خود را بشاهی معرفی نمود و بر ولایت خراسان مسئولی گشت سوم نادر افشار که بشجاعت و عزم و شجاعت مشهور بود، بشاه طهماسب پیوسته در شهر استر آباد سرعکیر ایرانی مقرر شد.

فتح یزد بدست شاه اشرف و سفارت افغانی یزد بار عثمانی در خلال این مشکلات شاه اشرف به فتح شهر یزد حرکت کرد و بعد از فتح سفیر افغانی را بد بار عثمانی فرستاد رجال ترک با کمال احترام و اکرام پذیرایی وی را نمودند و شاه اشرف این رویه را فاتحه اقبال خود دانست.

انحلال حکومت ابدالی هرات

ملت افغان در سایه اتفاق و اتحاد علم استقلال را برافراشته بودند شجاعت و شجاعت افغانان عثمانی ها و روسی ها را در ایران هراسان نموده بود لیکن این ملت خوش بختی خود را بواسطه اتفاق و شقاق حفاظت کرده نتوانستند سروری شاه اشرف و آزاد خان و شاه محمود افغان از بهشت نازی ایران و نفای خائگی افغانان از بنجار و به زوال میگیرایند مالی از فتح یزد نگذشته بود که برای فتح مشهد و هرات شاه طهماسب به تحتاداره نادر افشار لشکری آراسته بالاخر لشکر ایران بر شهرهای مذکور تسلط یافته چیره دست شدند.

شاه اشرف از انحلال حکومت ابدالی هرات مضطرب گشته سی هزار فوج را تنظیم داده بطرف خراسان متوجه گشت. قریب دافعان لشکر نادر افشار با عسا کر شاه اشرف

داخل رزم گشته نتیجه را فوج نادری بدست آورد، عساکر اشرفی شکست خورده
باصفهان رفتند، در شمال اصفهان در قریه مورچه خوار خند فها خفر نمود، استحکامات
درست تر تیب دادند و در استحکامات فراهم شدند، عساکر خود را قادر افشار
از درمغان بطرف اصفهان سوق داده در هر نقطه ایرانیان شامل اردوی نادری گشته عده
شان تا اصفهان خیلی زیاد گردید باین کثرت و وفور به اردوگاه شاه اشرف
هجوم بردند افغانان کمال جلالت و شہامت را نشان دادند، لیکن کثرت لشکر
دشمن ایشانرا بر جمعت قهقری بسوی اصفهان مجبور ساخت، چهار هزار دلاوران افغان
در این محاربه جان بجان آفرین سپردند، و بقیه یقین کردند که باصفهان اقامت
کرده نمیتوانند لهذا شبانگه برای کوچ مستعد شده وقت طلوع آفتاب از شهر برآمده
طرف شیراز حرکت کردند، گفته می شود که شاه اشرف قبل از وداع اصفهان شاه سلطان
حسین سیاه بخت را کشت، بعد از چند ماه با هر طهماسب فوج نادری بطرف
شیراز حرکت کرده افغانان دل شکسته در اسطخر برای جنگ صف بندی نمودند بعد
از یک پنجه محاربه فوج اشرفی بشیراز رجعت قهقری نمودند شاه اشرف ناچار گردیده
بادو صد سوار راه قندهار را پیش گرفت، جماعت افغانان با رؤسای شان که
به ۲۰ هزار نفر بالغ میشدند متفرق گشته در رجعت بوطن خود در هر منزل گرفتار
مشقات میشدند باوجود تنگی از زاق و راهگیری قبایل ایرانی اکثر افغانه
در وقت مراجعت قتل و تاراج شده به جز از چندی که در بلاد خود امان گشتند
دیگران نجات نیافتند.

گشته شدن شاه اشرف

شاه اشرف حین مراجعت تا بلوچستان هر جا دچار محاربه گشته بالاخر از جور
و چپاول قبایل ایرانی تمام رجال خود را در مدافعه تلف نموده تنها باد و نفرز بق
خود که تا وقت دخول بلوچستان زنده مانده بود وارد بلوچستان گردید ولی

پسر عبدالله خان بلوچ شاه را شناخته قتلش نمود و در همان سال ۱۱۴۲ سر شاه را با قطعه العاس که نزد شاه اشرف بود به شاه طهماسب فرستاد شاه اشرف نیک سیرت و خوش باطن و وسیع الاخلاق و ستوده صفات نزد ملت افغان شمرده میشد ایرانیان نیز او را از محمود افضل می پنداشتند .

حکومت افغانه در ایران ۷ سال دوام داشت در محاربات بین افغان و ایران دو میلیون نفوس ایرانی ضایع شدند .

مسکوکات اشرفی

ریاضی در عین الوقایع می نگارد که اشرف افغان بواسطه حسن سلوکی که با ایرانی ها مد نظر داشت بر اقتدار خود افزوده بنام درهم و دینار مسکوکاتی که در ایران رائج بود تغییر داده بنام خود مسکوکات مخصوصی ترسیم داد که من جمله مسکوک بنده مؤلف بر حمت ها بدست آورد و از ملای خاص دادم در یک طرف آن کلمه توحید (لا اله الا الله محمد رسول الله) و سمت دیگر آن این فرد ثبت بود

دست رد بر بلار بود گناه داد تغییر سکه اشرف شاه و در مسکوک دیگر به یک روی شعر فوق الذکر و بر روی دیگر این فرد مندرج بود سلا بود گناه - را تعبط کرده اشرف شاه و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند و چه سمیه اشرفی این همه گفته میشود که طلا اشرف ترین فلزات است .

ممکن است کهوجه اخیر عمومی وجه اول الذکر مخصوصی نیست به مسکوک شاه اشرف خواهد بود و در مملکت نیز مسکوک به نام شهرت وارد در قندهار مسات و در کابل کلاء دور شد در مهران و اشرفی در تمام بلاد مشهور است)

الاحلال حکومت قندهار

وفتی که نادر شاه بسلطنت ایران فائز آمد دست صفوی ها را از حکومت کوتاه ساخت هشتاد هزار لشکر را با خود گرفته داخل قندهار شد شهر قندهار را که در گوشه کوه (قیطول) یکمال مناعت سر بر افراشته بود مقابل فتح نمیدید زیرا که بشکل نیم دایره کوه قیطول شهر را احاطه کرده بود و نیمه دیگر دارای برجهای بلند بوده نادر افشار قریب شهر بنام نادر آباد شهر نوئی تاسیس کرد و یکسال کامل قندهار را محاصره نمود چون آذوقه را از شهر کامل قطع کرده نتوانست با لایحه بهجوم آماده گشته بعضی برجهای شهر را بچند حمله زیر تصرف آورد سنکر توپ ها ساخت و از آنجا بر اهالی گوله باری شروع کرد اهالی بدون تسلیم چاره ندیدند و دروازه ها را کشادند چون نادر اعلان عفو نموده بود به احدی از اهالی شهر از طرف

و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند که بای نسبت آن بنام اشرف افغانست و نام مسکوک طلا اشرفی بدینجهت شده که تا کمون یا بزان متداول است و بک جهت دیگر در تداول دنیا امنیت که مسکوک طلا بهترین تمام چیز ها و اشرف بر همه چیز است. خلاصه این پادشاه با اهالی ایران بسیار رؤوف و مهربان بود و محض آسایش حال ایرانیان بادولت عثمانی که هم کیش و هم مذهب او بودند سخت گیر بها کرد منجمله اول شرطی که بآندولت نمود این سه فقره بود یکی آنکه امیر حاج دروازه مکه معظمه از طرف پادشاه ایران و از اهالی ایران همه ساله معین باشد و دیگر آنکه کعبه درینج رکن منقسم شود که بکر کن آن مذهب جعفری باشد و دیگر رعایای ایران بخاک مملکت عثمانی محترم باشند هر گاه صدمه در محلی بر آنها وارد بیاید حاکم آن محل بدون عذر از عهده برآید چون دولت عثمانی قبول اینشرایط را ننمود اشرف شاه اعلان جنگ داده با عساکر ایرانی و افغان حمله بمملکت عثمانی برد و شکست های بیایی در چند نقطه بر لشکر یان آند و لت و از د آورد عساکر عثمانی هم بملاحظه هم مذهب بودن با پادشاه ایرانی که افغان بود بسختی جنگ نمیکردند و اشرف را بخلافت اولی میدانستند کار بر سلطان عثمانی سخت شده مجبور بهامداد طلبی از ملت

ایرانی حاضر در سید این عنوان آرزو بود که در وقت کامیابی سلطنت ایران
برخوالت تمام گرفته بود که در فضیلت او دعای ترضیه صحابه کرام را مقرر خواهد کرد
و چنانکه ایرانیان پادشاهی ایران را بروی تکلیف نمودند از قبول آن انکار نموده گفت
تا وقتی که شمار فضیلت و اثر کتب و اسمای صحابه دعای ترضیه را الحاق ننمایند من شاه ایران
را قبول نخواهم کرد ایرانیان این ترضیه را قبول کرده باو اعتماد و اطمینان دادند
بعد از آن تاج سلطنت را قبول نمود. بدو لیت عثمانی نوشت که ایرانیان
از سب صحابه کرام باز آمدند و با ترضیه من معتمد گشته اند مذهب جعفری که نزد
اهل سنت از مذاهب معتبره شمرده میشود در خصوص آن از حکومت عثمانی آرزو
دارم که در مکه معظمه برای امام جعفری ها اذن اقامت امام همچو مذاهب را بعداده شود.
شیخ الاسلام حکومت عثمانی این خواهش او را قبول نکرد و حکومت با عدم قبول مبالغه نمود.

خود شداول استفتا از علماء چهار مذهب سنی داخله مملکت خود گرفت که هر گاه
در یک عهد و خلیفه از اسلام باشد اطاعت یکدوم یک واجب است در جواب نوشتند هر
کدام کامل تر و خانواده او بخلاف قدیم منتهی شود و نسب بخلفای سابق اسلام
برساند اطاعت او فرض است سؤال دیگر نمود که هر گاه دو خلیفه در یک عهد اتفاق
افتند و باهم طرف نزاع و جدال باشند تکلیف حمایت اسلامیان یکدوم یک از آن
دو خلیفه خواهد بود جواب نوشتند هر یک که مقصودش حفظ ایضا اسلام و قوت اسلام
و متوالی حرمین الشریفین است اسلامیان باید باو همراهی و متفق باشند و هکذا استفتا
های دیگر گرفت که ضد مقصود اشرف شاه بود از آن جهت ملت عثمانی همت شلافی دوباره
با اشرف شاه گماشته بیاد شاه خود قوت اتفاق و همراهی دادند مجدداً جنگ شروع شد
هنوز فتح و شکست چندانی بطرفین روی نداده بود که به تدبیر نادر شاه افشار که آژمان
سیهسالار شاه طهماسب صفوی بود هرج و مرج در ایران روی داد و عساکر ایران یوارث
پادشاه خود گردیده دور اشرف شاه را و گذاشتند سهل است که در خیال بهمزدین اردوی فاغنه
شدند و روزگار اشرف شاه سپاه شد و فاغنه منتهز شده ایران را و گذار نموده بمقاد
کل شیء بر جمع الی صله پس بقندهار رفتند و اشرف شاه در بین راه فرار و وفات یافت

حکومت اعلیٰ حضرت احمد شاه

افغانها بعد از مرگ شاه اشرف صرف تا زمان مرگ نادر شاه افشار زیر سلطه
ایرانیها باقی ماندند اما زمانی که نادر شاه در سنه ۱۱۶۱ کشته شد احمدخان ابدالی
سدوزائی که در معسکر نادر شاه بود جهت مدافعه از اهل حرم او به معیت دستهجات
افغان و ازبک بر ایرانیها هجوم نموده آنها را سخت تازو مار ساخت سپس
به نهایت عجله بطرف قندهار روانه و آنرا استیلا نمود خزینه و اموالی را که
برسم خراج از ولایت کابل و بلاد سنده به نادر شاه می بردند در وقت گذشتن
از قندهار احمدخان خزاین مذکور را (که بالغ به ۲۴ کروڑ روپیه بود) از امداد
های غیبی دانسته ضبط نمود و اقتدار او بهمان سبب زیاد شده دعوی استقلال نموده
خود را شاه افغان و طائفه ابدالی را (به درائی) موسوم ساخت (۱) بعد از آن عساکر
خود را بطرف هرات مشهد و سیستان و غیره بلاد خراسان سوق داد آن موضع را
فتح نمود و قدرت داشت که تمام ولایات ایران را در همان وقت مطیع و منقاد حکومت
خود سازد اما چون ملاحظه نمود که اهالی ایران از افغانها بواسطه شرر هائی
که دیده اند بدمی برند و هم تغییر مذهبی که بواسطه نادر شاه در بین شان پیدا شده
بود ممکن نسکر دیده است و فتح تمام ولایات یک امر ساده بنظر نمی رسید و هم
میدانست که تسخیر کشور ایران به فائده او تمام نمی شود بنا "مساعی خود را
باصلاحت داخلی گماشته باستخلاص قوم خود کفایت نمود و برخی از ولایات
خراسان را به پسر نادر شاه بسبب حقوق پدرش واگذاشته محافل او را هم دعه
برار شد ؟ بعد از آن که رسوخ حکومت او در افغانستان قائم گردید و تمام افغانها
با و اطاعت نمودند شش مرتبه بر بلاد هندی لشکر کشی نمود و در هر مرتبه به ظفر

۱۰ « احمد شاه قبل از ورود خواجه به پادشاهی انتخاب شده بود و نام درانی را نیز با نر خواست
مان عمر صاحب چمکنی تبدیل و تجدید نمود » تاج اتواریخ »

و فتوحات مجمل نایل شد؟ خصوصاً در واقعه جنگ مرهته که در صحرای «پانی پت»
 بقرب دهلی واقع است محاربه بابت پرستان مرهته که بزرگترین سلطان های
 تیموری به پیش برد مقاصد خود در هند از شرارت شان عاجز آمده بود (زیرا مرام شان
 از ازاله حکومت اسلامی در هند بود.)

بوقوع پیوست تعداد قشون مرهته هشتاد هزار نفر و از احمد شاه
 ۶۰ هزار که مناسفه آن افغانها و محل اعتماد احمد شاه سرفاينها بودند انداز شد.
 احمد شاه بهمین اردوی خود مرهته ها را سخت شکست داد چنانچه بعد از
 شکست مذکور خودشان طوری متغزل گردیدند که واقعه مذکور سد فتوحات آنها
 گردید و آوازه مردانگی احمد شاه در تمام بلاد هندی از این مسئله شهرت گرفت
 احمد شاه پنجاب و کشمیر و سند و بسا بلاد دیگر آن نواحی را در تحت تصرف خود
 آورد بعد از آن بلوچستان و مکران و بلخ و غیره را فتح نموده تمام روسا و بزرگیکه به گرد
 نواحی مملکت افغان بودند در مقابل او فروتنی نموده در از حکمت و تدبیر خود بزرگ
 مملکت عظیم استیلا ورزید و اهل مملکت او دارای ثروت و غنا گردیده بودند
 لیکن او ضاع مالی حکومت در حالت فقر بود زیرا خراج ولایت کابل و قندهار را
 بخوابین قبایل افغانیه بخشیده بعوض آن از آن ها اطاعت و ملازمت در سلك
 عسکری طلب می نمود (۱) این سلطان عظیم الشان طوری که ما بیان کردیم از قبیله
 سدو زائی بود و افغان ها قبیله موسوفه را خیلی دوست میداشتند و بدین اعتقاد
 و اعتماد به اینها میگریستند و علاوه سلطان مذکور خیلی شجاع و با عزم و جرزم
 و صاحب فکر و تدبیر محکم خوش خلق با عفت عادل عالم و منصف را در مری بود
 با رعیت خود برافت با عسا کر خود بهر حمت گذار میفرمود حتی با وجود اختلاف
 انساب و مسائل رعایا طوری در دل های شان محبت او عمومی و خصوصی جا گیرین
 بود که او را از بر گردیده گان خداوند تعالی شمار داشته و در تمام افغان ها می شمردند.

۱ - بابر در تذکره خود می نگارد که ولایت کابل سیفی است قلمی نیست حاصلات آن مصارف
 را بپوره کرده نمیتواند همیشه این فقر مالی برد - [مترجم]

و ازین باعث بلقب احمدشاه با باد میکنند و مشارالیه نظایم سلطنت خود را
 باسناد محکم و ثابت استوار نموده بودند تا آخر حیات به شکوه و جلال حکومت نمود
 لاکن علت اساسی ثبات حکومت و سلطنت حسن حکمت و تدبیر ذاتی او بوده است
 ولی پس مانده گمان او چون در این صفات ممتاز است او نبودند لا جرم
 بعد از مرگ او مملکت دچار اضطراب و پریشانی گردید و قات او به عمر پنجاه
 ساله کسی در ۱۱۸۵ اتفاق افتاده بعضی میگویند سال ۱۱۸۷ و قات کرد

اعلیحضرت تیمور شاه

چون احمدشاه وفات کرده درین وقت پسرش تیمور شاه در هرات بود
 جرگه علماء و متصداران عسکری و خوانین اقوام را خواسته بحضور آنها بیان
 کرد که پدرم در حال حیات مرا ولی عهد مقرر کرده بود ولی در مرض موت وزیر
 (شاه ولی خان) او را فریب داده ولایت عهد مرا بر و سپرد کرده مرا در م
 سلیمان رابه پادشاهی افغانستان برداشت الا ن در قندهار دورشاهی بنام او زده
 می شود و خزانه پدرم را بدست آورده قوه حربی خود را در اثر آن افزوده است آباشا
 بامن در استرداد حق مغشوب مدد میکنند) همه گفتند که سواد اعظم باشما است به کومک
 شما حاضریم مردم در مزار خواجه انصاری جمع شده شیخ یحیی شمیر شاهی را بگردش
 حمایت کرده باو بیعت کردند و تمام افغانیان باو کمر بسته قندهار را فتح و سلیمان را در یک
 قفسی انداخته در زندانش نگاه داشت تا آنکه در سنه ۱۲۳۳ در زندان وفات کرد و وزیر
 (شاه ولی خان) را کشت (۱) تیمور شاه بطرف پنجاب و کشمیر عذرا عزیمت معطوف

۱ - زمانیکه تیمور شاه پادشاه استیلای قندهار از هرات بفرام رسید وزیر شاه ولیخان
 با چند نفر اقارب خویش به غرض تقدیم معذرت در حدود فرام به استقبال تیمور رسید اما قاضی
 فیض الله خان دولت شاهی که بمنصب وزارت دربار تیمور شاه مقرر گردیده بود تیمور شاه
 را بقتل وزیر شاه ولیخان وادار ساخته گفت که او را موقع سخن زدن باید داده نشود زیرا
 بواسطه شیرین زبانی که دارد پادشاه را فریب خواهد داد تیمور شاه بشور قاضی فیض الله خان
 قبل از باز یابی او را با قاربش اعدام نمود - تاریخ احمدی

ساختن کشتان آنجا را و ایس مطیع کرده بحکومت افغانستان ملحق گردانید بعد از چند سال شهزاده محمود را به نائب الحکومه گی هرات و شهزاده زمان پسر سوم خود را که دارای مکارم اخلاق بود در کابل والی مقرر نموده و مرکز سلطنت را از قندهار به کابل نقل داد. (۱)

صدمه تعصب به سیاست و فتوای ناحق

دربین اوان شاه مراد بیگ بخاری بر مرد تاخته آن شهر را خراب ساخته تمام اهالی را که دارای مذهب شیعه بودند با سارت برد تیمور شاه در اثر استغاثه اهالی خواست که بفریادشان برسد ولی قاضی فیض الله خان او را فتواداد که برای سنیها جائز نیست که شیعی ها را از دست سنی ها نجات دهد (فاعتبر و یا اولی الالباب) در شب ۸ شوال سنه ۱۲۰۷ تیمور شاه در کابل وفات کرد و راحت افغان ها با او رخت بر بست. تیمور شاه نیک سیرت نرم طبیعت صلح دوست بود از آن رو بعضی منصبداران و خوانین ولایات غصیان میور زیدند و سمسد نقر زن اوزانان احرار داشت و درین جمله زنی از نژاد افغان وجود نداشت ۳۲ پسر از او باقی ماندند.

[۱] - ۱. طوری که اهالی هرات به شاهزاده تیمور طرفدار می نمودند اهالی قندهار شهزاده سلیمان را بحکومت قبول نموده بودند. لهذا تیمور شاه به اهالی قندهار اعتماد نداشت و به این لحاظ مرکز سلطنت را از قندهار بکابل انتقال داده از اهالی قندهار صرف دوازده هزار اسحاق زانی ها را که در تعداد نفوس کمترین طوائف آن ولا بودند بجهت قوت الظهر با خود آورد. تاریخ احمدی

شاه زمان و شهزاده همایون

هنگامیکه تیمور شاه خبر وفات پدر خویش را در قندهار شنید در میان قوم پادشاهی خود را اعلان کرده قشون خود را مجهز نمود به اراده استیلای کابل سوق داد.

این خبر به برادرش شاه زمان رسید (۱) در مقام کلات غلجی به مقابله او آمده جنگ شدیدی بین طرفین بوجود پیوست نتیجه جز این نداد که همایون بسوی هرات فرار نمود.

و به برادر دیگر خود شهزاده محمود پناه برده بمقابله شاه زمان درخواست امداد نمود اما او قبول نکرد.

و فتنه ناامید گشت هرات را گذاشته رو به قندهار نهاد در بین این دو شهر اخذ مقام نمود.

اتفاقاً قافله که از قندهار بسوی هرات عازم بود به او پیش آمد. همایون راه کاروان را گرفته رجال آنرا کشته و اموالشان به بغما گرفته فوج خود را به آن مسلح ساخته به جنگ زمان خان برادر خود دوباره آمد.

این خبر به حیدر ابن زمان رسیده سه مدافعه او برآمد اما تاب نیاورد شکست خورد.

و همایون به شهر قندهار داخل گردیده با اهالی از راه درشتی پیش آمده تجار را ازار داده مالشان را ضبط نموده فوج خود را بدان مرتب نمود چون شاه زمان واقف گشت جانب قندهار عسکر خود را حرکت داده و بر همایون یورش برد. در نتیجه همایون هزیمت یافته به ملتان گریخت و والی آنجا با او

[۱] زمانیکه تیمور شاه در کابل وفات نمود قبل از شاهزاده همایون والی قندهار شاهزاده زمان والی کابل باتفاق امراء دربار به پادشاهی انتخاب گردید. مترجم

مقاومت نمود تا که او را شکست داده پسرش را کشته و خودش را با سارت گرفته
به حضور شاه زمان فرستاد و شاه زمان به کور ساختن او امر داد.

خلاصه اینکه شاه زمان به کومک قاضی فیض الله خان و سر دار یائنده خان
و بختیاری خویش اورنگ پادشاهی را بعد از پدرش از دست مدعی خلاص نمود
با وجود یکه امراء دربار مصالح خود را در خصوص مقرر نه نمودن و رحمت الله خان
به رتبه وزارت به گوش شاه رسانیدند اما شاه نشنید و رحمت الله خان را بر رتبه وزارت
مقتضی ساخت از این رهگذر ماده فساد در جمعیت ایشان متولد گردید
که تفصیلات آن در آئنده ذکر خواهد شد

دستبرد شاه زمان در بلاد دیگر کزیر سلطه آباء واجداد او بود تقاضایقت مثل سند
و کشمیر و ملتان و دیر و شکار پور و بلخ در قبضه اقتدار او کاملاً درآمدند.
بعد از آن شخصاً بسوی قندهار عزیمت نمود و در اثنا این گذار شات شهزاده محمود
برادر او در هرات دعوی استقلال کرده عساکر خود را مجهز ساخته جانب قندهار
حرکت داد.

زمانیکه شاه زمان خبر یافت بمقابله او بر آمده در حدود کرشک و زمینند او را
تلاقی فریقین شد.

اولاً شاه زمان از برادر خود شهزاده محمود در خواست صلح کرد لیکن محمود
به قوت خود مغرور بود از قبول صلح انکار کرد و نائبره جنگ در گرفت و در
نتیجه محمود هزیمت خورده بسوی هرات فرار گردید و عده زیادی از امراء دربار او
بدست برادرش شاه زمان اسیر افتاده خزانه اش به قوه تصرف عساکر شاه زمان درآمد.
بعد از این واقعه به شرایط ذیل صلح منعقد شد که هرات و قرا در قبضه حکومت شهزاده
محمود باشد و خطبه بنام شاه زمان خواند سکها در آنولاب نام شاه زمان مسکوک سازد.

اختلاف تیمور شاه درانی

هنگامیکه شهزاده همايون خبر وفات خود را در قندهار شنيد خوشتر را
پادشاهی خوشتر را در قدم خود رسماً معرض نمود.

سپس شاه زمان جانب کابل مراجعت نموده از انجا عازم لاهور گشته آن را تحت
ضبط و ربط خود آورد و علاوه بر تمام علاقه جات قریه لاهور را تصرف کرد.
و این ظفرها و فتوحات عسا کر او را نرو نمند گردانید.

در حالیکه شاه زمان در لاهور بود شنید که شهزاده محمود معاهد را شکستانده به اراده
فتح قندهار از لاهور علی العجله مراجعت نموده عازم هرات شد و فتنه محمود
از حرکت شاه زمان خبر یافت عسا کر خود را فراهم نموده از هرات برآمد در اثناء
حرکت خود شنید که امرائیکه در هرات گذاشته است به جیت مقرر نمودن او را به ترتبه
وزارت مقرر گشته در هرات بر علیه او شوریده اند لهذا محمود به مراجعت خود مضطر
گشت زمانیکه در هرات داخل گردید قلیچ خان رئیس ایماق طائفه است از (ترك)
باعسا کر زیر اثر خود مجدداً به مخالفت قیام نمود شهزاده محمود وزیر شیعی خود را
به آرام ساختن او شان فرستاد شورش ها او را محبوس ساخته بدون سرکشی راه اطاعت
رانه بيمودند.

در این احوال شهزاده قیصر این شاه زمان به نواحی هرات نزدیک رسید شاه محمود
چاره جز فرار ندید بایسر خود کامران به بلاد ایران گریخته به فتح علی شاه قاچار
جدا شده موجوده عجم پناه برد و شاهزاده قیصر بلا مانع به هرات داخل گردید بعد
از آن شاه زمان پدرش در هرات فرود آمده او را به ولایت هرات مقرر نمود.

چندی بعد محمود به نواحی هرات مراجعت نموده بعضی از عسا کر را برای فتح انولا
فراهم گردانید لیکن کامیاب نه گردیده هزیمت یافت و مراجعت خود را نزد فتح

علیشاه پسند نه کرد لهذا به شاه مراد امیر بختاریناه بر دین از آنکه هشت ماه به شاه
مراد گذر آید اجازت رفتن خوارزم را حاصل کرد و از آنجا رفتن در فتح علیشاه
ایران بارتانی عزم کرده رفت

چندی آنجا توقف نموده و اخیراً از اوامداد یک فوج جراری را گرفته سوی
قندهار حرکت داده بلامانع قبضه کرد :

و در این جا فتح محمد خان این سردار یاننده خان با او ملاقی گشته در سوق دادن
قشون بسوی کابل با او شریک گردید زمانیکه شاه زمان از این واقعه خبر یافت
به دفاع ایشان برآمد و قتی که تلاقی عسکرین بعمل آمد جنگ بسیار شدیدی بود
بیوست و خونهای بسیاری از طرفین ریخته شده شد و در نتیجه شاه زمان شکست
خورده بدست شاه محمود اسیر افتاد به امر او در چشم شاه زمان میل کشیده شد
و وزیر رحمت الله خان خائن که به امید پادشاهی خود شاه را به قتل سائر امرا و رداشته
که در آن جمله پدر فتح محمد خان سردار یاننده خان را نیز به قتل رسانیده بود
در قبضه شاه محمود آمده لباس او را کشیده پوریا را به او پوشانیده بالای خرسوار
کرده در شهر کابل فشهیرش نمود و بعد از آن اعداءش کرد

و قتی که قیصر این شاه زمان مقاومت با کاکای خود کرده نمیتوانست هرات را به
برادر حقیقی محمود شهزاده فیروزالدین گذاشته به شاه ایران پناه برد در اثر این
واقعات سلفه محمود بر پای تخت افغانستان انجام یافت چون محمود بسوی شیع
عیلان داشت لهذا سنی ها متفرک گردیده عرق حبهت او شان به شور آمده بر علیه
او شوریدند بعد از آن شیعی ها نیز او را ناکام گذاشتند و تمام ایشان به سرزنش
او متفق گشته در بالا حصار محبوسش ساخته شاه زمان کور را از محبس بر آورده
تا زمان رسیدن شاه شجاع به حکومت خود مقرر نمودند

پنج روز بعد از این واقعه شاه شجاع از پنجاب به کابل رسید اهالی محمود را به

حضور شاه زمان حاضر آوردند تا قصاص چشم خود را از او بگیرد شاه زمان از روی
ترحم از او در گذر کردیده امر داد که او را پس به محبس بالا حصار به بردند چندی
بعد ازین شاه شجاع بایک لشکر جرار برای تأدیب والی کشمیر عطا محمد خان
پسر شیر محمد خان که عصیان نموده بود سوق داد زما نیکه به مظفر آباد قریب
کشمیر رسید نما ننه عطا محمد خان به حضور شاه حاضر گردید عذر
مخدوم خود را به پیش شاه عرض نمود از اطاعت و بندگی او اطمینان داد
بعد از آنکه شاه شجاع از معاهدات او اطمینان حاصل کرد بسوی کابل مراجعت
نمود در اثنا راه شنید که محمود با امرائیکه با او محبوس بودند محافظینی قلعه
را ذبح کرده از محبس فرار کرده

و نیز بر قنوج خا ت نیز از محبس قنوج فرار کرده و به هردویشان
در اطراف قندهار با شهزاده کامران یکجا شدند کامران درین وقت
در سرحدات افغانی تردد داشت از آن اجتماع شان اهالی کابل در شدت اضطراب
بودند شاه شجاع حین ورود خویش پریشانی اهالی را دیده بسیار تأسف میکردند
محمود بعد ازین اتفاق نزد شهزاده فیروزالدین والی هرات رفته استمداد خواست
مگر تا کام مراجعت کرد شهزاده فیروزالدین هدایا و لباس های فاخره را بکمال
احترام بحضور ایشان قدیم داشته از داخل شدن شهر نزدشان عذر خواست چون
بگریختن ملک کامیاب نیامدند دست خالی مراجعت کردند و در اثنا رجوع دو قافله
که از هرات بقندهار و از قندهار به هرات میرفتند قاراج کرده و بذریعه آن عسکر
تهیه نموده قوه چهار هزار سوار برای فتح قندهار آراسته چون بنزدیک شهر شدند
روالی بمقابله برآمد عالم خان والی مذکور قندهار را اسیر نموده بعد مدتی
بر قندهار مسلط گشت و سدهزار لشکر را از قندهار با خود گرفته در حدود غزنی
باشاه شجاع مقابله نمود پس از یک جنگ خونین شاه شجاع از غزنی شکست خورده

بواسطه بی اعتمادی که بر مردم کابل داشت توقف کرده شاهزاده حیدر ابن شاه زمان را در شهر گذاشته بسوی پشاور رفت کابل در تصرف ثانوی محمود در آمده محمود به نشان دادن امارات مراحم و شفقت خود به رعایا آغاز نموده فتح خان رابه وزارت خود برگزیده اختیار امور را بدست او داد.

و پسر خود شاهزاده کامران رابه ولایت قندهار والی نمود

فتح خان سائر برادران خود را به فرمانفرمائی ولایات افغانستان مقرر کرد. و در ضمن این وقایع شهزاده فیض ابن شاه زمان را که خبر گریختن او به سوی ایران قبلاً تحریر گشته در ایران خبر یادشاهی کاکای خود شاه شجاع را شنیده به مملکت خود دعوت نمود در این اوقات بدست شهزاده کامران والی افتاده یورس آورده که والی قندهار گردیده بود افتاده او رابه قتل رسانید و شاه شجاع از پشاور کشیده شده پس با عطاء محمد خان والی کشمیر باب مراسلات را کشوده از او پول امدادی درخواست کرد عطاء محمد خان جواب داد که جواهری که نزد خود شما است اگر میفرستید مبلغ سی لک رویه به شما میدهم چون نزد شاه شجاع جز در بای فور دیگر جواهر وجود نداشت (۱) آنرا نزد عطاء محمد خان فرستاده مبلغ (۱۵) لک رویه را نقد از او گرفت و (۱۵) لک دیگر را وعده نمود تا دیه بکسر د شاه شجاع در بای نور را برای عطا محمد خان والی کشمیر بگرو داد لشکر برای جنگ بیا راست و بسوی پشاور حرکت داد تا بطرف کابل آنها را سوق دهد چون این خبر به محمود در سید شاه زمان را که نزد شاه محمود محبوس بود بیرون آورده مخاطب ساخته گفت که مملکت محل تهدید خرابی و نفاق است خون مسلمانان بهدر میرود باید دست اتحاد بهم داده نفاق را با نفاق مبدل و با عوراتی توجه نمائیم که حسن عاقبت مملکت را فراهم میآورد و بر من است که بر تمام فرائض و لوازم حیات شما برادران خود پرداخته هر کدام

شمارا بمراتب لایق رسانیده حقوق برادری را بجا آورم و تمام منصبداران محبوس را از محبس رهائی دادند و بر شما لازم است که رتبه و منزلت بزرگی مرا مراعات نمایند زیرا از کلان ترین پسران پدر هستم چون شاه زمان این خطاب را شنیده بشاه شجاع برادر خود حقایق واقع را تحریر نمود شاه شجاع این مکتوب را وسیله تهدید عطا محمد خان ساخته با اتفاق برادران او را می ترسانید و برای اولوشت که اگر به مال و رجال امداد مرا انعامی من بایرادم شاه محمود متفق شده ترا از بیخ خواهیم کند عطا محمد خان این مسئله را اهتمام داده پنج هزار لشکر آراسته در پشاور آورد شاه شجاع خورسند بود که عطا محمد خان به معاونت او می آمد لیکن عطا محمد خان عذر خود را بوشانده و علی الغفله پادشاه را دستگیر نمود و در قفسی انداخته به کشمیر فرستاد و در محاسره او خیلی اهتمام نمود مکتوبی حکومت انگلیس در هندوشت بامن متفق شده به پنجاب لشکر کشی نمایند و بعضی حصص پنجاب مقبوضات حکومت افغانی را که در نجیت سنگه بت پرست درین خانه جنگهای داخلی افغانها متصرف گردیده است با تفاهم دیگر ازورهایند بهما تسلیم نمائیم و شما بمدا فعه شاه محمود در هنگام سوء قصد او بامن مددگار باشید شاه محمود چون این مکتوب بدست جاسوس های رنجیت سنگه افتاد رنجیت سنگه آن را نزد شاه محمود فرستاده جهت هجوم بالای عطا محمد خان از و عهدستی را مطالب گردید شاه محمود در نجیت سنگه با عطا محمد خان جنگ نمود عطا محمد خان را اسیر گرفت لیکن شاه محمود او را عفو نموده شاه شجاع را از حبس رهاید و وزیر فتح خان پسر خود سر دار محمد اعظم خان را عوض عطا محمد خان والی کشمیر مقرر نمود و رنجیت سنگه شاه شجاع را با خود گرفته به لاهور برد و دو سال بعد در لاهور از حرس و آزر رنجیت سنگه و آنها مات جعلی او به تنگ آمد به نزد انگلیس ها پناه برد و رنجیت سنگه دندان آزر را بولایت کشمیر نیز ساخته

هشتاد هزار عسکر با خود گرفته به کشمیر بفرست نمود سرارد محمد عظیم خان این سردار یابنده خان که از طرف شاه محمود والی کشمیر بود ده هزار عسکر مسلمان را برای مدافعه سکه ها به کمین گاهی نشانیده بود چون لشکر سکه ها بیک وادی رسیدند عسکر غیور مسلمان از هر طرف ایشان را احاطه کردند چهل هزار نفوس شان را اسیر و قتل نمودند و چهل هزار دیگر او را بوطن فرار نموده بهزار رنج و زحمت جان بسر بردند.

رنجیت سنگه خجل گشته و برای محمود مکتوب اعتذاری نوشته مراحم او را خواستگار گردید این عزم خود را بحرکات شاه شجاع حواله میکرد چون شاه شجاع خبر یافت دور شدن از لاهور را اراده کرده رنجیت سنگه بجواهر او طمع نموده از بتش میداد تا بوی دهد شاه شجاع آن را تمیید اولی بطور امانت نزد وی گذاشت که در این جمله دریای نور هم داخل بود (کمان میکنم این جوهریست که امروز زینت تاج امپراطور برطانیه است) شبانه خفیه نزد حکومت انگلیس گریخت: رنجیت سنگه متأسف گشته مراجعت او را خواهش کرد: چون شاه نه پسندید جوهرش واپس مسترد نمود: حکومت انگلیس این روزها را از خدا میخواست لهذا در قدر دانی شاه بسیار کوشید: درین ایام شاه زمان بحالت نایبانی بمزار فیض آباد در بلخ که بروضه سید ناعلی معروف است و از آنجا به بخارا و از آنجا به ایران و بعد به بغداد و از آنجا بحجاز سفر کرد در آن مقام دنیای فانی را بدرود گفت میرحیدر امیر بخارا و فتح علی شاه ایران و شاه و شاه و شاه را کرامی داشتند و شاه سینه خود را باز دواج امیر بخارا درین سفر داد.

(صوفی اسلام)

درین آوان ۱۲۲۲ صوفی السلام صوفی چهره بخارا از بیک بان از بیک گریخته و شهزاده فیروزالدین والی هرات را که از طرف شاه محمود بود بر خود فریفته ساخته

پنجاه هزار مرد جنگی از اهالی هرات قندهار و قندوز و میمنه و اندخوی و فاریاب
فراهم کرده در قلعه شکیبان با محمدخان قاجار نائب الحکومه خراسان در مسافه هفت
فرسخی هرات معرکه نمود و در بین ۳۶۶ نفر از مخلصان و فداکاران او که در
مجاز جنگ حاضر بودند از یکسر کشته شدند (صوفی الاسلام که در قلب عسکر به حوضه
ازین در وسط مخلصین مذکور نشسته بود بقتل رسید و جثه او را در دادند و پوست
سر صوفی الاسلام را کشیده از کاه میر ساختند نائب الحکومه خراسان محمدخان قاجار
آن را بدر بار ایران فرستاد و اتباع صوفی الاسلام عقیده داشتند که بر صوفی الاسلام
و حی نازل می شود و به برکشافاس او شهزاده فیروزالدین به تخت سلطنت نائل
خواهد شد؛ این است جزای کسانی که بین مسلمانان تولیدفاق و خونریزی مینمایند
بدعوی دروغین تصرف در عالم کائنات ادعای قوه الهیه و اسرار بانیه مینمایند
بعد از قتل صوفی الاسلام فیروزالدین بهرات مراجعت کرد برای دفع ضرر ایرانی
ها بدادن خراج مصالحت کرد و خودش بین سنیّت و شیعیت و مصالحت و مخالفت
مضطرب بود و ما بین حسن علی میرزا پسر فتح علی شاه و الی خراسان
و حاجی فیروزالدین آتش کینه مشتعل شد را شهزاده فیروزالدین
از دست درازی او به علاقه اش مخوف بود و در صورت جنگ از برادر خود شاه محمود خان
امداد خواست بناء علیه محمود این موقع را غنیمت دانسته بسرکردگی وزیر فتح محمدخان
عسکر جرار فرستاد و فیروزالدین مرعوب گردید و ایشا را
بدخلال ذلت تمیّد و وزیر فتح محمدخان از طرف پادشاه خود دعوت
بود که هرات را قبضه کند بدون حیل چاره ندید فیروزالدین را برای استشاره
بار دو گاه خود دعوت داد و حسب وصایای پادشاه خود او را با عائله بقتلندرها
محبوس فرستاد:

که پندل خان برادر خود را به تسخیر غوریان گماشت و اهالی خراسان را بدریغ

اعلامات دعوت اتحاد داده بمحاربه ايرانيان تشويق ميگرد. و چون حسن علي ميرزا
از اين مسئله باخير كرد براي محافظه آن بلاد عسكري فرستاد در حين مقاومت
مها جمين و مدافعين ' وزير فتح خان از اهالي قندهار و هرات و بلوچستان
و سيستان و قبائل جمشيدی و هزاره و فيروزكوهي لشكر عظيم الشاني را آراسته كرده
آنها را با قوې هاوز نيورك ها براي استيلاي غوريان و سائر بلاد خراسان حركت داد.
فوج افغاني در كوسيه و فوج ايراني در كافر قلعه رسيدند و بعد آنها از همد يگر
به افتازة دو فرسخ بود درين جا وزير فتح خان به حسن علي ميرزا قاصد فرستاد
و غوريان را درخواست نموده از روي تهديد گفت كه فتح عاقبت جنگ معلوم نيست
و غالباً خود بيني و غرور يكه بواسطه شهزاده كي در ذات خود پيدا كرده ما يدموجب
تزلزل سلطنت پدريت خواهد شد.

او بجواب پيغامی بوي فرستاده گفت با دار شما احسان ديده شاه ايران است
لايق نيست كه چنين پيغام بما بفرستيد علاوه بر آن تو خائني هستي كه با با داران سدوزائي
خود بسر پيكاري بودي چون پيغام قاصد تشيجه خوبی نداد فتح خان لشكر خود را
بطرف كافر قلعه متوجه ساخت بعد از كشتار بسيار ايراني ها رو بهزيمت نهادند و
كله بدهن فتح خان خورد مشارا ليه از آن رو بهرات مراجعت كرده شامخودو شهزاده
كامران مرعوب كرد بده خان ملاخان و ملا شمس مفتي هرات را نزد فتح علي شاه
فرستادند كه اين تحريك از طرف وزير فتح خان بود بدون استبدان ما هجوم
برده شام ايران گفت من از شاه محمود و قتي راضي خواهم بود كه فتح خان را نزد من
بفرستد يا كورش نمايد.

كامران بشنيدن اين خبر سرا سيمه كشته از بزدلي و بي عقلي وزيري را كه باعث
تخت نشيني پدرش بود كور كرده ببرا درش شيردل خان محبوس نمود كندل خان
برادر دوم آنها از انجا به نادعلي كزيخته قبائل غلجائي را با خود مستعد ساخته براي

رهائی برادران خویش جماعتی را مردمان غلجائی تشکیل داده هجوم آورد و کامران
از خوف و رعبی که از قبائل حس کرده بود خود او را با برادرش را نمود.

(دوست محمد خان)

چون سردار محمد عظیم خان ازین واقعه مهمه که عبارت از کور ساختن برادر جوانمرد
و جنگی خود باشد خبر گشت سردار دوست محمد خان و سردار یار محمد خان برادران خود
را از کشمیر به پشاور فرستاد تا شهزاده ایوب برادر شاه محمود را بر سلطنت افغانستان
بر آورد و لذا بنام سلطنت خواهی شهزاده ایوب دوست محمد خان از راه جلال آباد بکابل
حمله برد و فتح کرد و محمد زمان خان برادر خود را بطلب شاه شجاع بهند فرستاد
شاه شجاع با سمندر خان والی دره در آویخته مقلوبش نمود و برادران فتح خان
«کده ۲۰ نفر بالغ می شدند» با (پسران تیمور شاه که بهسی و دولفر میر سیدند)
با هم دیگر متحد گردیدند در شرق و غرب افغانستان دوره کردند و ریشه های
حکومت شاه محمود را از وطن برکنندند و بالاخره افغانستان را در بدست چشمت های وزیر
فتح خان برای خود اختصاص دادند پسران تیمور شاه چندی بعد ازین قندهار
را نیز از تصرف شاه محمود کشیده حکومت او را در هرات محدود ساختند ۱۲۴۱ شاه محمود
به پسر خود بدگمان گردید و بطرف فرام برآمده قبائل را بمخالفت پسر خود به شورش
در آورد کامران حسن علی میرزا را برای دفاع پدر خود دعوت داد و او به معاونت حسن علی
میرزا شاه محمود را شکست داده حسن علی میرزا را بهرات خواسته کلیدهای خزائن
خود را بوی سپرد و در اثنا این فتنه ها کار نجیت سنگه بت پرست قوت گرفته
در حالیکه محمد عظیم خان والی کشمیر بملاقات دوست محمد خان برادر خود بکابل
رفته بود در نجیت سنگه مذکور بر کشمیر قبضه نمود در سال ۱۲۴۵ شاه ایران را دوباره
به مخالفت پدر خود دعوت داد به مکر در سیدن سفیر بدر بار شاه محمود در اثر مرض و لا
وفات کرد و قاصد مذکور در ایران با حاجی فیروزالدین خان والی سابق هرات که در فتنه

قندهار از مجلس کر بخته بود ملا فی کشته در برطری کماران با او متحد شد
تاشاء بموافق وی اعداد نماید بعد از محکمی عهد چون بطرف هرات با برخی
از افواج بازگشت در عرض راه بعضی ایرانیان با ملا زمان فیروزالدین مشغول مناظره
بودند او بطرف فدا ری ملا زمان خود بر آمده ایرانیان او را انا دانسته کشتند.
در سال ۱۲۴۸ عباس میرزا عزم فتح هرات کرد و پسر خود محمد میرزا را
با فوج جرار بانسو گماشت بعد از جنگ هرات محاصره شد مستر کمیل سفیر انگلیس
برای منع محاربه کوشش زیاد نمود مگر تا کام گردید در عین محاصره خبر وفات عباس
میرزا رسید و او به مصالحت مستعد گشت کامران برای انعقاد صلح بار محمد خان وزیر
خود را که در مشهد حبس بود وکیل مقرر کرد مصالحت باین صورت منعقد شد که در
هرات سکه بنام فتح علی شاه زده شود و سال ۵۱ هزار تومان نیز بدر بار ایران
فرستاده شود.

زها بیکه انگلیس ها دانستند تسلط ایرانی ها بر بلاد افغانی اخیراً موجب
اتحاد هر دو دولت میگردد و در نتیجه انگلیس ها را در هند سدمه می رساند
بنابرین اردوی مکملی را مجهز ساخته باشاء شجاع باد شاه سابق افغانستان
یسوی افغانستان حرکت داده راجسه رنجیت سنگه والی پنجاب و امیر سند
میر غلام علی را به تقویه شاه شجاع واداشتند اگر چه اینها تحت سیطره انگلیس ها
نبودند اما بموجب اوامر انگلیس ها به تأیید و معاونت شاه کمر بستند شاه باسی
هزار سرباز هندی از راه پنجاب و هند وارد قندهار گردیده بعد از مقاتله سختی سردار
کندل خان و برادرانش قندهار را ترک داده بطرف هرات هزیمت نمودند.
و در آنجا از نزد شاهزاده کامران برادرزاده خود کومک خواست کامران از کمک
و یاری او انکار نمود پس از برداشت زحمت ها و تکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید
و از آنجا به هندوستان گریخت.

خلاصه اینکه اداره قاسازگار تیمور شاه و انعامك او در شهوات و لذات ها و كثرت
اولاد و احفادش از بطون مختلفه اسودگي و امن و آسایش اهالی را نیست و تا بود
ساخته هزاران نفوس بیکنازه در راه آرز و اغراض اولاد او تلف شدند
در نتیجه دست اندازی بمراتب ایشان در بدست آوردن دیهیم و کلامه سروری سبب
یا کلامی همه ایشان گردید

در سال ۱۲۵۰ شاهزاده کامران عزم تسخیر سیستان کرد و الی آنجا به بارگاه
محمدشاه شهراده عباس میرزا پناه برد شاه ایران نعرش شاهزاده کامران را به سیستان
بهاقه تسخیر هرات گرفته با لشکر آراسته به تسخیر شهر هرات متوجه گشت
و تا وقت درازی شهر هرات را محاصره نمود در اثناء محاصره افغانها از شهر برآمده
دلاور بهای عجیب و غریبی را نشان می دادند اما در وقتیکه شاهزاده کامران از
مشقت های محاصره به تنگ آمد نادر میرزا پسر خود را بسوی میمنه و شیرخان
و سریل فرستاد تا از کتکها و هزاره ها را بمداغه ایرانیها دعوت نماید مردمان آن
ولا دعوت کامران را پذیرفته به مدافعه رسیدند

لشکر ایوبه از بلك و هزاره به سرکردگی نادر میرزا به بسیار حشمت و شوکت به
حدود هرات رسیده با محاصرین ایرانی در آویختند تا شهر هرات را از محاصره
نجات بخشند بین اردوی مذکور و قشون شاه ایران جنگهای متعددی بوقوع
پیوست و عده بسیاری از جانبین تلف شدند با لآخره قشون شاه مظفر گردید
و کامران از واهمه آن سراسیمه گشته با وزیر خود در این امر کشاکش نمود در نتیجه
رأی شاهزاده و وزیر به این قرار گرفت که جنگ را بلباس مذهب نمودار سازد
در این موضوع بملا عبدالحق و دیگر علماء اعلام هرات مذاکره نمود ملای مذکور
در روز جمعه اهالی را به جنگ مذهبی اعلان حرب داد

۱۲۲

تمام باشند کان شهر و دهات نزدیک در اثر بند و نواح او آماده بیکبار گردیدند
بس همه غسل جمعه نموده ناخن های خودشان را که تا سه هفته گهن هارا در کردن
انداخته بر اردوی ایران هجوم نمودند.

در اثنای محاربه به تعدا زیادی از اعیان و بزرگان ایران را به قتل رسانیدند
و دادرمانکی دادند و شجاعت افغانی خود را به محاصرین ایرانی بخوبی نشان دادند ولی
چون عده شان کافی نبود در نتیجه به استیصال محاصره و کندن ریشه مهاجمین
ظفر نیافته به شهر مراجعت نمودند.

۱۲۳

بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان
(۸۵۵ - ق)



سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغان
(۳۸۸ - ق)



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان
(۱۱۳۵ - ق)



میرویس خان بابای هوتکی موسس
سلطه هوتکی ها
(۱۱۲۷ - ق)

۱۲۴

بعض از شاهان افغان که در تاریخ افغان ذکر شده اند



اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی شهنشاه افغان اعلیحضرت تیمور شاه غازی شهنشاه افغان
«۱۱۶۰ ق» «۱۱۸۷ ق»



اعلیحضرت شاه شجاع
«۱۲۱۶ ق»

اعلیحضرت شاه زمان
«۱۲۰۷ ق»

محاربه افغان و ايران در هرات

و مساعي مستر مكنيل انگليس در تصادم افغان و ايران بر اي حفظ اسارت هند زمانيكه محاصره هرات بطول انجاميد سفيرا انگليس كه در دربار طهران از جانب حكومت خود مقام ور بود طهران را گذاشته در حوالی هرات به اردوي شاه ايران ملحق گردید .

مستر مكنيل سفير حكومت برطانيه ديد كه فتح هرات نزديك است چينكه هرات بدست شاه ايران بيقدر قوه ايراني ها و افغانها با هم متحد خواهد شد و اين اتحاد قوی به سلفه انگليس هادر هند سد مخواه در سايد چاره دفعه را از حكومت استعماري خود چنان انديشيد كه بخدمت شاه ايران عرض نمايد و به بهانه وارد هرات گردید . افغانها را از تسليم باز دارد سفير مذکور به عملی نمودن آن مفكوره اقدام کرده به حضور شاه عرض نمود كه ذات خسر وانه اگر اجازه مي فرمايد خودم نزد كامران ميروم و او را به تسليم نمودن شهر و اداري سازم شاه عرض او را راست دانست اجازه داد هنگاميكه داخل شهر هرات شد كامران رادل پري داده گفت كه به دلاوري و پافشاري خود استوار باش توپ و گلوله و ديكر لوازم جنگي براي شمامي رسانم به ايراني ها تسليم نشويد بعد از آنكه كامران را وعده كومت داده به حضور شاه مراجعت نموده به عرض رسانيد كه هر چند كوشيدم بند مرا نشيد نه خودش و نه فوج جنگي او به ترغيب من گوش دادند و نواز نهيد بدم نرسيدند .

شاه ايران امر داد كه در اردوگاه هرات اندازه مس كه دستياب ميشود فراهم گردد از آن مس جمع شده يك توپ بزرگ قلعه شكن آماده نموده بر فراز پشته بالا کرده به گلوله باري آغاز كردند محصورين شهر علاوه بر تنگي ارزاق و تكا ليف فقط به بلای ديكری دچار شدند ۱۰ هزار غريبه و ضعفاء را از جهت قلت اذوقه از شهر

بیرون نمودند شهزاده کامران پیام تسلیمی را نزد شاه فرستاد و سفیر انگلیس
سراسیمه گشته به کامران پیغام خفیه داده و انمود ساخت که در رفع این مصیبت از سر شما
میکوشم قدری استقامت نمائید بحضور شاه آمده عرض کرد که بین شما و حکومت
انگلیس معاهده و داد و جود دارد و این اقدام شما را جع به تسخیر هرات موجب تولید فتنه
و شورش هند میگردد آرزو دارم که ذات ملوکانه ازین عزم خود باز آید عرضش
قبول نشد شاه ایران از طول محاصره خسته گشته بود براسپ خود سوار شده حاضر
اردوگاه گردیده عسکرها را هجوم داد.

کلوله باری توپها و هجوم سیاه در حصار شهر رخنه ها انداخته قریب بود که
هرات بدست ایرانی ها فتح شود اما سفیر انگلیس مداخله نموده به عرض رسانید
که سه روز مرا مهلت داده شود تا شاهزاده کامران را با وزیرش بدون خونریزی
و چور و چپاول به شاه تسلیم نمایم توقع دارم که شاه شرف انگلستان را مد نظر
داشته مرا اماند نکرده و بر عایت و حیثیت انگلستان عرض مرا بپذیرد.

شاه اجازت دخول هرات به سفیر داد مقرر مکنیل وارد هرات گشته پنج هزار
پوند به شاهزاده کامران امداد داده گفت که تا سه روز جنگ ملتوی است شکست
و ریخت شهر را به این پول ترمیم نمائید و قدری استقامت جوئید که چهار زات ما به
خلیج فارس وارد گردد شاه از تحریکات وی واقف شد و از اردوگاه خویش طردش
نمود. و شاه بر آشفته آتش دادن را به قشون ایران اسدار نمود و قتی که میدان کارزار
گرم شد ایرانیها بر فراز حصار شهر بالا میشدند و افغانها سرگرم دفاع بودند
از طرفین خلاصه بسیار به قتل رسیدند.

در اثنای این جنگ جهازات انگلیس بر خلیج فارس رسیده جزیره خارق
را تصرف کردند.

بمجرد شنیدن این خبر شاه ایران دست از محاصره هرات بر داشته به

مدا فعه انگلیس ها از خاک ایران توجه نمود .

تمام مامورین سیاسی انگلیس در زمان محاصره هرات رؤساء کابل و قندهار را بمدا فعه ایرانها تشویق میدادند و علماء را بمعسکوکات طلا و نقره قریب داده می رفتند . تا این جنگ را لباس مذا هب بیوشانند اما در مساعی خود کسامیاب نشدند مدت این محاصره یک سال و هشت ماه طول کشید این بود واقعه سال ۱۲۵۵

خوف انگلیس از اتحاد افغان و ایران

هنگامیکه انگلیس ها از میل افغانها بسوی ایرانی ها دانسته شدند یعنی از احوال دوست محمد خان امیر کابل و کندل خان والی قندهار و برادران دیگر شان (که بعد از سقوط اولاد تیمور شاه مملکت را در تصرف آورده بودند) در اثنای محاصره هرات پاشاه ایران مکاتبه داشتند و راه دوستی را پیموده بدر بار شاه سفراء می فرستادند و اوقف گردیدند لهذا انگلیس ها از نزدیکی ایشان می ترسیدند که عیاد اتحاد ملتین ایران و افغان سایه حکومت برطانیه را از کشور پهناور هند ازا لهنماید .

بر علاوه این خوف خود در جستجوی فرصت استیلاء بر بلاد افغان بودند چون ملاحظه نمودند که افغانها از امرای نوین خود دید بین می باشند فرصت را غنیمت شمرده قرار دادند که حمایه شاه شجاع را از برای پیشبرد آرزوی خود بهانه بترانند تا توسط او افغانستان را تصرف نمایند .

اردوی جرار برا از قشون منظم و غیر منظم تشکیل داده منصبداران ماهر کار و امرای ارباب مراتب بزرگ و مدارج سترگ را (انگلیس) بکومک شاه شجاع مامور نموده از راه بلوچستان و سیستان وارد قندهار گردیدند اردوی مذکور قبل از رسیدن خود به حدود افغانستان از روی برویا کنند مبلغین فرستاده در بین اهالی آوازه انداختند که وارث حقیقی تاج و تخت و مستحق فرما نفرمائی شاه شجاع بوده است و بگوش افغانها می رسانیدند که متسلطین موجوده غاصبین اورنگ و دینیم

مملکت اند اقتدار ایشا سرا بکا هید و باشاه شجاع یاری نماید
زمانیکه شاه شجاع بعد از این آواز هابه حدود قندهار رسید سر دار کندیل خان
چون قوه مقابله داشت و تعادل اهالی را بسوی شاه شجاع دید باینج صدر سوار رهسپار
طهران شد شاه ایران مقدم او را گرامی داشته پذیرائی خوبی از او نموده شهر
بابک را در بلاد فارس با دارثوی سپرد.

حکومت شاه شجاع

شاه شجاع ولایت قندهار را به زمامداری * مستر ثاو * انگلیس گذاشته جانب
عزیزین حرکت نموده بعد از کنودن قلعه غزنین متوجه کابل گشت
امیر دوست محمد خان در خود نیروی مقابله نمیدید به امید یاری گرفتن از امیر بخارا
به بخارا رفت بجای اینکه آرزوی او نتیجه بخشد از طرف امیر بخارا اهانت و تحقیر
نسبت به خود دیده بوطن باز گردیده خود را به حکومت بر طایفه سپرد حکومت
انگلیس امیر موسوف را به کلکته فرستاده شاه شجاع * میجر یاتنجر * را که از نامداران
انگلیس ها بود به کابل والی گذارده بلا جنگ و جدال جلال آباد را بدست آورد.
حکومت انگلیس میجر یاتنجر را بایست سوار انگلیس و سه صد هزار پول نقد
شاهزاده کامران به هرات فرستاده باطاعت شاه شجاع دعوتش داد شاهزاده کامران
پول مذکور را به ترمیم قلعه و استحکامات شهر و فراهمی از وقفه لوازم جنگ صرف نموده
تا انجام این مرام * یاتنجر * را بار ققاء او در هرات نگه داشت و بعد از فراغ طوریکه
آمده بودند بهمان وثیر از هرات بدرشان کرد.

و از محمد شاه شاه ایران اعتماد تجار و زات خسو در خواسته
به ذمه خود قبول نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران رواج خواهد داد این بود
واقعات ۱۲۵۷

به هر حال علی الظاهر حکومت شاه شجاع و فی الحقیقت حکومت انگلیس ها به اکثر

مناطق مملکت سایه انداخت از این کامیابی انگلیس ها مغرور گشتند که تو قف
سه سال و چند ماه ایشان در خاک افغانستان اهالی را به قبول سیطره ایشان آماده
ساخته تاجز مملکت خود گردانیده از دست افغانها زمامداری شان را بر بایند

طلب کردن شاه شجاع مالیه را از قبائل

در ماه جمادی الثانی (سال ۱۲۵۸) شاه شجاع برای گردآوری و ردن مالیات
از قبائل هیتی را فرستاد قبائل از تادیه مالیه سر تابی نموده بر خاش جزئی بین
قبائل و محصلان به وقوع پیوست.

زما نیکه خبر این سرکشی به شاه شجاع رسید یک دسته عسکری را به تادیب
اهالی سوق داد قبائل سرکشی تاب مقابله نداشتند به قله های کوهها برآمدند در غره
رجب همان سال «جمع خان غلخانی» با سه نفر از خویشاوندان قوم سر از اطاعت کشیده گروهی
را از قبائل با خود متحد نموده راه کابل و جلال آباد را در حدود سه فرسخی
کابل مسدود ساخته هر دم راهرو و قوافل تجارته را تاراج میکردند

ورود سردار محمد اکبر خان

در این زرد و خور قبائل سردار محمد اکبر خان که بعد از بندی شدن پدرش در
اطراف وطن مصروف دوره بود به میان رسید و اهالی دور او را گرفته جمعیتی
بهم رسانیدند

و با جماعه سرکش غلخانی یک گروه دیگر غلخانی ها نیز پیوستند زیرا
نائب السلطنه انگلیس ها در هند مواجب ایشان را از کمال خساست خود لغو نموده بود
اخیراً این جمعیت به سرکردگی سردار محمد اکبر خان اتفاق کردند و فتنه روبه
ترقی گذاشت و دامنه آن وسعت گرفت

حکومت انگلیس مستر مکناثن و مستر منتیس را با یک دسته عسکری به خاموش
ساختن این فتنه اعزام نمود و قریبکه از کابل بیرون شد به فاصله سه فرسخی کابل

۱۳۰

رسیده بودند که دفعتاً يك گروه غلغائی سرایشان ریختند و چند نفر عساکر را کشته از راه رفتن باز داشتند.

بعد از آن جزا، سید انگلیس با قلعۀ عسکری خود با راه جنگ سردار محمد اکبر خان برآمده در عرض راه با دسته اولی عسکری پیوست اما از یورش افغانها بسیار در هراس بودند شب ۲۱ رجا از مرکز کومک خواستند به بحر رسیدن قشون امدادی به سنگرهای سردار محمد اکبر خان متوجه شدند در عرض راه دو روز با افغانها دچار گیر و دار بودند و ظفر نیا فتند

در این اثنا شاه شجاع حمزه خان غلغائی را محبوس نمود غلغائی ها از حکومت شاه شجاع دل آزرده گردیده سه هزار نفرشان راههای کابل را از هر طرف بستند میجر کریفس از شهر برآمده در عرض راه با افغانها مقابل گشته با هیئت ازار کان قشون انگلیس به قتل رسید.

در غرض شعبان اهالی شهر به شور آمده دکانهای خود را بسته با فامنگاه الکساندر بارنس یورش بردند بسیاری از مجاهدین در عرض راه به شهادت رسیدند در انجام کار او را سر راه بدار او ریختند.

سپس به خزانه انگلیس که زیر انکرائی متر جاسن بود متوجه گشته تاراجش کردند و قتیکه شاه شجاع در بالا حصار ازین واقعه خبر یافت پسر خود را با یکدسته فوج و دو توپ اعزام نمود لیکن در خاموش ساختن آتش فتنه سودی نبخشید.

جنگ باغ شاه

۱۴ - شعبان برای قطع کردن خط اتصال اردوگاه انگلیس و کدام خورا که مجاهدین افغان به قلعه محمد شریف و باغ شاه حمله برده سنگر ساختند قلعه کدام که هزار زره طول و شش صد زره عرض داشت از طرف مجاهدین افغان محاصره شد.

مستراسن وارن انگلیس بایکدسته عسکر محافظ اروپائی و یک فوج هند و های هند
محصور مانده انگلیس ها خوش بودند که قلعه را به افغانها بگذارند هر چند که میدانستند
که خودها را از محاصره نجات دهند مگر کامیاب نشدند

«کیطان سوین» بایکدسته عسکر برای مدافعه محاصره بن و نجات دادن کیطان
از سن وارن از اردو گاه بسوی کدام حرکت نموده مجاهدین افغان کیطان سوین را
باعده زیادی از رفقاییش کشتند و بقیه السیف را به فرار مجبور ساختند پس از این
واقعه مستراسن گارون بایکدسته تازه عسکری برای رفع محاصره از محصورین
کدام اعزام کرد دید ایشان نیز بهمان راه رفتند که دسته سابق طی نموده
بود و حشرنشان یکسان شد بعد از آن کیطان بویست محصور سراسر اردو عرض نمود
که کدام را گریه افغانها تسلیم کنیم پنجاه هزار بودند از درک قیمت اجناس
خوراکه کدام خساره میکشیم و از خوراکه دو روزه اضافه نرودارد و گاه
جبهه نخواهد ماند و بدست آوردن آذوقه درین موانع بی شما در کار آسان
نمی باشد پس چه خواهیم کرد؟

سرافسر اردو نزدانسن وارن پیغامهای بیابایی میفرستاد که ثبات نمائید و قلعه را
از دست ندهید عنقریب کومک بشما خواهد رسید انسن وارن جواب داد که امشب
اگر معاونت نرسد ما از دشمن نجات نخواهیم یافت زیرا افغانها به یکی از برجهای
قلعه نقب می زنند رفقای ما از این رهگذر از خوف و هراس به لرزه افتاده اند بعضی
از مستحفظین قلعه از ترس خودها را از قلعه بطرف بیرون انداختند اگر امشب
چاره جوئی نشود دشمن قلعه را بدست خواهد آورد.

فوايد بهره

متصل به رسیدن این جواب سرعک اردوی انگلیس با افران عسکری مشوره نمود
و هیئت مشوره از رئیس خود فکر خواستند که سنگر و قلعه کدام را چنان از دشمن
خلاص خواهند کرد ؟

در نتیجه رای عمومی به این قرار گرفت که بجای هدین افغان از اصول حفاظت و ضرورت
بیدار خوابی می خبراند باز هم احتیاطاً جاسوسان خود را برای کشفیات فرستادند
کیطمان مستر جان فرستاده ایشان خبر ناامیدی آورد که افغانها بیدار هستند و در
تدابیر متصرف گردیدن قلعه با هم جرگه دارند چون امکان رسیدن کومک نبود آن
شب از اعزام دسته های معاون عسکری صرف نظر نمودند وقت سپیده افغانان
به قلعه یورش برده سخت ترین حمله ها و اقدامات را بکار برده دروازه کدام را
سوختا کردند محافظین کدام از دروازه دیگر به اردوگاه گریختند .

شهادت عبدالله خان

اردوی انگلیس از تنگ مغلوبیت و خوف کرسنگی برآشفتن و یکدسته عسکری
را به زیردستی يك نفر مجبر حکم هجوم به قلعه محمد شریف دادند قائد دسته گاهی
آشکارا و گاهی پوشیده راه می نیمود و انگلیس ها این اوضاع او را پسندیدند
و فردا زیردستی مستر کریفکس يك فوج دیگر را به معاونت دسته اولی امر یورش داد
کیطمان اندرسن که از شاه ملین این فوج بوده عبدالله خان را بدرجه شهادت رسانیده
و نیمه باغ شاه و قلعه محمد شریف بدست فوجی های انگلیس افتاد .

افغانها داهمت داده به سالت و شجاعت خود که ابراز می نمودند نیمه اراضی از
دست رفته خود را پس به تصرف آورده عده زیادی از عساکر انگلیس را به خاک
و خون غلطابیدند

شعوبیت قزلباشان با افغانها در جنگ

روزی هفتم شعبان قزلباشان کابل با افغانها همدست گردیدند. به سنگر قلعه محمدشریف درآمدند از این همدستی شدن ایشان خوف و وحشت انگلیس ها بحدی زیاد گردید که اضافه تر از آن تصور نمیشد در این اوان سراقه قشون انگلیس ها مریض شد و وزیر مختار انگلیس سرولیم به تقرر نائبی برای او توجه نمود. بزرگ دیر مشیلتان راه این عهده دعوت داد و او قبول نموده افواج بالا حصار را خواست به شتاب شجاع خواست به انگلیس ها تعلق داشتند عموماً فراهم نموده به سنگرها تقسیم نمود لیکن عوض اینکه فوج را دلیری ساخت به بیشگاه عسا کر بیایه ابراز نمود که مقابل افغانها را نداریم که در این جایافتاری نمایم همه بر باد خواهد می شد مناسب است که از کابل کوچیده به جلال آباد فرو داریم و آنجا محصور باید شد.

(مقابل نمودن با افغانها در میدان درآمدن در دهن شیران است)

سرعسکر گفت که از کابل درآمدن و در سحراء با افغانها مقابل نمودن در دهن شیران درآمدن است لهذا برآمدن ما از کابل خلاف احتیاط است از خوف و هراس ارای شان به اختلاف انجامید.

و جرگه افغانها با هم قرار دادند که قلعه های را که از سوی شرق و غرب برارد و گاه انگلیس مشرف اند با برج رکاء باش تصرف باید نمود زیرا بیکه مقامات مذکور را اشغال کردند برارد و گاه انگلیس کلوله بسیاری و نیز باران آغاز نمودند.

وزیر مختار نایب (سراقه) را بیدار ساختند امر نمود که به برج رکاء باش هجوم نمایند فوج خود را آماده ساخته از طرف آفتاب برآمد حرکت نمود کیطمان بلو بار فقاء خود را را غلط کرده با افغانها رو برو شده شانهائش تکیان خورده به لرزه

افتاد و قبل از مقابله خواستند مرگت گردیدند افغانها سرشان ریخته همه را تفتیح ساخته کشتار فوق العاده به عمل آوردند کریمیل مکرلان و لغنتت برت که متفقاً برای کومک کپطان بلو برآمده بودند بین ایشان و کپطان بلو مجاهدین افغانها حائل آمده با هر دو فوج انگلیس درآویختند چون سلطان این هول را ملاحظه نمود عرق حمیت او به جنبش آمده کل فوج حاضر را امر هجوم داد افغانها مدافعه کردند دو باره امر هجوم دادند افغانان باز دفاع کردند بار سوم امر هجوم شد این دفعه به جز لغنتت برت و یکنفر دیگر از دسته های انگلیس کسی زنده نماند و از جمعیت مجاهدین افغان فقط سی نفر سوار به شهادت رسیدند.

در این یورش ها و گریزها انگلیس ها بر قلعه رکاباش و قلعه ذوالفقار قبضه کردند و از قلعه رکاباش چیزی غله کشیده بسوی اردوگاه عازم بودند که تاریکی شب رسید و شیران افغان حمله آورده گندم را از ایشان گرفته قلعه جات مذکور را متصرف شدند و سنگرهای جنگ آماده نمودند.

حرص و آزار انگلیس ها در عین ضعف و کمزوری

روز ۱۳ شعبان افغانها سه عراده توپ را بایک گروه افراد جنگی بر کوه بچه جانب افتاب نشست بالا کرده بمقابل انگلیس ها میجا گردیدند و وزیر مختار سلطان امر یورش داده گفت که میجر شطوبین باید بایک دسته عساکر بسوی جنگ حرکت نماید در آخر به فاصله دوازده کز از اردوگاه با افغانها روبرو گشتند افغانها در این روز بکمال خوبی امتحان بسیار بزرگی دادند همیشه میدان کار زار گرم شد طایفه سوار افغانها پس گشتند پیاده های افغان از این حرکت قهقری سواران متشوش گردیده رجعت نمودند انگلیس ها بشته را متصرف گردیده بکتوپاز سنگر افغانها را شکستاده دوی دیگر را به اردوگاه رسانیدند در این روز انگلیس ها خیلی فرحت و شادمانی را نشان دادند اما از طرف جنرال سیل مقیم جلال آباد

خبر آمد که قبل از گذشتن زمستان با مداد شما رسیده نمی توانیم این خبر بآس
آوری به انگلیس ها موقع نداد که در تلافی خساره های گذشتہ در کامیابی توین
خود خورسندی میکردند با وجود آن به پائندی زندگی خود حرص
و آزارشان می دادند

لشکر محمد خان افغان

در فریب دادن افغانها و بدست آوردن سنگرهای شان
و قبضه کردن استحکامات محمدخان ترتیبات داشتند حیلها اندیشیده مستر استوارت
مهندس اظهار کرد که انگلیس ها تائب جنگیدن افغانها را ندارند محمدخان که راه
بالا حصار را گرفته و خورا که باب را نمیکذاشت که به بالا حصار برسد از بیابان او
مغرور گشته بسوی بیمار و رخ نمود تا راه دیگر ادو قه رسانی انگلیس ها را محدود نماید
انگلیس ها میجر شتوین را برای نکهبانی راه مذکور فرستادند اما افغانها شتاب
نموده فریه بیمار و را در تصرف خود آوردند در این جا محاربه سختی بوقوع پیوسته به
عقب نشینی انگلیس ها خاتمه یافت وضا بطان زیاد فوج انگلیس با کمال ناگامی
رجعت نمودند.

به تاریخ ۱۲ شعبان محمد اکبر خان از بامیان آمده با افغانان خود متحد گردید
در این روز انگلیسان به تسلط قلعه بیمار و باهم اتفاق نموده وزیر مختار میجر کارش
و میجر شطوین را بایک فوج حرکت داده بر قلعه که بالای یک بلندی واقع بود و بدون
یک توپ و چهل نفر آدم دیگر قوه نداشت امر هجوم داد محاصره انگلیس بی راه
بی راه و فقه بر قلعه هجوم کردند میجر شتوین زخم خورد و یک هیئت از رفقای او
به قتل رسیدند چون شلتان این مصیبت را ملاحظه نموده میجر کارش و صد نفر مهندس
را امر داد که استحکامات را طوری طرح نمایند که از دسته دشمن مأیوس گردند
و قبل از اینکه بنیاد استحکام را بگذارند ده هزار مرد از اهالی کابل را بر فراز
کوهی دیدند که ایشان را تیرباری می نمایند فی الحال کرنل اولیور را امر داده کی

داده عسکر را بشکل دایره قلعہ ساخته پشت این قلعہ اسانها را سالق سوار را حرکت داده
امر هجوم صادر شد سواران افغان عجله نموده بر میمنه فوج انگلیس یورش برده
لشنت واکرا محاصره نمودند در این یورش یکی از سرکردگان افغان زخم یافت
سپس افغانان از هر طرف حمله کرده ایشان را به تنگ آوردند در این یا فشاری
افغانان راه گریز را نیافتند زیرا سواران فوج انگلیس دل انداخته پشت سر کر بخته
بودند افغانها توپها و ذخائر حربی فوج انگلیس را بدست آورده بواسطه زخمی
شدن یکی از سرکردگان خود به طرف قریه مراجعت نمودند انگلیس ها از موقع
استفاده گرفته بر فراز کوه برآمده توپ های خود را دوباره تصرف کردند و همان
توپ ها را بر مجاهدین افغان سردادند .

افغانها از این اوضاع برآشفته به شدت وحدت زیادی هجوم آورده جمعیت فوج
انگلیس را پراکنده ساخته به گریز مجبورشان نمودند شکستی هایکه بیکه بسوی
اردوگاه می گریختند و افغانها در تعاقب بودند بدون دیوار های استحکامات
اردوگاه مانع دیگری بیش زوی خود ندیدند

تخم انگلیس را در وطن خود نگذارید

زمانیکه ساحه بر انگلیس ها تنگ آمد گذار خود را خیلی دشوار دیده به صلح
التجاء نمودند وزیر مختار نزد افغانها قاسدی فرستاده آرزوی صلح نمود افغانها
جواب مشروط داد که احدی از نژاد انگلیس در خاک ما توقف نه نماید و برخی شرائط
را نا قابل قبول دیده از جرگه فرستاد های افغانها بر خواسته گفت
که روز قیامت نزدیک است عنقریب ما و شما در میدان حشر حاضر شده ظالم و مظلوم
و حق و باطل آشکارا خواهد شد .

بعد از این مقامله بین افغانها و انگلیس ها دوباره محاربه شروع گردید . افغانها

قلعه محمد شریف را در ۱۶ رمضان بارد بگردست آوردند نفس انگلیس ها به لب
رسیده یقین کردند که بدون صلح خواهی نه خواهی چاره دیگر ندارند
وزیر مختار انگلیس يك ورقه را که بر معاهده افغان و انگلیس مشتمل بود آنکاشته
از شلتان و دیکتل و جیمز بران آمضاء گرفت .

جرگه دوم افغان و انگلیس در خصوص تخلیه وطن

به تاریخ ۱۱ رمضان وزیر مختار انگلیس با کپتان لارنس و ترزور و مکینزی و
يك هیئت مرکب از افراد جماعت خود به فراز بشته سیاه سنگ برآمده بارؤسای افغان
جرگه نمود وزیر مختار درین جرگه برخاسته برای استمالات افغانها
خطا به ایراد نمود و گفت از دیر بست که ما انگلیسها امیر دوست
محمد خان را قدر دانی کردیم و منزلت او را عالی پنداشته ایم و در هر نقطه از نقاط
مملکت خود اقامت او را کرامی داشتیم بعد از آن ورقه ترسب داده خود را که بر این
مضمون مشتمل بود به حضور مجلس قرائت نمود :

حکومت انگلیس تعهد می نماید که قندهار و غزنین جلال آباد و سایر بلاد افغانستان
را تخلیه نماید بشرطیکه افغانان یکی از بزرگان خود را بطور کردی تا وقتی که انگلیس
ها بدهند که آنها از مملکت شان به سلامت بر آیند و چنانکه عساکر انگلیس به حدود
هند واصل گردند امیر دوست محمد خان را بسیار به زودی بوطنش خواهد فرستاد .
و به افغانان لازم است که سالانه يك لك روپیه مواجب به شاه شجاع . خواه در داخل
و خواه در خارج بپردازند این وظیفه مستمری او به ذمه افغانها خواهد بود .
و به ذمه انگلیس این امر لازمی است که بدون رضای افغانها برخاک افغانستان
فوج خود را داخل نه نماید .

زما بیکه این سجل به حضور سردار محمد اکبر خان عرض شد بعد از جرح
و تبدیل چنان تقرر یافت که به ذمه انگلیسها فرض است که در طرف سه روز

تمام شهرها و قریه جات افغانستان را تخلیه نمایند و محمد اکبر خان در فراهمی
کراهه کشان بایشان کمک خواهد کرد.

حکومت انگلیس به نقل دادن عساکر از بالا حصار آغاز نموده به کسب مال ذلت
و مسکنت که بالاتر از آن تصور نمیشود قلعه های کابل را تخلیه نمودند
و محمد اکبر خان در تهیه کراهه کشان تعلل می نمود و میگفت که تا وقتیکه
انگلیس ها تمام قلعه ها را تخلیه نه نمایند به ذمه من ابقاء عهد نمائون تهیه
کراهه کشان لازم نمیشود.

قوة سفید فضائی زمستان کابل

تاریخ ۱۸ رمضان که برف باریدن شروع نمود مصائب و مشکلات انگلیس دو چند گردید
برای تخلیه غزنین و اظهار عساکر آنجا در تشویش افتادند.
به ۲۰ رمضان برای انفصال کنار خود به افغانها جر که کردند افغانها بیمه ذخائر
حر بی از قبیل نوبها و جبه خانه کاه انگلیس ها داشتند خواهش کردند انگلیسها
بادل ناخواستند این خواهش افغانها را بپذیرفتند کپتان کیلی و کپتان ابری را بطور
گرونی حسب خواهش افغانها به افغانها سپردند تا زمانیکه عهد خود را ا کمال نمایند.
به تاریخ ۲۲ رمضان مستر اسکندر که نزد سردار محمد اکبر خان اسیر بود بحضور
وزیر مختار آمده اظهار کرد که محمد اکبر خان بکامر دشوار را از حضرت وزیر
درخواست می نماید که شما باضا بظان نامدار خویش به حضور سردار حاضر شوید
تا معامله را با شما دفعه فیصله نماید.

وزیر بدون قبول این درخواست چاره نمی توانست کرد اما خوف و هراس بر او
مستولی بوده به عساکر خود امر تیاری و آمادگی داد تا بیرون استحکامات اردوگاه

آماده جنگ با شدند و خودش باضا بطان از دو سوی پشته هارفته قدم سردار
محمد اکبر خان را منتظر بود ساعتی نگذشته بود که سردار محمد اکبر خان با جمعی از
خوانین افغان حاضر گردیدند.

سردار با شخص وزیر و خوانین باضا بطان عسکری رو برو شدند سواران افغان
یکه بیکه دود می رسیدند بعد از ساعتی سردار قوم خود را آواز داده گفت هر کس
مقابل خود را بگیرد دست وزیر مختار را بریده کتان کتان او را میبردند وزیر
واویلا و اغوتا فریاد میکرد و پناه و امان میخواست بد از آن سرش را از تن جدا
کرده در کوچه های کابل تشهیر کردند

و مسترزوار را سر راهی بدار کشیدند و افتتاری که بدست محی الدین افغان
اسیر افتاده بود در روزنامه خود سخافت عقول انگلیس ها و بز دلی
منصبداران انگلیس وضعف آراء شان را می نگارد

و فتنه که او را به حضور سردار محمد اکبر خان حاضر کردند سردار بادیدهای شعله
انگیز خود بسوی او تگزیسته گفت :- ای انگلیسها شما بودید که طمع مملکت
مارا بدل خود پرورانیدید اجزای اعمال خود را به چشم سردیدید! اکنون هم به کشتن
تو ضرورت ندارم! ترا بخشیدم زانکه با نی ترابه ملاموئمن خان سپردم میجریا تنجر
که زمام وزارت مختاری را بعد از سرولیم مکنان گرفته بود دیوار مراوده
صلح خواهی با افغانها نمود و گفتند صلح بشرائط ذیل پذیرفته خواهد شد.

۱ - عساکر انگلیس تمام توپ های را که دار د بماوا گذار شوند مگر شش
ضرب عراده توپ که برای حفاظت خویش با خود برداشته می توانند.

۲ - مال گرانبار و آلات متعلقه خزانه را بما سپارند.

۳ - سرکردگان انگلیس را با آل و اولاد بما سپارند.

۴ - ۱۵۰۰ لک روپیه را که وزیر مختار بما وعده داده بود آن را بپردازند.

چون این شرط را شتیدند استند که این مقام مقام حیلہ بازی ہاورو باہ
بازی ہالمی باشد .

بلکہ قوۃ جنگ و شعلہ شمشیر و سر نیزہ نیز از برای قبول آن شروط محال نمی دہد
و وجدان شخص حر آزاد ہم بآن راضی نمی کرد .

بلی ! جنرال القستون ہر چند ارادہ نمود کہ شجاعت و حماسہ خود را
اظهار نمودہ مانند گر بہ خود را بدعا ندلاکن انتفاخ او در خون انگلیس حرارتی تولید
نمودہ بلکہ جذبات عسکری شان در ۲۹ رمضان بکرو دادن (کیطان درمند)
و کیطان و اسن و کیطان و اریرتن و کیطان دپ) بہمراہ زن ہا و اولادشان
نتیجہ بخشید و بعد ازان مجروحین را در جای یکی از افغانہا بایرخی از اطباء
گذاشتہ پنج ضرب توپ شاہی را ہم با افغانہا تسلیم نمودند .

اخراج اجانب یا حرکت اردوی انگلیس

در روز ۶ شوال آمادہ سفر گردیدہ با ۹ ضرب توپ و ۱۲ ہزار اشتر بغرض
سواری مردہا و زن ہا و اطفال و بدلیال آن عساکر انگلیسی حرکت نمودند پس
در حد دریا ٹی رسیدند کہ مرور شان ازان لازم بود حال اینکہ بالای دریای
مذکور بدون یک پل بیش وجود نہ داشت بناءً بعد از زحمت ہا و صعوبات و تلفات عدہ کثیری
از نہر مذکور گذشتند و یک قدری مسافت را طی کردہ تا بگرام رسیدند افغانہا
بمانند کہ کھای کرسنہ دنبال شان را نگذاشتہ در ہر جا آن ہا را لخت و تاراج نمودہ
یک توپ دیگر را ہم گرفتہ بمحمد اکبر خان تقدیم کردند .

(هیجان افغان ها از عهد شکنی انگلیس)

بعد از آن محمد اکبر خان بالای شان شرط گذاشت که شش نفر دیگر از کبرای خود را نیز گرو بدهند انگلیس ها قبول کردند و با او عهد نمودند که بالای هیچیک افغانان نازمانیکه بتاراج و ابدای جانی انگلیس ها دست درازی ننمایند انگلیس ها فیر های تفنگ و استعمال سلاح نمیکند و الحاصل انگلیس ها باین ذات و مسکن بعد از زمان اندکی به بتخاک رسیدند .

روز ۸ شوال افغانها فیر های خود را بالای شان دوباره آغار نمودند و (میجر شتوین) بعد افعه شان همت گماشت لا کسن نتوانست با افغانها مقابله کند بعد از آن محمد اکبر خان یک گرو و دیگر را علاوه بر نفری سابق از آنها بعنوان گروی طلب نمود آنها قبول کرده و نفری را تسلیم نمودند و برای خورد کابل بقیه السیف روان بودند .

خورد کابل عبارت از شیشه هائست که چند میل طول داشته و راهی که مرور از آن لازم است در دامنه کوه واقع و یک طرف آن راهری بکه ۶۰ گزیابا تر از دامنه کوه میباشد احاطه کرده قله کوه از طرف دیگر بآن مشرف است در همچو یک موضع مدعی افغانها برایشان باز هجوم آورده محصور شان کردند توپ دیگری هم از آنها غنیمت گرفتند و تا خورد کابل سه هزار نفر (تلفات) داده غالب قسمت ذخایر شان به دست افغانهای جسور افتاد . روز ۹ شوال که زنده ها بر مرده ها حصد می بردند قشون انگلیس اداره تهیه کوچ و حرکت داشتند در بنائش از جانب محمد اکبر خان نسبت بسیار تزن ها و اطفال و زخمی ها اطلاع اطمینان بخشی رسیده فی الجمله از رسیدن خبر مذکور قدری مطمئن شدند .

روز ۱۰ شوال در حالیکه انگلیس ها در شرف حرکت و قطع مسافت بودند ناگهان افغان ها بر آن ها هجوم آورده راه گریز را از هر طرف بر انگلیس ها

۱۴۲

میدود نمودند و همراه شمشیر قرار دادند انگلیس ها قوت حرکت
نداشته حتی عساکر هندی هم سلحه خود را می انداختند و فرار میکردند
مگر از پنجه مرگ راه گریز و نجات را بدست آورده نمی توانستند بلکه
تاقیر جبار رسیدند که شمشیر افغانها رشته حیاتشان را از بیخ و بن
برکنند اموال و متاع و ذخایر حربی آنها را چور و تاراج کردند و برای نفری باقیمانده
باستثنای يك ضرب توپ بیش نماند معبر " هفت کوتل " از کثرت تش مقتولین
مردود گردید و الحاصل از تاریخ برآمدن قشون انگلیس تا روز رسیدن بکته
سنگ ۱۲ هزار عسکر منظم شان بقتل رسیدند اما تعداد مقتولین عسکر غیر منظم
شان را بجز خدا دیگر کس نمیداند

در آن شبی که وارد " کته سنگ " گردیدند يك جماعت شان اسیر و يك دسته توپ
با قیمانده شان هم بتا راج رفت و در روز ۱۱ شوال از کته سنگ بطرف
جگدلك روان شده عصر روز بجگدلك رسیدند در آن جا بالای تلی برآمده استقامت
و جلالت و رعایت خود ربه افغانها نشان میدادند ازین رو غضب افغانها
بجوش آمده بر بلندی های اینجا بالا شد و آن ها را سخت محل گلوله
باری قرار دادند بعد از آن محمد اکبر خان (اسکینز) را طلب نموده برای او گفت
که بدون اینکه (شلتان) و (جانشین) را هم بگروند هیچ چاره ننداری
درین کشتگوازيك طرف نامعلوم گلوله آمده اسکینز را هلاک نموده و قضا
که انگلیس ها واقعه مذکور را ملاحظه کردند بطرف جلال آباد عزیمت کردند
افغانها با شمشیر های برهنه از هر طرف بالای شان هجوم آورده بقتل آنها
آغاز نمودند در نتیجه عسکر انگلیس درین موقع بیشتر از خورد کابل
تلف گردید.

فردا روز ۱۳ شوال افغانها ملاحظه نمودند که تعداد اردوی انگلیس خیلی کم است

بناء آن ها را احاطه نموده بعضی را قتل و حصه را اسیر کرده بدون
دکتور (بربدون) احدی از دست افغانها نجات نیافت و فقط دکتور مذکور
بحيله فرار نموده بجلال آباد رفته خبر واقعه را بانگلیس های آنجا رسانید .
چون افغانها میدانستند که شافت فریب حيله گران و مکاران و خادعان
بدون جریان خون آن ها پاک و چشم طامعین و حرص پرستان بدون خاک قبور
سیر نمی گردد بناء خون های انگلیس ها را ریخته اند چو ریه های جبال خود را
گودال های مقتولین شان ساخته تلخی پیمان شکنی را بآن ها فهمانده و خوب
چشانیدند .

تلطف محمد اکبر خان برضعفاء و اسیران

بعد از آن محمد اکبر خان اسراء و زنهای و اطفال و معزوحین و بعضی ضباط
انگلیسی را با خود گرفته بکابل آورد این بود انتهای احوال قشون انگلیسی که در
کابل بوقوع پیوست .
اما قشون انگلیسی که در شهر عزیزی توقف داشت از تصمیمی که باردوی اول رسید
بود آنها هم حصه گرفتند . حتی بعضی شان از خنکی و گرسنگی هلاک و برخی هم در ته
تبع افغانها جان دادند و باقیمانده اسیر گردیدند چنانچه اسیرها را چندماه نگه
کرده بعد از آن بکابل فرستاده در کابل اسیر های مذکور را محمد اکبر خان
بملاطفت استقبال نموده با کرام و عزت برای آن ها جای داده همه را تعمیر یا تینجر
جمع شدند . بعد از آن محمد اکبر خان به صاحبان انگلیس شمشیر های شان را پس
داده و هم بعضی را به بخشش طلا نوازش نموده با زنهای و اطفال ملاطفت
فرمودند .

قتل شاه شجاع

درین بین شجاع الدوله خان بارکراخی شاه شجاع را بقتل رسانیده بکهرج و مرج مدعی در افغانها تولید گردیده با حزاب و تفرقه ها و منازعه ها دچار آمده جمعیت شان پراکنده و مملکت را خوانین در بین خود تقسیم نمودند محمد اکبر خان در بیرون شهر ترقیبات عسکری گرفته و (فتح جنگ) پسر شاه شجاع هم بآن شامل شد

آمدن اردوی انگلیس بکابل

در آشنای این فتنه ها اردوی انگلیس که در مستان در قندهار محصور بود بدکابل آمده بعضی قوای امدادیه دیگری بآن ها پیوست درین وقت اولاً در مابین لشکر انگلیس و سردار محمد اکبر خان بعضی منازعات رخ داد ولی در نتیجه مسئله به مصالحه انجامید محمد اکبر خان اسیران انگلیس زارها داد و جنرال (بولوک) بر فرستادن امیر دوست محمد خان و عائله او تا خاک افغانستان متعهد گردید و قناً که عساکر انگلیس نشست و تفرقه افغانها را ملاحظه نمودند و نیز دانستند که فائدیکه آن رها برای مقاومت و جنگ و فعالیت سوق دهد درین وقت در بین شان وجود ندارد بنا بران دست تطاول را دران بلاد دراز نموده چهار چته شهر کابل را که از زمان اورنگ زیب تیموری در انجا وجود دارد برای چوکی های بیابانی که طول آن به ۶۰۰ قدم و عرض آن ۳۰ قدم بوده و بدیوارهای آن تصاویر لیکو و نقوش مزین مشاهده میشدند بگناه اینکه افغانها دران جافتش وزیر مختار انگلیس (سرو لیم مکنا تن) را آویخته اند آن را آتش زدند و بر قریه استا الف چیاو برده مجروحین و زن ها و اطفال و کفای را کجا کجا یافتند قتل عام نمودند (درین فرصت محمد اکبر خان و تابعین او بکو ها بالا شدند) بعد از آنکه بزعم خود عساکر انگلیس از افغانها انتقام گرفتند بصورت فوری از خوف انتقام و جمع آوری افغانها بطرف هند کوچیده و فرار نمودند

والحاصل طمع سلطنت شاه شجاع را به کاش قیر خودش وادار ساخت و حرس
و شغف فرما فرمائی در بلاد افغان انگلیس ها را به این درجه رسانید که خانه های خود
را قیر های خویش بسازند.

اگر چه افغانها مجروحین وزن ها و اطفال انگلیس ها را سیاحت نمودند
بالمقابل انگلیس ها مریض ها و زخمی ها و وزن ها و اطفال قریه استالاف را قتل عام
کردند تا با نظار عالم ظاهر شود که شهامت افغان ها تیکه در کوه ها و دشت ها
زندگانی بسر میبرند و از تعلیم و تربیه و نعمت علم و معارف هم محروم میباشند
باسجایای مدنی انگلیس تاجه اندازه متفاوت و متمایز است ؟

رهائی امیر دوست محمد خان از قید انگلیس

و قتیکه امیر دوست محمد خان را انگلیس ها را داده وارد کابل شد
متعاقباً بر جلال آباد و ولایت کابل و مصافات آن استیلا نمود اما کسندل خان
برادر امیر دوست محمد خان (که سابق بیان کردیم) بسا برادران خود
به ایران پناه گزین بوده زمانیکه از تخلیه انگلیس ها نسبت به قندهار واقف شدند
به معات شاه ایران یک اردوی مختصری تشکیل داده بقندهار آمد در قندهار
بعد از مناقشات اندکی که مابین او و بعضی سدوزائیها واقع شد قندهار را تصرف
نموده نفوذ او در قندهار قائم گردید بعد از آن در مابین او و امیر دوست محمد خان
محاربات واقع شد که در تمام آن ها غلبه بجانب امیر دوست محمد خان بود
و بر هرات هم لشکر کشی کرد اما تا کام شده و افسر رجعت نمود .

هجوم رنجیت سنگه

پس از چند سال سلطنت امیر دوست محمد خان رنجیت سنگه بر قشون پشاور هجوم
آورده جنگیکه در مابین هر دو لشکر چند بار واقع گردید بطور (سجال) بود (یعنی
هر واحد از متخاصمین گاه غالب گاه مغلوب می شدند) و قتیکه زمان محاربه بطول

انجامید و تعداد مقتولین زیاد گردید و انگلیس ها ملاحظه نمودند که گرفتن شهری مانند
پشاور که کلید پنجاب است در تصرف افغانها دال بر قوه امیر دوست محمد خان و
موجب تر از ل ممالک هندیه انگلیسیه میباشد طوری در مابین شان مصالحه نمود
که شهر مذکور در تصرف رنجیت سنگه باشد و درین مصالحه حکومت انگلیس نه تنها
مدافعه خلل را از بلاد هند در نظر گرفته بود بلکه اراده داشت که بغرض گرفتن
و استیلای پشاور اساس و طریقی گشاده باشد زیرا میدانست که حکومت سکها قسمیکه
رنجیت سنگه تشکیل داده بود اساس ندارد و بیک نمونه واهیات است چنانچه باندک
فرست بعد از مصالحه بر شهر مذکور حکومت بر طایفه استیلا نمود.

مرگ کندل خان

به تعقیب این وقایع مرگ کندل خان اتفاق افتاد تا اینکه در بین برادرها و پسران
مذکور نزاع افتاده سرانجام کارشان به مقاتله و سفاکی و هرج و مرج انجامیده در
آخر کار امیر دوست محمد خان را در بین خود حکم مقرر گردید پس امیر باقتنون
خود بطرف قندهار رفته هر کدام از ورته کندل خان را بغرض دفع شرارت شان
بمعاشی راضی ساخته خود امیر هم بر قندهار مستولی گردید و به سبب تصرف آن بر غالب بلاد
افغانستان سلطه او تکمیل شد محمد اکرم خان پسر خود را بطرف بلخ فرستاده تا مردمان
آنجا را که در زمان استیلای انگلیس از حکومت افغانی سر برداشته در کار خود مستقل
شده بودند مطیع نماید همان بود که اهالی آن سامان را واپس تحت تسلط آورد
اکنون هم موضعی از بلاد اصلیه افغایه خارج حکم امیر دوست محمد خان نمائندالا
شهر هرات که در تصرف کامران بود.

خاتمه کار سدو زالیها

کامران همان جوان مردیست که مدت بیست ماه با وجود کمی عدد و قلت سامان جری در
مقابل عساکر ایران به نهایت ثبات و معنات و مقاومت مقابله نمود و در انجام کار شهنشاه

برو غالب آمده به معسکرات مشغول و یار محمدخان بامی زائی وزیرش اورا آلفیش برد
مقاصد و باز بجهت ساعت تیری خود قرار داده بود با آخره اورا در يك قریه خارج
شهر خفه نموده و بجای او نشست و بعبارة دیگر بمرگ او رسوخ خانواده سدوزائی بکلی
سقوط نمود.

خلاصه آنکه احمد شاه سدوزائی بوسیله شجاعت و تدبیر و عدالت و اقتصاد آنچه را اندوخته
مملکت وسیعی را که تحت تصرف خود آورده بود و اولاد و احفاد او بسبب جبن و حماقت
و ظلم و عیاشی و غلو در شهوة به فنا و ضیاع رسانیده بالاخره چراغ حکمرانی شان خاموش
گردید.

یار محمدخان پیوسته با شاه ایران طرح مکاتبه بخته بواسطه حمایت او هرات را از دست
برد دیگر امراء افغان صیانت می نمود.

(سید محمدخان) پسر یار محمدخان بمعاونت شاه ایران بعد از پدر حکمران هرات گردید
لاکن چون چونکه سید محمد خان بد خلق احمق و ظالم بود اهالی از او ناراضی
گردیده برو شوریدند و شهزاده یوسف سدوزائی بدون مانع وارد هرات گردیده
سید محمد خان را بقتل رسانید.

سقوط هرات از دست ایرانیها

بعد از آن در هرات فتنه های چندی واقع گردیده تا سرالبدین شاه فرصت را
غنیمت شمرده تحت قیادت سلطان مراد میرزا بر شهر هرات قشون کشی نمود
چنانچه بعد از محاربه چند روزه شهر مذکور را مفتوح ساخته ولایت هرات تحت
تصرف ایران درآمد: انگلیس ها از فتح هرات بدست ایرانی ها بسیار بیگانه شهر هرات
را تسلیم در وازه هند میدادند بعبت درآمده جهازات جنگی خود را بخلیج فارس
سوق داده بهند و شهر و جزیره خار قراقرز تهدید تا سرالبدین شاه سدخللیکه
و وقوع آن مهلك ثابت میکرد و دفع انقلابیکه از اشاعت قشون ایرانی بطرف بلاد

افغانی در هند بظهور رسیده بود مواضع فوق را تصرف نمود بعد از مدت یکسال
از این واقعه در بین انگلیس و ایران (بشرط اینکه شاه ایران يك افغان را
بهرات حاکم گذاشته عساکر آنجا هم افغان باشد) مصالحه بوقوع آمده مواضع مذکور
را انگلیس تخلیه نموده با حکومت ایران سپرد و شاه ایران به تصویب انگلیس سلطان
احمد خان پسر کاکا و خسر امیر دوست محمد خان را بر هرات والی مقرر نموده بر مشارالیه
شرط نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران اجرا نماید. با وجود آن خوف انگلیس
بر طرف نکرد بدین بعد از چند سال امیر دوست محمد خان را بر شهر هرات ترغیب
داده متعهد شد که برای امیر و جانشینان او يك رقم کافی سالانه جهت اعاشه
قشون و ساختن استحکامات حربی تسلیم می نماید تا حکومت (افغان يك سد محکمی
در آسیای وسطی بین روسیه و ایران و حکومت هند باشد) پس امیر دوست محمد خان
لشکری آراسته بر هرات هجوم برد و شهر را يك مدت دراز محاصره نمود در
انتهای مهاجمه و مدافعه عساکر طرفین بسد اخل شهر مرگ سلطان احمد خان
اتفاق افتاده بعد از مدت اندک امیر دوست محمد خان هم در معسکر خود فوت نمود
پس رؤسای عساکر به مهاجمه امر داده در اثر مهاجمات متعدده شهر مذکور در
۱۲۸۰ مفتوح گوید.

امیر دوست محمد خان شخص عاقل و متحمل و نرم طبیعت بود و بظلم و احجاف
میل نداشت چنانچه بحسن استمال و سلوک خویش دل های برادران خود را بدست
گرفته تا اینکه باو تابع گردیدند با وجود اینکه در بین برادران او کدائی وجود داشتند
که از و کلا تفر بودند امیر به تدبیر و حکمت خود اساس سلطنت را نهاد و نیز پسران
زیاد داشت که رشید ترین و عاقل ترین آن ها محمد اکبر خان بود (همان
محمد اکبر خانی را که بلافاغانی را از پنجه طمع انگلیس نجات داده بود ولی عهد خود
مقرر نمود ؛ وقتاً که مشارالیه در زمان حیات او فوت شد برادر اعیانی او شیر علی خان

را ولی عهد تعیین نمود زیرا امیر حقوق محمد اکبر خان را که بروی خصوصاً در تمام افغانستان عموماً اثبات نموده بودند نسبت به برادر اورعایت کرد لاکن مشارالیه حقوق دیگر مردمان را رعایت نکرد ملاحظه ضرر هائی را که باین امر مرتب میکرد بد هرگز در نظر نیاورد بعضی برادران کلا نش که باطاعت اوراضی نمیکردیدند بروشور میداد و از انقلاب شان خون ریزی و خرابی مملکت و تاراج اموال مستلزم گردید بلکه امیر دوست محمد خان هم که در حیات خود بهر ولایت یکی از پسران خود را والی گذاشت نهایت خطا ورزیده بود زیرا مملکت افغان مملکت قانونی نیست گو باید ست خود دروازه فتنه و فساد را در بین بلاد کشاده هر کدام زبده طغیان و عصیان قوت و قدرت عطا کرد.

حکومت اعلیحضرت شیر علی خان

زمانیکه امیر در حین محاسره هرات چنانچه بیان کردیم فوت نمود در معسکر او از پسرانش شیر علی خان ولی عهد و محمد اعظم خان و محمد امین خان و محمد اسلم خان حاضر بودند محمد رفیق خان وزیر شیر علی خان که از مائنه علیخان و یک شخص خائن بود بشیر علیخان پیشنهاد نمود که تا برادران تو حکمرا نان مطلق العنان باشند در سوخ تویدون اینکه برادران خود را هم گرفتار نمائی تکمیل نمیکرد خصوصاً کسانی که از شما کلان تر هستند پس این خبر در عوام شائع گردیده برادر اینکه در معسکر وجود داشتند از شنیدن این خبر از معسکر فرار نموده بولایتی که در زمان پدر خود بران حکومت داشتند خود را رسانیدند اما بشیر علیخان وقتیکه از گریختن شان واقف شده بتنظیم شهر هرات عجلت نموده محمد یعقوب خان پسر خود را بران والی گذاشت و خود راه بلخ را پیش گرفته بولایتیکه در عرض راه واقع و همان برادرانش که از معسکر گریخته بر آن ها استیلا نموده بودند هیچ تعرض نکرد تصمیم گرفته بود که محمد افضل خان برادر کلان خود را که در قوه عسکری از تمام برادران

فوقیت دارد و در نزد اهالی پارسوخ تر است فریب بدهد و او را گرفتار کنند.
و قتیکه بحدود بلخ رسید به محمد افضل خان مکتوب نوشت که شما برادر بزرگتر
ما میباشید بر شما لازم است که در اصلاح مملکت و رفع فساد و اتحاد برادران
کوشش نمائید من عهد میکنم که هیچگاه از امر شما تجاوز و از نصیحت شما مخالفت
و از حلقه اطاعت شما خارج نشوم و قتیکه مکتوب او را محمد افضل خان بهمین مضمون
ملاحظه کرد بازی خورده بیای خود نزد شیر علیخان رفت بناءً او را گرفتار ساخت
عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان به بخارا فرار نمود و ولایت بلخ را شیر علیخان
متصرف و فیض محمد خان برادر خود را بر آن والی گذاشته بکابل مراجعه نمود.
بعد از آن اردوئی تشکیل داده بر ریاست محمد رفیق خان وزیر خود به محاربه
محمد اعظم خان در کرم سوق داد محمد اعظم خان در اول واقعه شکست خورد و
بهند فرار نمود.

قتل کا کا و برادر زاده

و قتیکه از کار خود فراغت یافتند ابراهیم خان نام فرزند ضعیف الرای خود را
بشمیر کابل حکمران ساخت و خودش به نفس خود بفرمان گرفتاری برادر حقیقی
(محمد امین خان) بقتلها رفت. محمد امین خان با عساکر قندهاری بمقام قلات
بمدافعه وی برآمده هر دو برادر باهم در آویختند.

در این محاربه محمد علیخان پسر امیر شیر علیخان و محمد امین خان برادر حقیقی
امیر از طرفین کشته شدند.

در اثر این واقعه بر شیر علیخان و سوسه ها مستولی شده و عموم کارهای
حکومت و اداره عسکری را پس پشت انداخته در قندهار گوشه نشین گشت.
چون عبدالرحمن خان از گوشه نشینی و تغییر احوال امیر خیر گشت از بخارا
بطرف بلخ مراجعت کرده بمعاونت فیض محمد خان بعد از جنگ اندک بر بلخ مستولی گشت.

محمد اعظم خان از بد معامله کی انگلیسها ناراض گشته هندوستان را دواع نموده
با عبدالرحمن خان در بلخ ملحق شد .
ازین اتحاد اعتبار شان بلند گشته يك فوج جرار آراسته کرده بشهر کابل
هجوم بردند و قبل از رسیدن لشکر ابراهیم خان پسر شیرعلیخان با عساکر سرداران
مذکور مقابلہ نمودند ابراهیم خان در جنگ با جگہ شکست خورده کابل را
از خوف و بزدلی گذاشته بطرف قندهار گریخته رفت .

حکومت محمد افضل خان

در بنوقت محمد رفیق خان وزیر شیرعلیخان که در کابل بود بکمال پشاشت
با استقبال سرداران از کابل برآمده خود را تسلیم نمود سرداران بسلا متی
و سرور در شهر داخل شدند بعد از آن برای تسخیر جلال آباد يك دسته عسکری
را فرستاده قبیح کردند چون کار بشدت و وخامت انجا مید شیرعلیخان
از خواب غفلت بیدار شده از اثر قتل برادر و پسر اندوه گین گشت و لشکر
تهیه کرده بطرف کابل حرکت کرد چون از غزنی گذشت در مقام شیخ آباد
بمدافعه و سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با يك فوج جرار
مقابل آمدند و آتش جنگ مشتعل گشت در نتیجه محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
غالب آمدند و شیرعلیخان مغلوب گشته بطرف قندهار مراجعت کرد . و محمد اعظم خان
وارد غزنی شد . محمد افضل خان برادر بزرگش را که اینجا اسیر بود از اسارت
رها نموده محمد اعظم خان با سایر عساکر سلامی پادشاهی باو گرفته پادشاهی قبول نمودند .

قتل محمد رفیق خان

وقتی که برای آن ها غلبه حاصل شده بکابل مراجعه نمودند محمد اعظم خان که
ملاحظه نمود محمد رفیق خان در انقلاب و فتنه و انداختن شقاق ما بین خو این کوشش

نمود بناءاً بکيفر خيانت سابقه خودش که در مقابل منافع پادار خود مرتکب شده بود و هم او را ترک کرده اخیراً بازار فساد دست بردار نکردید امر بکشتن و خفه کردن او نمود بعد از آن لشکر خود را محمد اعظم خان جمع کرد بطرف قندهار حرکت نمود و با امیر شیر علیخان در حدود قلات غلجائی ملاقى شده از مصافعه هر دو لشکر مقاتله سختی واقع شده امیر شیر علیخان در واقعه مذکور نهایت درجه شجاعت و بسالت خود را نشان داد اما چون لشکر او بمناسبت شکست های متوالی خوف و بزدلی بران ها غالب بود در مقابل اردوی محمد اعظم خان قاب نیاورده امیر شیر علیخان هم به ترک قندهار مضطر شده جانب هرات رفت و بعد از چند ماه بایک فرقه سوار بطرف بلخ رفته در آنجا بسیار نفری از محاربین افغان و ازبک را با خود گرفته به همراه فیض محمد خان از راکوهستان بر کابل حمله برد و در حدود پنجشیر با عبدالرحمن خان مقابل گردید فیض محمد خان کشته شد گو یا اقبال وادبار و فاق و تفاق و اسباب سكرات مو تش گردید بناءاً شیر علیخان شکست خورده توپهای خود را سرکوها گذاشته خود را به جالاکی در بلخ رسانید از آنجا بهرات رفت چونکه میدانست عبدالرحمن خان او را تعقیب خواهد نمود بعد از این واقعه محمد افضل خان در کابل وفات نمود و محمد افضل خان يك شخص عالم و فاضل جواد بود علم و علما را خیلی دوست داشت و ظلم را بسیار بد میدید

حکومت محمد اعظم خان

بعد از وفاتش برادر اعیانی او امیر محمد اعظم خان جانشین او گردید عبدالرحمن پسر برادر متوفی خود را والی بلخ مقرر نمود محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان مقتول را تحت اثر او گذاشت تا عبدالرحمن خویشتر با طغای ناثره که در آن حدود مابین افغان و ازبک مشتعل گردید بود موافق گردد.

مضرات خودسری

محمد سرور خان پسر خود را والی قندهار مقرر ساخت و نیز عبدالعزیز خان پسر دیگر خود را که عمر او از ۱۶ متجاوز نبود بقوماندانی عسکری قندهار مقرر نمود : این قوماندان جوان را غرور و خودنمایی بجمع آوری قشون مجبور ساخته بدون علم پدرش اردوی خود را بطرف هرات سوق داد و قتیکه بقریه کرشک رسید با محمد یعقوب خان پسر امیر شیر علیخان مصادم گردید : قوماندان جوان قندهار با دوسد نفر پیاده دفعه بر قلب اردوی و خصم هجوم برده تویچی دشمن را کشته توپ آن را استیلا نمود و قتا که لشکر محمد یعقوب خان قطع مدد را از ملاحظه کردند فی الفور او را احاطه نموده دستگیرش نمودند چون خیراسارت قوماندان قندهار به اردوی او رسید بر عایه عادت شرقی خود که از فقدان رئیس خود مشتت میکرد شکست نمودند محمد یعقوب خان بصورت فوری اردوی خود را امر حرکت داده شهر قندهار را بدون مانع در تصرف آورد بعد از آن شیر علیخان قوی دل شده از فتح قندهار در وجودش روح عزم و اراده دمیده شهر قندهار را به محافظت سوارهای جمشیدی و فیروز کوهی گذاشته خودش با محمد یعقوب خان پسر خود و بعد از جمع آوری قوه بطرف کابل حرکت نموده در وادی مقرر که بفاصله شش فرسخ از غزلی واقع است با محمد اعظم خان مقابله شد درین اثنا هر دو عسکر باستحکامات و سنگرها و خندقهای خود اخذ موقع نمودند : زمانیکه محمد اعظم خان از عزم هجوم شیر علیخان واقف گردید به محمد اسمعیل خان خائن خط فرستاده او را با قوه معیت او بگمان اینکه شیر علیخان پدر او را کشته و او را خیلی اهانت نموده بکابل خواست مشارالیه از بلخ با قشون معیت خودش حرکت نموده در حدود کوهستان تازمانیکه هر دو لشکر در دشت مقرر با هم مقابل گردیدند توقف نموده در همین اثنا بر شهر کابل هجوم آورده شهر کابل را با امید اینکه او را شیر علیخان مانند پدرش والی قندهار مقرر نمایند بنام شیر علیخان فتح آن را اعلان نمود و قتیکه این خبر به عسا کر محمد اعظم خان رسید ناامیدی ایشان را فرا گرفته قشور و نفر قهر جمعیت ایشان ظاهر شده و درو حدت آرای آنها تشتت و اختلاف بروی کار آمد.

زیرا خود هارا بین دوار و محصور می دیدند و از رسیدن اذوقه پریشان بودند.
محمد اعظم خان ملاحظه نمود که بر این فوج بزدل و ترس خورده که حواس خود را
باخته اند اعتماد نمودن درست نیست خصوصاً در وقتیکه سواران جمشیدی بر اردو
گاه یورش آوردند و تهاجمات خود را ادامه دادند.

محمد اعظم خان از انجایای خود را کشیده تر در دار عبدالرحمن خان به عزار شریف
پناه برد شیرعلی خان بعد از مفارقت مطولی به کابل وارد گردیده از طرف
اهالی شهر به کمال خورسندی و بشاشت پذیرائی کرده شد.

شیرعلی خان از روی همت عالی و اخلاقی پسندیده و خودداری از ظلم در دل
اهالی محبوبیت داشت پس محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان در تجمع افواج از يك
و افغان مساعدات خود را به سرف رسالیده از راه هزاره جات به غزنی حمله بردند
بعد از جنگ خونینی که بین ایشان بوقوع پیوست محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
هریمت نموده بسوی مشهد فرار شدند در این شکست عبدالرحمن خان از کاکای
خود جدا شده جانب بخارا را فرستاد و قندرا اقامت گاه خود ساخت و تا حال در آنجا است

حکومت اعلی حضرت شیرعلی خان باز دریم

و محمد اعظم خان در حالیکه عازم طهران بود در عرض راه بمقام نیشابور وفات شد
محمد اعظم خان عدل دوست و داناای مدبر بوده لیکن ایجابات وقت او را به جور و ستم
ناچار ساخته بود.

انتخاب او پسر جوان بی تجربه خود را به امور مملکتداری سبب ناکامی
وزوان حکومت او شد لیکن انتصاب او به قوماندانی عسکر قندهار از جهت بی اعتمادی
بر خوابین و سرداران افغان بوده زیرا محمد اعظم خان در دوره ناکامی خود خوی
ناستوده که از سرکردگان افغان مشاهده می نمود

این سرکردگان خیانت را در ذات نمی شمردند از امور بیکه موجب تنگ و عار باشد
دست نمیکشیدند اکثریة ایشان که بعدو فریق جنگی منقسم گردیده بودند ۲۰ بار
مسلک خود را نسبت به جنبه خود تبدیل داده گاهی در يك جنبه و گاهی در جنبه
دیگر درآمده بودند.

محمد اعظم خان عقیده و حدتالو جود داشته به سوفیان از روی مسلک تقلید و اعتقاد مذهبی داشت خلاصه اینکه تا ۱۲۸۵ حکومت افغانستان بر امیر شیر علی خان بدون رقیب جنگ و جدل باقی ماند.

امیر شیر علی خان دعوت حکومت انگلیس را بپذیرفته بمقام انباله هند رفته همان معاهده فریب آمیز دوست محمد خان را که با انگلیس ها عقد نموده بود تجدید نموده با بییمان های که در اصل محض تمویهات داشته میشد موثق ساخت.

عبدالله امیر شیر علی خان از هند و اقدامات در داخل

بعد از آنکه امیر شیر علی خان از هندوستان بوطن خود باز گشت مجدداً سمعیل خان را بنا بر اراضی بسوی هند جلا و وطن گردانید سپس پسر مر دانة خود امیر محمد یعقوب خان را از ولایت عهد خلع نموده عوض او سردار عبداللہ خان پسر خورده سال خورا به ولایت عهد مقرر نمود تا مادرش خورسند گردد (شهبوبیکه چشمه را کور و عقل ها را تیر می سازد بدست) محمد یعقوب خان در ولایت هرات بناء سرکشی گذاشته چندی بعد با عساکر پدر خود جنگیده ظفر یافت پس دعوت پدر را اجابت نموده فرمانبردارانه به کابل وارد گردید امیر بجای اینکه اوراد لداری نماید بغزالدانش نمود با وجود این اقدامات چون ولی عهد جدید فوت نمود آرزو های او بر نرسید.

سال ۱۲۹۵ ر حال کاری دولت انگلیس را او هم و روسا پس فرا گرفته سفارت روسیه را در افغانستان خسار چشم خود می دانست چند نفر مهندس را با یک هزار سوار و نیزه د امیر افغانستان فرستاد از یزیر فتن این سفارت انکار آورد زیرا یولیکه از سالها به حکومت افغانستان می دادند بی موجب قطع نموده بود.

انگلیس ها از این خود داری و منع حکومت افغانستان بر آشفته عساکر خود را تنظیم داده جانب افغانستان متجاوزانه سوق داد.

فصل چهارم

در بیان قبائل متعدد که در افغانستان سکونت دارند و اخلاق و عادات و مذاهب
و توضیح طرز حکومت ایشان
اخلاق حماسی افغانها

عنصر غالب ملت افغان از روی تعداد قوم پښتون است که در حصص جنوب
و شرق جنوبی سکونت پذیر اند

جذبه هجوم و اقدام، غریزه انتقام، و شجاعت و حماست در محاربات و تهور
در مخاصمات و منازعات که به کوچکترین سببها بوجود می آید خاصه جبلی
و طبعی ایشان میباشد.

هیکل های باصلابت ایشان که باچین های جبین توأم گردند قوای جسمانی
و شوکت حماسی آنها را اثر جمعی مینمایند.

با وجود عمومیت این احساسات و جذبات در افراد در بین شان چهره های بشاش پیدا
میشود در بعضی معاملات کمال بردباری و شکیبائی دارند باز هم در شتی زبان پښتو
و کلفتی آوازه های آنها به سختی مزاج شان گواهی میدهند.

چور و چپار و هیجانات را دوست داشته از جهت همین ملکات که نمایند
شجاعت و مردانگی میباشد به غزوات و محاربات عشق آرئی دارند.

ترتیبات قشونی

از صد ها سال به این طرف چون در طبایع آنها دلاوری و میل طبیعی بسوی
محاربات جا گرفته است لهذا عموم رجال افغان همچو نظام تربیت یافته عالم طبعاً

نریه عسکری را فراموش کرده اند در تشکیلات عسکری این قوم منصبداران عالی رتبه
و ضابطان کوچک وجود دارند.

در درستی صفوف و قطارهای سپاه و استحکامات حربی و تعبیه های فوجی
اهتمام تام میورزند ضابطان عسکری در هنگام سؤقیات جنگی از قطارهای عسکری
پیش پیش به قیادت عساکر قدم میزنند زمانی که امر هجوم داده میشود و محاربین
داخل خط آتش گردیده در سنگرها و مورچه ها موقع خود را اشتغال می نمایند
و امر آتش داده شود ضابطان از خط آتش برآمده به ساحه عمومی میدان جنگ فرود
می آیند و ضابطان نسبت به امر اهل و حرکت از راست به چپ و از چپ به راست و سوق
دادن و توقف دادن و ترتیب تهاجمات و اقدامات قطعات عسکری مصروف میگردانند علاوه
بر اجراءات فوق در میدان جنگ نسبت به تکفین و تجهیز و تدفین کشته گان
محاربه سدور اوامر و نواهی از وظائف منصبداران بشمار می آید تا از توهین
دشمن محفوظ بمانند و نعلشان بدست دشمن نیفتد.

مجازات فرار از جنگ

فرار از جنگ را افغانها بجای بدمی بینند که فراری را سزای قتل میدهند
و در حال گریز اگر کسی از دست دشمن کشته شد نعلش او را کور کردند
هرگز روا نمیدانند و اگر گریزی از دشمن سر به سلامت برد او را اعدام مینمایند
در وقت محاربه افغان در اسفهان يك نفر سپاهی را ضابطی دید که از خط آتش رجعت
قهقری مینمود ضابط با اعدامش اقدام نمود ' سپاهی دست راست خود را از آستین
بیرون کرده نشان داد که دستم در محاربه قطع شده نمیتوانم اسلحه را استعمال نمایم
ضابط افغان از اعدام او صرف نظر نمود اما رجعتش را نه بستید و گفت ای نامرد!
پس بگرد و جنگ بنما! اگر دست راست بریده شد دست چپ داری! اگر

آلهم بریده شد پس دندانهای گوشت دشمن را بدندان یکن و تاقس پسین بادشمن
مصروف کار زار یاش .

اطاعت و فرمانبرداری

سر بازان عسکر افغانی در اقتیاد و فرمان برداری به آمر ما فوق بحسبی
راستکار اند که مانند ایشان * در هیچ يك عسکری از عساکر سلاطین متمدنه
اطاعت و فرمان برداری دیده نشده به حالیکه در دشت ها و بیابان ها کوه ها و جنگل
ها فوج افغان پراکنده گردیده بکعبکه میشو ند چون دعوت منصبدار را می شنوند
به کمال شتاب دویده دویده بدورضا بطان و قوماندان خویش فراهم میکردند .

همچنان در حالت محصنه اگر خوراک پیدا شود ولی امر قوماندان به احضار
اوشان صادر گردد فی الحال خوراک را گذاشته به تعمیل امر حاضر میکردند .

حسن اطاعت عسکر افغان بحدی است که در وقت تسخیر کدام شهر یر نزوت
اگر امر خود داری از چور و تاراج از طرف قائد قوج برسد فوری از بغما و چپاول
خود داری می نمایند در این حال اگر زنهای تاج های مرصع و جیفه های دانه نشان
و ابراق های طلائی و جواهرات بیش بها از پیش روی شان گشت و گذار نمایند اصلا به آن
الفاظ نمی نمایند و ذره زحمت به راحت احدی از مقتو حین نمی رسانند .

میکویند در وقت جلوس شاه اشرف در اصفهان بین دو طائفه افغان نزاع تولید
کردید و خصومت شان بمقتضای انجمن دکانداران شهر دکانها را بسته کرده از
خوف مرگ هرج و مرج بخانه ها مراجعت نمودند از حضور شاه اشرف اعلان صادر
کردید که دکانها را بکشایند در اثناء هرج و مرج مقتضای اگر مال کسی تلف شد
تاوان آنرا شاه می پردازد محاربه مذکور چند روز متوالی در شهر جریان داشت
لیکن به احدی از اهالی اصفهان کوچکترین زیان جانی و مالی نه رسید .

فنون حربی

عموم افراد افغان در تیراندازی، شمشیر بازی، نشان زنی و نیزه زنی کمال مهارت دارند و سواری میل و نشاط مفرط دارند. بعد از عمومیت آلات ناریه در استعمال توپ و تفنگ و غیره آلات ناریه لیاقت خوبی حاصل کرده اند از عصر امیر دوست محمد خان ترتیبات و تزیینات عسکری در افغانستان با اصول تازه عصری آغاز میشود از نقطه نظر عملی و علمی تمام افغانها با استعمال آلات جدید مهارت خوبی دارند تعداد نظام تربیت یافته فوج عصری امیر دوست محمد خان به شصت هزار بالغ بود.

رفاهیت و معاش

با وجود که تمام طبقات ملت افغان بسوی تمدن مائل اند و به رفاهیت تمدن مرفه اند مثل پشتونهای ولایات قندهار، غزنین، جلال آباد اما بعضی صحرا نشینان در ملت افغان پیدا میشوند که راه آسایش و حیات ترف را تا حال نه پیموده زندگی ساده و بسیط دارند در شتی در لباس و سادگی در خوراک عادت گرفته به کمترین لذات حیات قانع می باشند حتی اینکه چون گوسفند را میکشند، پشم گوسفند را توسط آب گرم کنند و به آتش گرفته پوست از موها صاف کرده به نطفات و سفائی شسته پوست سفید آنرا با گوشت پارچه پارچه کرده خشک ساخته ذخیره می سازند (۱) نان را بالای زمین سردستر خسوان می چینند و بسودن قاشق و بنجه و میزها به زمین متفقا نه بسدست می خورند به نطفات و سفائی می کنند به سفائی و نطفات خانه ها و اطباق ها و شهرها اعتنا نمی نمایند از این جهت اکثر شهرها از فضاها خالی نمی باشند و در قشله های عسکری لاش های حیوانات دیده میشود و به دور کردن آن زحمت نمی کشند

(۱) و این گوشت خشک را الاندی میگویند (۲) از زمان اعلیحضرت شیرعلی خان مسئله نطفات در عسکر و بعد از محاربه دوم افغان و انگلیس سفائی شهرها از وظایف کونوالی و بعد از آن از وظایف بلدی تحت اعتماد است.

وصحراء نشینان پوشاك درشت می پوشند در کوهستانی ها رجالی بیدامیشوند (۱)
که بعد از خوراك دست هارا به ریش خود و دستر خوان می مالند و به آب نمی شویند
و اشخاصی در این کوهستانی ها دیده میشوند که اگر لباس نو بپوشند به آن
اهمیت نمیدهند بعضی ها بحدی غلو می نمایند که آستین را قصداً به روغن چرب
نگاه میدارند تا قانسته شود که در خانه آنها روغن بحدی زیاد صرف میشود که
به لباس او هم سرایت می نماید و یا اینکه به لباس اعتناء ندارند و کوچی ها و دیهانی
ها لباس را در مدتها آتش نمی کنند

سازگی و مساوات

خوانین ملکی * و منصبداران نظامی افغان در مجالس خویش بر کرسی ها و میزها
نمی نشینند مجالس خود را به قالین های ایرانی فرش می نمایند و تمد های
وملنی را نیز برای فرش استعمال می نمایند و همچو امراء و روسا اقوام دیگر تظاهر
جاء و جلال را در محضر غربانی پسندند با ملازمین خود و غرباء یکجا نان
می خورند و از شمولیت ارشان استکاف ندارند.

لباس صحراء نشینان

بادیه نشین ها لباس رابه وضعیت عجیبی برش می پوشند کوشخی نام لباسی که از

(۱) مثلاً که در شرق اروپا و محوم بلاد دیارهایان حال بد او را تشافعی میباشد است این چنین کوه نشینان در افغان
نشان نیز پیدا میشوند در پی بروائی از تظاهر لباس اعتناء خود را نشان میدهند از این نقطه نظر که این اشیاء به نزد
مردان اهمیت ندارد و بکار مردان شجاعت و کسار از است آرایش و زیبائی از خصائص زنانه میباشد و در عدم
ازاله جرمی تظاهرات در صورت عدم اعتناء و مظاهر مسرت در صریقات منزل مد نظر داشته می باشند.
خلاصه اینکه کوهستانی تظاهرات خرمی و مالی را دوست دارند و اعتناء از غیر وانگاه
به نفس رانی پسندند سازگی لباس و خوراك را خوش دارند در افغانها ضرب المثل است که (چنگک
به پوسله کبزی او تنگ به غله کبزی) چنگک و تنگ از مفاخر افغان است برای این امر سازگی
خوراك و لباس و مظاهر ثروت و بی مالائی به امور تعیش لازم است موافق عقول و است
لال عتدی کوهستانی خود به آن رفتار دارند (مترجم)

نمد می سازند که آستین های دراز آن مثل خرطوم های فیل به زمین سرازیر می باشد و صدره نام يك لباس دیگر از این نوع است که قد آن تار آنها و آستین های آن کوتاه می باشند. شهری ها کرمی ها و بالابوش ها را از بز که می سازند که دارای آستین های تنگ می باشند و چین ها را از یارچه های رنگدار چیت می دو زنند.

یوستین های زمستانی از پوست بره های وطنی می سازند و این پوست ها را طوری بخوبی آتش میدهند که درز می مانند ابریشم معلوم میشود باز این پوست ها را رنگ زرد روشن داده حواشی آنرا ابریشم کازی می نمایند بعد مثل چین های دراز دامنه دار برش می نمایند یوستینچه های غریب کاران تابه آرنج دست آستین دار می باشند و قد آن ها تابه زانو می رسند.

یوستین های طبقات اوسط و ارباب صنعت دارای قد دراز و آستین های کشال و تنگ می باشد و یوستین گفته میشود

امراء و خوانین از ابره کشمیری و کرک چین های می سازند و یوستین های سمور و سنجاب را می پوشند و اکثر افغانها لنگی های تیلی را بر می بندند و سردار ها و اکابر شالهای رنگارنگ کشمیری را بر می کنند و اعالی کرسمیر چیلی نامی نمایند و صدر می ها و قمیص های که تا نیمه ساق می رسند با آستین های فراخ می پوشند و اکثر ایشان کمر بند های برادر را به کمر می بندند که از زیر سینه الی رانها می پوشاند این کمر بند ها از یارچه می باشند (۱)

لباس زنهای صحراء نشین

زنهای افغان لباس های دراز می پوشند و سینه بند ها را بحدی قریب پستانها می بندند که پستانها نمودار می گردند و در گوش ها گوشوار های قرمز و بلور و آهن (۱) که در افغانی ملا و سستی و در فارسی لنگی کمر می گویند

و مس بصورت حلقه های کلفت می اندازند

اغلب زنهای کوهستانی موی اسپویره را به يك اندازه معین بریده زیر موی اصلی خویش می بافتند و بر پیشانی همچو گل ها قطار کرده پیوند می نمایند و این را آرایش و زیبایی می دانند در لغت افغانی این را پرکی و در فارسی پیچه پرک میگویند

زنهای قبائل غلجائی موهای پیشانی را به شکل مدور و قرص نما می بافتند و اطراف آن را فروخته بر پیشانی کشال میگذارند و این موها به درازی از حدود ابروها گذشته تا به پیشانی میرسد و عرض آن باستقامت پیشانی تاشقیقه ها می باشد این احاطه موی همچو برقع سیاه مسدود چهره را احاطه می نماید

حفظ شرف ابناء بشر در افغان

افغانها بیع بندی های را جائز نمیدانند اگر چه غیر مسلم باشند و غریبان و مسافران را قدر دانی مینمایند و دزدی را غالباً بد میدانند اگر چه به چور و تاراج فخر مینمایند. از این مسئله پیرا ندارند که مابین چور و دزدی فرقی نیست الا اینکه تفاوت ضعف و قوت است چون اخلاق بدوبت در ایشان متمکن اند از آن روم نکرانی که نتایج ترقه مینمایند در آنها کمتر دیده می شوند و از جهت استیلا فقر اغلب شان از طمع خالی نمینمایند.

حجاب

نسوان افغانها در شهرها و روستاها خود را پوشانده ستر مینمایند و در قرا و صحرا روی برهنه می گردند و با مردان آمیزش دارند و در مصافحه همه ایشان دست های مردان همدگر را میگیرند و در محافل خوشی بصورت دایره رقص مینمایند و گاهی مردان افراداً در حیلها و اعیاد به صورت دایره رقص مینمایند. و این رقص را در عرف خود آئین میگویند.

کسب و معیشت افغان‌های ده‌نشین

اغلب صحرائنشینان و کوهستانی‌های افغان به مال‌داری گذاره می‌نمایند برخی از ایشان زراعت یشه می‌باشند و تجارت کمتر می‌کنند مگر تجار لو‌هالری (او حالری) و به اصول عجیب تجارت دارند این‌ها مال‌التجاره خود را بر شترها بار کرده تا حدود چین و سایر بلاد و الماسول می‌رسانند و در اقطار هند گشت و گذار می‌نمایند این قبیله از دیگر افغانه در پوشاک امتیاز کلی دارند مثل ارناؤدها و آذر یا بجائی‌ها قبا‌های طرز معینی می‌پوشند دستارهای چهار گوشه که دارای گوشه‌های متقابل می‌باشند بر سر می‌نمایند قباها در حد و دسینه تنگ و در کمر چین‌دار و در دامن فراخ و کشاده می‌باشند عموم افغانهای غیر لو‌حالری تجارت کمتر می‌نمایند مگر اهالی قندهار که نسبت به برادران دیگر خویش اضافه تر میل تجارت دارند خصوصاً طلبه علوم در قندهار از تجارت حظ وافر دارند اهالی قریه جات و شهر نشین به زراعت و فلاح و سبزی‌کناری مشغول می‌باشند به صنایع کمتر تمایل دارند کسارهای صنعتی از قبیل آهنگری و نجاری و بافندگی و امثالهم در ایشان خیلی کم است.

مذهب

سائر افغانها سنی حنفی المذهب اند، مردوزند هائی و صحرائنشین مانند روزه و نماز اند الا قبیله توری که در تشیع بحدی توغل دارند که با همسایه‌های سنی خویش مصروف بیکساری باشند از نماز و روزه غافل مگر به مائمه امام حسین (رض) درده اول محرم اهتمام می‌ورزند پشت و شاه برهنه به زنجیرهای زلفند در برخی از قبیله کاکر (که در حواشی ایران اند) با جودیکه مسلمانان را اصول مزدکی دیده میشود

مزدک

در زمان قباد شاه ایران مزدک نامی دعوی نبوت کرد شاه ایران و چهل

هزار ایرانی متا بعتا و نمودند مزدك از روی شرع خویش زن و مال را از ملکیت شخصی خارج ساخته حقوق مشترک جامعه قرار داد و علت این را چنان ظاهر میکرد که زن و مال موجبات شقاق و نفاق المذاکر ملکیت آن از افراد سلب شد جنگ و نزاع از بین مرتفع خواهند گردید امن و آسایش عمومی وی کما خواهند آمد چون قباد و قات کرد تخت کبان را نوشیر و آن متصرف گردید بزر جمهر وزیر به شاه مشور داد که حکومت بدون مال و نسب قوام نمی پذیرد و این شارع جدید می خواهد که هر دو را محو سازد تا اساس حکومت از روی زمین برداشته شود.

نوشیر و آن برای استیصال او تدبیری اندیشیده مزدك را نیز خود خواسته گفت که می خواهم بابت شرع شما باشم زیرا خوش آمده که اصول شرع شما را شایع کنم ولی خوف اهالی را متکبرم گردیده است اگر جمعیت خود را در یک مجلس بمن معرفی نمودید باعث دل بسته گی و موجب قوت الظهور من خواهد گردید مزدك سائر اتباع خود را در یک محفل بحضور پادشاه حاضر آورد شاه با عمام شان حکم صادر نمود سه نفر از اتباع او فرار شده و باقی همه کی تعقیب واقع در آن سه نفر بنکفر زن مزدك هم بود نظام الملک در تاریخ خود نگاشته که اباحین ایران از اتباع مزدك اند و اصول مزدکی را از آن سه نفر آموخته اند که از دم شمشیر نوشیر و آن نجات یافته بودند.

خوارج

درا اهالی خوست و کرم بعض عادات خوارج دیده می شوند و ایشان مجسمه ها را تیار کرده در غره محرم زیر زمین دفن می نمایند و روز عاشورا از زمین کشیده با اهلپله و شاد مانی گردن مجسمه را می شکافند این فرقه از ختنه نقرت می نمایند (۱)

(۱) یکی از علل شورشی که در اواسط حکومت سراجی در جنوبی بوقوع میساخته و بدست بابرکت اعلیحضرت شهبدرقع کرده شده مسئله ختنه بوده است این علاوه بر عوامل سوء ازاده است که در کتاب نادراققان مشرح ذکر گردیده بواسطه توهم داخل شدن زهر در جراحت ختنه و ساقه نایاک از ختنه خود داری میکردند و حاکم میخواست که آن را درین ایشان اجرا نماید لذا مردم شوریدند.

و اگر چه اثری از این عادات در زمان حاضر وجود ندارد لیکن گمان میرود که در زمان خلافت بنی عباس که خوارج باین نواحی پناه آورده بود نواز اولادشان تا عصر مؤلف وجود داشتند.

دوا داری و احساسات ملی

افغانها باشند تعصب دینی مذهبی و جنسی در حقوق کسی معارض نمی شوند اگر شیعی یا غیر مسلم مراسم دینی و مذهبی خویش را در ملک ایشان اجراء نمایند پروا نمیکنند - از نبل مراتب عالیة در حکومت خویش یا کسی مزاحم نمی شوند از این رو در حکومت افغانی شیعی ها بمناسب عالیة مقرر میکردند هر افغان گمان میکند که اشرف ترین اقوام قوم افغان است اگر چه فقیر باشد و اسلام خالص را بدون عرب و افغان در دیگران یقین ندارند

هر قبیله که ارادة اجرای يك امر مهم را می نماید از اكا برو خوانین و امراء و سرکرده گان جرگه (مجلس موقتی مشوره) تشکیل میدهند و در جرگه از او شان رأی می گیرند.

چون یکی از افراد قبایل را فرد قبیله دیگری بکشد هر فرد از قبیله مقتول قتل یکنفر از قبیله قاتل را بر خود لازم میداند و بقصاص گرفتن حکومت قناعت نمی نمایند و از قصاص گیری بشخص خود نمیکذرنند اگر چه سالها بگذرد (۱) الا اینکه بایشان پناه به برند هم چنان دو خاندان مقاتل با هم انتقام میگیرند

در افغانها مثال مشهور است بنحون سل کالایس یلار او گاته خلغو او ویل چه یرمه می او کره یعنی حس انتقام در افغانها بعدی زیاد است که انتقام بعد از صد سال برایش بسیار معجل معلوم می شود.

افغانها پناه گریزان را حمایت نموده به خون ها و مال های خود از او معاونت و
توجه مینمایند. اهالی قرا و دهاتیها با شمشیر ها و اسلحه های خور و خور دیگر که عرفاً
سیلاوه (چاره) و خنجر ها و تفنگ ها و تفنگچه ها شهرت دارند میگردند و غالباً
تفنگ های اهالی کوهستان یلته نمی باشند محاربات در بین قبائل و عائلات
شان اهل نمی شود چنانچه بسیار واقع شده که پدر پسر و برادر را قتل کرده اند.
در بین دو قبیله دشمن صلاحیت بجز خویشی (رشته نکاح) صورت نداشت و اکثر
ساکین کوه ها و دشت ها به پادشاه بدون قوه جبر به اطاعت نداشتند بلکه همیشه
منتظر فرصت بوده میخواستند کدام وقت شلاق شاهی از گردن شان رفع شود (جذب
حریت در افغانها بعدیست که مالیات را خلاف حریت میدادند یا اینکه حکومت
عصر های سابق بطور استبداد گذارده می نمودند).

غذای افغان

بعضی از قبائل بجواری برخی به اوزن چندی بجمعه قوت خود را
بدست می آرند غالباً نان خویش شان پنیر و گوشت است در فصل زمستان آن ها را یخخته
میکنند نان خود را اکثر بتاوه می یزند در سفر ها سنگ را با آتش حرارت داده
بعد از آن آن را در خمیر گرفته آتش انداخته می یزند و این قسم نان را کاکه میگویند
برخی قبائل مانند قبیله یوسف زائی و اچکزائی بیاز را عریض می یندارند و قتیکه شخص
را روی رادی بدنش داوخته می کنند که مریض را برپا گیرند کدام دانه بیاز مرحت
فرماید شاید مریض ما بآن شفایاب گردد؛ قبیله اچکزئی در بسی اوقات قنایله ها
را تاراج و غارت مینمایند اگر بعد از سعی و کوشش موفق بغارت قنایله شده باشند
به یک دو کلبه بیاز مصالحه مینمایند محمد اعظم خان وقتی که بلاد هندی را ترک کرده
در قبیله یوسف زائی بخانه یکی از خان ها پایان شد خان چالاک بر خواسته

در حالی که بر روی او آثار خوشی ظاهر بود اتفاقاً پیاز را آورده بخدمت محمد اعظم خان
تقدیم نمود (زیرا در دشتهای خشک زندگی دارند) .

میلها

اکثر قبائل و باشندگان دره ها و قریه ها بمیلها و بازی ها مائل اند در روز
های بیکاری دایره نماتن میکنند شمشیر بازی اسپ دوانی می نمایند ساکنان
کو هستانات سرد سیر همچو خوست (یعنی جنوبی) و کرم سفید چهره و ساکنین بلاد
کرم سیر همچو قندهار و جلال آباد گندم رنگ اند .

مراسم ماتم

نسوان ختک در ماتم رویهای خود را ز غفرالی مینمایند بققاق هامی زنند و بناخن
هامی کنند .

عادت افغانهاست که تا ۳ روز پس ماتم دگان مرده ها و مهمانان شان را نان
میدهند این کفاله را همسایگان و قریه جات قریه ادا میکنند و در بعض قبایل
ورنه میست باین امر از مال خود قیام می ورزند .

اعتقادات

افغانها قبور اولیاء را متبرک میدانند و زیارت ایشان می روند در مزارات قربانی
ها و کشتار میکنند بعض قبائل بحدی غلو می نمایند .

که روزی یکی از قبیلۀ افریدی که بدرا هزی و چور و تاراج مشهور اند نزد شخصی
بارادۀ چور کردن نزد او خود را رسانید مسافر عذروالحاج آغاز کرد و خدا و رسول
را شفیع می آورد لیکن از تجاوز افریدی ایمن نمی شد بالاخره خاك ملا یار محمد
(شیخ مشهور) را شفیع آورده نجات خواست افریدی گفت جل جلاله مرا به کفر
رسانیدی راه او را گذاشته رفت . از عوائد جاریه دینی آنها یکی این است که چون

مردی می‌میرد از مال او قبل از تقسیم بیسه و پولی گرفته آنرا بقراء و مساکن
علماء به تمام اسقاط می‌دهند.

علماء

اهالی شهرها و دهات به سوی تحصیل علم میلان خوبی دارند. علوم ادبی از قبیل صرف
و نحو، معانی، بیان، بدیع، واز علوم شرعی اصول، تفسیر، حدیث، واز علوم
عقلیه منطوق، فلسفه، حساب، هیئت هندسه می‌آموزند و بعضی طلبه طب را نیز بران
می‌فرایند برخی از اهالی دهات به تحصیل فقه محض بدون تحصیل عربی استغناء
می‌نمایند و عوام ایشان تازه‌ان ا کمال تحصیل کفالت ارزاق طلبه را بذمه خود
می‌گیرند هر خانه حصه از ماحضر خود را از طرف صبح و شام برای ایشان جدای می‌کنند
طلبه خوردسال به خانه‌ها می‌گردند و حصه معینه طلبه را فراهم می‌نمایند در بعض
حصص مملکت اگر حصه طلبه از بی‌روائی موکل در خانه‌ها بماند صرف نمودن
آن راجائز نمی‌دانند.

تعمد علماء

در بلاد افغانی شئونات علماء بس بزرگ است سلطه تامه روحانی و نفوذ کاملی
در اهالی دارند. تا بحدی که اکابر قوم و بزرگان مملکت و امراء از ایشان می
می‌ترسند زیرا دل‌های عوام بدست ایشان است چون اراده کنند اقوام را به مخالفت
هرایریکه بخواهند بیا نگیرانند می‌توانند اکثریه ایشان از ملاقات امراء خود
داری می‌نمایند باوجودیکه هدایای مردم را می‌پذیرند از تحف امراء خود داری
می‌نمایند و از دیدار در جال حکومت استکبارا یر هیز می‌کنند و اگر حاکم يك منطقه
بدیدن ایشان بناید از طرف ایشان بدیدن حاکم فروتنی به عمل نمی‌آید
به سبب این سلطه چنان مغرانی از ایشان سر می‌زند که به عقل و شرع برابر
نمی‌آید زیرا ایشان وقتی که خلاف خواهشات خود را از مردم می‌بینند به فسق

و کفرشان فتوی میدهند بلکه برخی از ایشان دیگران را در ذات البین خود به غرض
 انحصار ریاست در دست خود نسبت کفر میدهند؛ خصوصاً درین زمان اخیر که مذهب
 و هابیه در هندوستان نشر شد پس هر که سلطه خود را انفاذ میدهند و میخواهند که میدان را
 از اثرات مقابل خود خالی کنند؛ بجانب مقابل خویش برای منقو ساختن او حکم و هایت
 مینمایند؛ حتی که حکام را یا اجرای مجازات بزرگ تکلیف میکنند؛ تا فتوای
 ایشان بر محکوم جریان یابد؛ در قندهار یکی از علماء به کفر شیعه حکم کرد
 دل های اهالی را بمقابل ایشان برافروختانده جنگ را بین شان بروی کار
 آورد خون ریزی های بسیاری دوام کشید؛ و هم چنان در کابل یکی از
 علما بکفر شیعه فتوا داده بود و بد آنجا سب ماء ها بین سنی و شیعه جنگ
 امتداد یافت.

نفوذ مشایخ

بعضی از طبقه علماء به جاده مشیخت روان بوده و برو ساده طریقت و ارشاد
 تیکه می نمایند بمصلای رهنمائی می نشینند این جماعت خاقاها و منازل را برای
 اقامت زائرین و عابرین تهیه نموده وقت بوقت بایشان خوراک میدهند منزلات
 و نفوذ و مقدار مصارف ایشان باندازه هدایا و لذوریست که عقیدت مندان
 به آنها تقدیم میکنند و از ایشان رجالی وجود دارند که بواسطه حسن سلوک و صلاح
 ظاهری در دلهای عوام اثری قوی و نفوذ نامی را تولید می نمایند. و صاحب قام بلند
 و نفوذ کامل میگرددند و از هر طرف هزارها فقر بقصد زیارت او شان وارد میشوند پس عالم
 یا شیخ موسوف نازمان اقامت زائرین طعام و ما یحتاج شانرا تهیه میدارد؛ بطوریکه
 در تمام اوقات مهمان خانه او از نان و آب و البسه سدها فقر مهمان خالی نمیشد.

حکومت مشایخ علماء

بعضی از علما بزرگ حصه از بلاد افغانیه اختیار نموده داشته و از سو به جات

متعلقه خودشان متمتع گردیده متصرفات خود را محافظت و از مهاجمه همسایگان خویش آراحمایت میکنند بلکه گاهی هم بالای همسایگان خود بدلیلی از دلایل دینی هجوم میبرد.

خدمات عسکری آخوند صاحب صوت و ساده گی او در حیات

چنانچه از جمله همین قسم علما (شیخ) عبدالغفور مشهور (باخند صاحب صوت) تسلط بر (صوات و بشیر) بوده و در نزد عموم افغانها بل در هندو بخارا هم معتقد و صاحب نفوذ است.

فقیه مشارالیه و زاهد ریاضت کش و در معیشت زنده گانی خود ساده و درشت پوش ' بجواری و گال و ارزن کوهی و شیریزی کدر کوه ها بذریعه گیاه خود ویردمیشود قوت میبخشد و بحضور او علی الدوام به تعداد زیاد هزار ها نفر از مریدها و بسیار کسانیکه بغرض هجوم و چپاول بر انگلیس ها جمعیت و ترییات گرفته می روند و آخند صاحب صوت توسط ایشان اعلانات و خطوط را در بلاد انتشار می دهد تا بسبب آن اهالی را برای جهاد دعوت نماید پس هزار ها نفر نزد او جمع میشوند و معظم الیه را درین مسلک اتباع سید احمد و هابی که از خوف مسلمانان سنی از هند هجرت نموده به (صوات) و بشیر توطن گرفته اند تأیید و مساعدت مینماید.

آخند صاحب صوت و منع مسکرات

این شیخ یعنی آخند صاحب (صوات) که بحضور شان از زائرین و مسافرین وارد میکردند هر کدام را نظر باحوالیکه و رتبه و زوت و راحت فقریکه و خدا بتعالی اصیب شان گردانیده باشد عزت نموده و با آنها تقرب می جویند چنانچه نزد معتبرین مطابق شان و حیثیت آنها و فقر او و غوان خشک و نیاز تقدیم مینماید.

و قتا که دانست که در اطراف و کناف بلاد افغانیه اوازۀ اعتبار کلام شیخ بلند
میگردید یا تعرض اشغال منصب ارشاد مستعد بود و آماده گئی دارد دفعۀ بوهایت او
حکم مینماید تا در قلوب اهالی نسبت تولید فقرت به او نموده به هیئت و صورت
نهایت فجیع تشهر کرده شود.

تمام علما شرب دخالیات را با تمام اقسام آن مانند علمای بخارا حرام میدانند
لاکن به منع عامه ازان تعرض نمیکنند الا (آخذ صاحب سوات) که مشارالیه
از پیش خود شیخان را باطراف و کناف بلاد افغانیه (۱) احوال مینماید تا مردمان را
از استعمال دخان منع و چلم ها و قلیانهای شان را بدست آرند و بشکنند.

علماء افغان با وجودیکه مذبحه یهود و نصارا میخورند ذبیحه مردمان شیعه را
حرام میدانند گمان میکنند مردمان شیعه مرتد شده اند و ذبیحه مرتد حلال نیست
اما خوردن ذبیحه اهل کتاب شرعاً جواز دارد. (۲)

تمام شان بر شانه های خود جای نمازهای نازل و درشت را بر طبق مواسم
و فصول از برای ادای نمازی بردارند بلکه این عادت عمومی تمام افغانهاست از طرف
تمام آنها در راه دین تعصب خود را ظاهر نموده و بر احکام شریعت و اعتقادات غیرت
می نمایند مگر تسامح و اغماص درین امور اگر در بین شان موجود شود راجع به
مرشد خواهد بود و بس.

طلاب لشکر ها چون احترام عوام را نسبت بخود بسیار قریب بینند لهذا بواسطه غرور
این قوم بر اهالی جور می نمایند 'جنبه' 'جنبه' باقر بونه ها و تفنگچه ها مسلح میگردند
از اهالی چون کمی اهانت به بینند بسر قریه های شان یورش می آرند و تا زمانیکه ناغۀ
توهین طلبه را انگیرند از تجاوزات باز نمی آیند چنین طلبۀ این سمت یابند نماز

(۱) آخذ صاحب سوات برای حفظ یقۀ اسلام در افغانستان خدمات پررنگی نموده
از کوته ال کشمیر در هر قوم جرگه یک نفر مأمون مقرر نموده بود که مدافعه انگیز ها را می نمودند
و اصلاح عوام میکردند (۲) این مسئله را نمیدانم سید که ادیده است آثار آن در وطن وجود ندارد ؟

و روزه نمی باشند (این طبقه را طبقه چت میگویند و طبقه سبقی ماوراء ایشان است
 که باید تحصیل و عمل اند) در بعضی مواسم سال بنام صحبت مجالس تشکیل میدهند
 و هزار ها نفر طلبه را بسمه این صحبت ها دعوت میدهند و اهالی را به تهیه
 خوراک با تکلف برای ایشان مکلف می سازند - يك امر د خوش اندام را لنگی به سر
 می بندند و چوری بدست او میکنند و خطاب پادشاهی را به او داده سرچوکی سدارت
 می نشانند و تا زمانیکه مجلس دوام دارد حکمرانی او جاری می باشد هر کجا بخواهد
 جرم نماید می تواند و هر که را بخواهد بزند زده می تواند هر گاه خواستند که
 مجلس را اختتام دهند وزیر او حاضر میشود و بحضور پادشاه عرض می نماید : " شاه
 برای عسکر تنخواه نه رسید ، بناء شورش و بلوا دارند ، آن امر د خوش قیافه
 نقاب را از روی خود برداشته تصویر ادر کف دست انداخته بطرف مجلس دست
 دراز می نماید اهل مجلس نزدیک میشوند و هر فرد از این تصویر چیزی برداشته
 صرف می نماید و این کتابچه از اختتام مجلس است .

تاجک

از جمله قبائلیکه در بلاد افغانی سکونت دارند یکی قبیله تاجک است که در شهر هرات
 و توابع آن و در شهر کابل و نواحی آن و در شهر غزنی و اطراف آن و در دهات
 بلخ و بین کابل و بلخ و در لغمان و مرکز آن سکونت دارند . این قبیله بسوی
 صنعت و حرفت میلان داشته در کار و کسب کمال جدت دارند در تجارت و تجارت
 آهنگری و معماری و غیره صنایع مصروف بوده در فن زراعت و درخت شالی و تاک
 داری اهتمام تمام میورزند و تجارت دوستانند از جمله ایشان اهالی کوهستان
 کابل اند طبعاً بسوی شرف و فساد جنگ و خون ریزی مائل اند از این جهت جنگ
 و فساد و نزاع و مخاصمات همواره در دهات شان جریان دارد يك دهه با دیگر
 اختلاف داشته می باشند غالب رجال آنجا را مسلح در بر جها نشسته خواهید دید که

۱۷۳

از خوف دشمن یاسبانی می نمایند و ایشان قسمی از خنجر های دراز را حمل می نمایند
 بن قبائل در هدف زدن کمال مهارت دارند کمتر کسی وجود داشته باشد که تیرا به
 هدف نرسد قبيله تاجك در امور منزلی و تنظیم لباس و آرایش و نظامت از افغانها
 دانا تر اند در ذهن و ذکاوت اہم و درایت تیر از ایشان مختار اند ولی نسبت
 با افغانها علم کمتر دارند و در ایشان عالم چندان وجود ندارد عموم قوم تاجك
 سنی حنفی مذهب اند ملوری که در بین ایشان امرا وجود ندارد تعصب مذهبی
 مشاهده میشود کثر شان سفید چهره اند همچو افغانها دستار های طرز مخصوصی
 را به سر می بندند.

هزاره

این قبایل بطرف شمال غربی در کوهستانیکه شمال هرات امتداد دارند سکونت
 پذیر و از سیمای شان استنباط میشود که از جنس منگولاند چشمان ایشان تنک
 و سربالا گچی دارد و بدون چند تار موی که بغزینخ شان می روید ریش ندارند
 خلاصه اینکه در ساختن جمجمه و چهره شان شباهت به چینی ها و تاتاری
 های اصلی دارند بعضی مورخین میگویند که این قبائل از بقایای عساكر چنگیز خان
 می باشند بلکه تاسه صدسال بریان مغولی گفتگو میکردند لیکن کسانیکه زبان شان
 را دور از امواج لغات مغولی بفارسی شنیده باشند با آنکه در جوار تر کانیها
 و از يك ها توطن دارند یقین میکنند که قبل از چنگیز خان بعد از این جا
 سکونت پذیر بودند.

قبائل هزاره حیات درشت خویش را با باداوت معزوج بو حشت میگذرانند
 با این همه صنعت برک با فی ایشان بعدی متری است که مثل آن در اروپا هم
 رخت کمتر دستیاب می گردد

سایر قبایل هزاره قباهای چاکدار می پوشند و بدور آن کمر بندی می بچاوند

آستین های بالا پوشهای شان که از برك میسازند تابه آرنج می باشد و گاهی تابه بند دست نیرمی رسد چین های ابریشمی وخی دربر میکنند دروستان کلاه های گوش پوشك بر میکنند زلفهای شان دائماً دستار می بندند و چین ها همچو رجال به بر میکنند.

قبائل جمشیدی چون غناورین و کمالی و ابدیاق خوش لباس اند جبه های دراز تاشا لنگ با آستین های کوتاه و تنگ می پوشند.

کلاه های پوستی که با باق میگویند بر میکنند در سوار کاری مشهور اند چور و تاراج را دوست دارند هزاره مانند پرادران دیگر نسبی خود به شجاعت و اقدام و تیر اندازی شهرت دارند.

مذهب هزاره

ماورای طائفه شیخ علی جمشیدی تمام هزاره ها شیعی مذهب اند بدون محبت حضرت علی (رض) و بعضی خلفاء دیگر و بیاد داشتن محاسن مائمه در عاشورا و زدن پشت و سینه به زنجیر های آهنی از مسلک شیعت دیگر چیزی یاد ندارند.

با وجودی که تقیه از واجبات مذهب اهل تشیع است لیکن از ایشان اگر پرسیده شود بیرون مذهب خود را ظاهر می سازند و غالباً میگویند که " بنده علی می باشیم " و به عقیده خود اهتمام زیاد دارند.

میگویند که روزی يك سنی مذهب به کنیز هزاره خود مذهب سنت را تکلیف نمود دختر انکار آورده شوهر به تعزیر و سرزنش آغاز نمود دختر بر آشفته گفت سگ شدن برایم از سنی شدن گوارا تر است.

هزاره مرده های خود را تلقین می کنند که نکیر و منکر و قیقه بیابند و امکان علی مولای شما حاضر می شود و آنها را بدر می سازد و کلاه های خود را بر سر قبر مرده پاره کرده می گذارند.

هزاره ها کم استعداد اندیول نقد کمتر دارند لهذا اجناس را به اجناس مبادله می نمایند حکومت از ایشان عوض مالیات نقدی به تعداد نفرین های گیرند اگر در نادیه آن کسی احوال نماید باقیات آن همه جمع میشود .

شرفاء و علویون را بسیار احترام می کنند و اعتبار سید از دیگران به ریاست و کلان کاریست که عند الورود به محافل سلام نمی اندازند عاده الناس را در مجالس دشنام میدهند و اهانت می کنند هزاره ها این اوضاع سادات را تأویل کرده میگویند که سادات شاهان اند و نه شاهان بدون این رفتار دیگری نمی زیبد .

عجیب ترین عادات زنان هزاره این است که در وقت نزاع دو نفر زن به توکل مراجعت می نمایند و هر يك از این دو نفر زن يك يك نفر زنی که به زشت گوئی شهرت داشته باشد به کائنات انتخاب نموده بمیدان بدگوئی می آرند از يك طرف زن و كبله به شوردادن دست یا وایروهای خود آغاز می نمایند و به مقابل و كبله دیگری حرکت می نمایند و دشنام را آغاز میکنند بالمقابل و كبله دیگر هم چنان اوضاع و حرکات را روی کار می آورد و مقابله دشنامی افتتاح می شود و قتیکه یکی از و كبله دشنامی بدهد که و كبله مقابل از جواب عاجز ماند مو كبله او ملزم شناخته می شود و نزاع فیصله می شود .

اگر قبل از اختتام جنگ شام شد یکی از دو و كبله سیدی را بمیدان آورده روی دیگری میگذارد و خودش پشت داده می رود و اعلان التواء جنگ میکند و این سید را قائم مقام خود دانسته می گذارد و ابراز می دارد که محاربه تمام نشده فردا سید خود را برداشته بمقابله می درآید

از يك و تر کمان

هر دو قبیله از نژاد تاتاری اند و زبان ترکی گفتگو می نمایند .
قبیله اول الذکر در بلخ و آخر الذکر در میمنه و هرات سکنی دارند و هر دو قبیله

سنی حنفی مذهب اند از يك ها (به يكي از نواده های چنگيز خان منسوب اند)
غالباً به زراعت و باغبانی و تاکداری و مالداري و درخت داری گذاره می نمایند

لباس ترکمنی

دستار های خورده خورد می بندند و شف آن را بر گوشهای خود شان می آویزند
لبز چین های حریر و غیره را بقماش درشت و پنبه استر میدهند و برکنار های آن قبنه
مانند قبطان می بافند بعض شان سه و چهار از همین قبیل چین های يکي بالای ديگر
می پوشند و در سوار کاری و نیزه بازی مهارت نامه دارند و قنآ که يکی شان
بغرض زیارت دیگری وارد شود دست های خود را بطرف آسمان برداشته فاتحه
میخواند سپس میزبان پارچه نائی بوی تقدیم نموده مهمان آنرا با احترام تمام
برداشته بعد از کورنش و بوسه در جیب میگذارد.

در نوشیدن جای رغبت زیاد دارند و از خوردن گوشت اسب هم خود داری
نمی کنند بعض علماء هم در بین شان پیدا میشود.

اما ترکمانها جبه های برك می پوشند و کلاه پایاق سرمی کشند در تریبیه
اسپان اهتمام و کوشش زیاد مینمایند اسپهای شان از لیل همان اسپان هم می است
که نادر شاه از نجد آورده بود.

غالب این قبیله و حشی و بربری به حالت لغت و تاراج گذاره دارند و بر بلاد
ایران و اطراف هرات چپاولی و اخته مرد ها و زن ها را اسیر می آورند و بنام غلام و کنیز
آن را می فروشند و برای خود دلیل می تراشند که فروش اسیران قبایل شیعه بسببیکه
از دیانت اسلامی خروج نموده اند جایز است بلکه بسیار کسانی را که آنها اسیر می آرند
از طوائف سنی میباشد بعد به ضرب و زدن و داغ بالای همان اسیر ها به شیعه
بودن شان اقرار مینمایند تا که انقبای بخارا از خریدن شان انانورزند حتی اتفاق
افتاده که يك جنبه شان يك عالم سنی را از اطراف هرات اسیر آورده پس

از این خوف که مبادا بگردد او را بزنجیرها بسته نمودند با این زمانیکه وقت نماز
میرسید او راها می نمودند که جماعت را امامت کند و بعد ادای نماز دو باره او را
حبس میکردند و قتیکه عالم ازان ها این رعایه را ملاحظه نمود به ایشان گفت
شما میدانید که من - من میباشم پس بچه وسیله حبس مرا گوارا و بیع مرا جائز
میدانید ؟ در جوابش گفتند که شما از قرآن بیشتر شرف ندارید مثلیکه برای
من هبه قرآن جائز است هم چنان هبه تو هم روا می باشد کلا و حاشا
ترا میفروشم . و الحاصل این دو قبیله بظلم و شرارت موصوف بوده و نهایت شهرت
دارند خصوصاً قبیله آخر الذکر لاکن تعداد آبادی شان در بلاد افغان کم است

سادات

از طوائف موجوده در بلاد افغان یکی طائفه شرفاء (اولاد علی ابن
ابی طالب رض) موسوم بسادات میباشد شیرخی ازین طوائف در پشتک از نواحی
قند هار و بعضی در کشر جلال آباد سکونت دارند ؛ چنانچه شرفاء کشر از عهد
بابر شاه تا امر و زکیراء و عظماء بوده است و افغانها با این طائفه نهایت عقیده
دارند عادات و اخلاق و لباس این طائفه مانند افغانها است .

قرلباش

از ساکنین بلاد افغان طائفه قرلباش است این لفظ ترکی و معنی آن
سر سرخ است با این لقب تمام عساکر شیعه صفوی ها شهرت داشتند
زیرا آنها با هر سلاطین صفویه دشمنی های سرخ میکردند عدده کثیر
شان در کابل و باقی در غزنی و قند هار بود و باش دارند ؛ اصل این طائفه
را نادر شاه از بلاد ایران درین جا آورده بود این طائفه در اداب و صنایع

و اعمال دیوانی مهارت و شهرت دارند بلکه غالب موظفین دربار پادشاهی افغان
ازین طائفه میباشند و اکثر آنها را آن هارا برای تربیت و تعلیم اولاد خود اختیار میکنند؛
و آن ها در ذکاوت و نفاقت و فهمیده گی از اکثر ساکنین بلاد افغانی امتیاز دارند
بشجاعت و جرأت هم موصوف میباشند تمام شان شیعی مذهبانند و همه آنها در دم محرم
برای سوگواری شهادت حسین بن علی (رض) ماتم خانه ها برپا میدارند.

بلوچ

در جنوب قندهار بقرب پشنگ بعضی از طوائف بلوچ وجود دارند این طائفه
در اصل فارسی میباشند از عادات آن ها یکی آنست که موهای سر خود را بسیار دراز
و چرب میکنند چیلی یا می کنند شمشیر را بایند بگردن می اندازند آن ها
بقوت و بسالت معروف و بسرقت و غارت شهرت دارند ضمناً به سخا هم معروف
میباشند از اسلام بجز نام خدا و رسول دیگر چیزی نمی دانند و بعضی حضرت علی را
هم میشناهند و قتیکه یکی آن ها گفته شود ای بلوچ روزی میگیری جواب میدهد
ما بزنبی را ندزدیده ایم بلکه خان ما دزدیده بنده گئی او را زجر آ ۳۰ روز از خوردن
بازداشته هم چنان اگر از نماز پیرسان کنی میگوید خان نماز میخواند وقتی که کسی
یکی از ایشان بر خوردخواه از خود بلوچ باشد یا بیگانه قبل از همه از خان می پرسند
بعد از یک سلسله مر حبا و تحیات زیاد می پرسند که طاقت مرا ملاحظه کرده برای انجام
مقصد هر چه بتوانم بخواب و الحاصل این طائفه در نهایت جهل و وحشت و بربریت
بوده به غفلت قلب معروف میباشند.

یکی از شعبات این طائفه بنام (مری) یاد شده و کنار آنها چورو چیاو فافله ها
بوده رجال آن هارا میکشند و بعد مال آن هارا میگیرند و این عقیده دارند که
نازما بیکه صاحبان مال کشته نشوند مال آنها حلال نمیشد.

۱۷۹

هندو

در بلاد افغانستان مردمان بت پرست هندو هم وجود دارند که نام معابدشان را درم سال میخوانند در خارج شهر کابل هندو سوزانی دارند که به مقتضیات دیانت خودشان جنه مرده های خود را در میدهند و خاکستر آن را انگام کرده بدریای کنگ میفرستند اکثر شان ب مذهب بابا لالک که ما سابقاً ذکر کردیم مطیع میباشند در تجارت و صرافى سرف اوقات می نمایند و از تماس با تابع غیر دین خود شان نهایت اجتناب می ورزند و از دست غیر آب و نان نمی خورند و اشیائی که رجال غیر دینی شان مس کرده می باشند به آن دست نمی زنند.

حکومت افغانی

طرز حکومت افغانی چون حکومت استبدادی مطلق است لکن قدری مشابیهت با حکومت مشروطه دارد زیرا بدوین مشوره رؤسای قبائل انفصال امور مهم ناممکن است این حکومت مرکب است از یک نفر پادشاه که سلطان بلاد است و وزیر که به منزله صدراعظم است و مستوفی الممالک که به منزله ناظر مالیه و داخله حکومت افغانی است و یک کفر خزانه دار که محفظت نقود حکومت افغانیه را می نمایند و یک نفر شاعسی که عرائض مردم را باو میرساند و با اجازه امیر مابین دو مذهب انفصال دعوی نمینماید، و البیان که غالباً از خانه دان شاهی بوده بنام سردار ها ییادی شوند جنرال ها قوماندانان عساکراند بعضی از این قوماندانها از جمله سردار هائی باشند و کوتوالها قوماندان های امنیه میباشند

و در هر شهر یک مستوفی نائب مستوفی الممالک برای تحصیل مالیات حکومت و حواله معاشات مأمورین تحصیل کمرک و دیگر مالیات مسوود میباشند امیر افغان هم چو شاهان شرقی تظاهر جاء و جلال نمی کنند در دیوان حکومت که آن

را در بار مینامند بالای قالین های ایرانی با عیان حکومت خویش بلا امتیازی نشینند
يك متكای زائد در پهلوی پادشاه وجود داشته میباشد حاجب و دربان هیچ
کس را از دربار منع نمی کنند هر کس از اهالی بلا دگر چه بسیار غریب باشد حقد دارد
که شکایت خود را بحضور پادشاه تقدیم کند و با المشافهه با و از بلند بی
پروا و بی حجاب عرض خود را میکند؛ این چنین است حالت رعیت
با وایان و لایات بلی بحضور امیران و کوری والا یعنی اردلیهای مسلح
باشمشیرها و خنجرها آماده اجرای اوامر و نواهی ایستاده میباشند پادشاه
و بر تخت روان می نشیند و بر حوزة های فیل سواری شوالیه و در دربار
پادشاه خالما خان بعنوان قاضی القضاة برای انفصال دعاوی شرعیه می نشیند
و هم چنان با هر والی يك نفر قاضی مقرر میباشد پادشاه و وایان بلکه هیچ کس
در امور شرعیه حق مداخلت ندارد و حکومت افغانی دارای قانون سیاسی نیست
حل عقد و انفصال قضایا و تعیین مجازات و عقاب و جریمه (جرای قندی)
حبس، زند، طرد به فکر امیر موقوف است و سایر وایان با اندازه رتبه خویش کار
میکنند، شك است که این طریقه از غدر و ظلم خالی نمیشد، قطعه قطعه نمودن و دستویا
بریدن در این مملکت کمتر واقع می شود. و به قتل مجرم سیاسی امیر جبراً اقدام کرده
نمی تواند مگر اینکه با کابر قوم متحد الفکر باشد تا در قبیله مجرم بواسطه تعصب و فساد
فته بر پادشاه امیر بایزرگان خانه دان شاهی بسختی پیش می آید افعال شنیعه
چون قتل و کور ساختن و غیره قضایح را برایشان اجرا میدارد زیرا که ایشان
ناسر و معد کار و منتقمی ندارند.

ضبط اموال و امور مالی

اغلباً امیر در وقت غضب و بدگمانی اموال و وزراء را ضبط می نماید و هم چنان سرداران
حکمران در اطراف بالای ملازمین و زیر دست ها این معامله را اجرا میکنند و

ارباب ثروت از تجاران و زارعان نیز برین بلا مبتلا میباشند: امیر از مال
خزانه سلطنتی آزا دانه تصرف مینماید هیچ کس حق مخالفت و مخالفت
ندارد چون حکومت افغانیه پنا بند و اجبات اداری و قوانین
ملکی نیست که آن را به اصلاح مملکت مجبور بسازد ازین رهگذر با اهتمام راهها
و اصلاح سرکها و ممانعت قطاع الطريق و محافظت قافلهها و نگاهداشت راهها اهتمام
نمی ورزند حتی اگر قافله از یک شهر بدیگر شهر میرود تا وقتیکه دسته های
عسکری مسلح به تفنگ ها و شمشیر هادر بین نباشند و آماده حرب و ضرب نکرند ممکن
نیست از یک شهر بشهر دیگری بروند و ازین جهت تجارت درین بلاد کمترست
در بعضی بلاد افغانی محسوب هم مقرر میباشند حکومت افغانیه بحکومت عسکری
شبهت نامه دارد زیرا همه ارباب مناسب ملکی و علمی و همه مستخدمین از وزیر
الی کاتب نزد مردم بنام "میرزا یاد میشوند و نام آنها از قاضی القضاة الی محرر
در دفاتر عسکری قلم بند میباشند معاشات این ها از روی سوارانیکه در روز
جنگ حاضر کرده می توانند معین میگردد: مثلاً برای قاضی القضاة معاش صد
سوار معین است برو فرض است که در روز جنگ صد سوار مسلح حاضر نمایند
و حکومت بر مشایخ قریه ها و قصبه ها رجال جنگی حواله مینماید ملکان سیاهپان
را از جایداد داران و زمین داران باندازه قوه ایشان فراهم مینمایند این فراغی
اشخاص قانون معین عسکری داشته نمیباشند چون سیاهی تحت سلاح باشد شش
روپیه ماهوار بلا خورا که روزانه برای معاش میگیرد و در اجرای آن گاهی
تعطیل رو میدهد و حکومت حق دارد که در وقت جنگ از مردم قریه ها باندازه
کثرت و قلت نفوس شان پیادگان خاصه دار و سواران بنام (او پره سوار)
بگیرد آنها در وقت محاربه مصروف کار بوده و اکثر سواران از مردم جمشیدی
و از یک میباشند

اموال مملکت به دو قسم منقسم میگردد قسم اول مالیت که از زراعت یدیشه گان
و فلاحین حصول میشود این رقم از قبیل زکوة شرعی است .

و قسم دوم مالیت که از دکانداران و کسبه تحصیل می نمایند و جریمه مجرمین
و محصول تجار که از مال وارده باسم گمرک گرفته میشود و هم در آن شامل است .
قبائل کو هستانی هم وقت در نمر دوسر کشی می باشند تحصیل مالیات از ایشان بدون
قوة عسکری دشواری باشد لهذا در وقت حصول مالیات قطعات عسکری به قبائل
اعزام میگرددند .

از جهت توالی قتنه و شورش قبائل میزانیه صحیح واردات حکومت تعیین
نمیشود گمان می کنم از يك و نیم ملیون یوندا صافه و از يك ملیون ۲۵ لك کمتر
واردات حکومت نخواهد بود .

قبیله غلجائی در دره ابدالی ها عوسا یلجاری برای مصارف عسکری بنام سر مرده به
اندازه نفوس قبیله که به سن بلوغ رسیده باشند رقمی را به حکومت می پردازند .

ولایت عهد و توارث پادشاهی

در توارث پادشاهی شرط نیست که خواهمخواه بزرگترین پسران پادشاه توارث
تخت و تاج باشد پادشاه اختیار دارد که در فرزندان خودش هر یکی را سزاوار داند
و لیهب گرداند یا وجود ولایت عهد و توارث حکومت مملکت از اضطراریات حالی
نمی ماند چون طمع و حرص در زمامداری بسا راست مقصدینیکه موقع می یابند از
مداخله باز نمی آیند معاهده دولتی در بین این حکومت و سایر حکومت دیده نمی شود .
این حکومت بسا حکومت هند بر طاقوی معاهده دارد .

زبان رسمی حکومت زبان فارسی است از عادات پادشاهان است که در روزهای
عیدین با موك شاهانه برای ادای نماز می بر آیند .

بعد از ادای نماز فیرتوب ها و نقشک ها بطور شادبانه میشود و سواران بحضور
پادشاه با اسب های خوب مسابقه مینمایند بعد ازین پادشاه در دربار می نشیند
و دستر خوانها هموار میشوند مردم گروه گروه برای نیر يك می آیند .

خاتمه کتاب

(در ذکر اجمال احوال بلاد افغانستان از حیث عمرات و آب
هوا ، زراعت ، صنعت تجارت ، معادن

مملکت افغانستان بسببکه از خط استوا خیلی دور بوده و هم مشتمل بگوهای
بلند و دشت های پست است لذا بحیث عمومی آب و هوای آن در گرمی و سردی
بهم اختلاف دارد و بر حسب نقاط و مواقع و تبدل مواسم و اوقات دارای تغییرات
و تحولاتی میباشد اما آب و هوای آن از بابت پاکیزگی و صفائی خیلی صحت بخش بوده
امراض و بایه که از فساد هوا نشئت میکنند در اینجا بسیار کم حادث میگرددند .

آبادی : شهر ها و قریه جات بجاك مجموعی بیک اسلوب و غالباً از خشت
خام بدون نقش و زینت آباد کرد شده اما شهر کابل دارای بزرگترین عمارات
خشت پخته بوده و از چوبها معماری شده است در بعض حوبلی ها باغچه ها و جویچه
ها و حوضها وجود دارد در کهای داخل شهر و بازار ها و کوچه های آن بدون شهر
قندهار که فراخ و مستقیم میباشد نهایت تنگ و کج و پیچ ساخته شده اند .

مساجد جامع محکم و مزین در زمانهای قدیم در آن بلاد آباد گردیده بودند اما
اکنون بواسطه محاربات و مهاجمات بیهم دشمنان باستثنای حصه اندکی اکثر به
خراب و ویران شده اند مگر جوامعیکه در بین اوقات انجا وجود دارد از متافت
و مضبوطیت و زیبای زینت خالی میباشد .

شهر ها و قصبه ها را دیوارهایی که دارای برجهای طرز قدیم میباشد احاطه نموده
اند اما قابلیت مقاومت آلات حربی را ندارند بلکه برای دفع مهاجمات سواران
فی الجمله سدی شده میتوانند .

بلی هر کدام از شهر هرات و کابل دارای دیوارها میباشد چنانچه شهر هرات بدیوار
کلی طوری احاطه شده که تاثیرات ضربه های آلات تاریه را برداشته میتواند
و شهر کابل در بین کوهها واقع در سر کوهها بر جها و استحکامات ساخته شده که بواسطه

۱۸۴

آن تایلک زمان درازی از دشمن مدافعه ممکن است .
 زراعت : زمین های افغانستان قابل اقسام مختلف کشتمندی است که از جویها
 و نهرها آبیاری میگرددند لکن از کثرت فتنه ها و عدم مهارت اهالی در فنون زراعت
 نبودن پل ها و جویچه ها غالب زمین های آن خار مانده دریاها در دشت های
 ربک زار بدو ن فاشد . جریان دارد با وجود آن اهالی آنجا



جلوس ۱۲۹۶

کنندم ' جو ' جوار ' مشک ' با قلی ' نخود ' سبزی جیات و سبزی برگ
 و غیره چیزهاییکه قوام زندگانی شان میباشد زراعت مینمایند همچنان از کاشت
 اندکی پنبه و تنباکو تریاک و دیگر گیاه ها بفرش تجارت خود داری نمیکند
 و در شانیدن و تربیت نمودن درخت ها مانند تاک انگور ' ناک ' زردالو ' شفتالو
 سیب ' بهی ' انار ' بادام ' عناب ' یسته ' توت ' و غیره اشجار دیگر کوشش میکنند :
 اهالی هرات کرم پبله را تربیه مینمایند در جلال آبادی شکر زراعت میشود در بعض

کوه‌های افغانیه جلموز، پسته، انجیر کوهی بکثرت یافت میشود بعبارة دیگر اقسام میوه جات به نهایت جو دت و نژاکت دران مملکت وجود دارد.

این بیا نیز در کیفیت سلطنت افغانها و وضعیت جغرافیائی بلاد شان و طریق زندگی و نظام قبائل آنها ایراد نمودیم.

صنایع

صنایع در بلاد افغان نهایت کم است آنچه از پندره‌های خود بمیراث گرفته اند اجرا نموده بخوبی و بهتری آن نیز همت نمی‌کنند و از انجمله پارچه ابریشمی می‌بافند یکی از صنعت‌های ساده کشمیری در نزدشان به بتو باقی شهرت دارد در کابل از پوستهای بره پوستین می‌سازند در هر ات قالین ها و فرش های اعلی هر رنگ در هزاره برک کرک ساخته میشود. همچنان در کابل و قندهار برخی صنایع جزئی دیگر از قبیل ساختن توپ و تفنگ سیالوه، بیش قبض، کارد، چاقو، تفنگ، شمشیر هم مشاهده میشود.

تجارت

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هندو بخارا و ایران منحصر است صادرات آن بهندوستان پشم و پنبه و هر نوع میوه جات است. بارها بذریعه اشتر حمل میگردد بایران برک، کرک، و پوستین ها قسمی از برای زار صادر میکنند. از کشمیر و امرتسر شالها از بخارا و هند پارچه های پشمی و نخی و سندی، چای، قند، شیشه، ظروف چینی، کاغذ، فولاد، آهن، قلع، سیماب، تخم کرم، دیله، ادویه طبعی و دیگر چیزها از ایران اقمشه و اسلحه وارد میگردد.

معادن: معادن زیادی در افغانستان وجود دارد متأسفانه اهالی آن سامان باستخراج و کار انداختن آن قدره ندارند از آنجمله معدن طلا در قندهار و معدن آهن در خوست و کرم، معدن یاقوت در کابل معدن آهن و گوگرد و باقوت و لا جور در بدخشان یافت میشود. برعلاوه این معادن سرزمین افغان معادن زیاد دیگری رادر اغوش جبال و تلها و وادی‌های خود همچنان مستور و غافل می‌پرورد.

۱۸۶

[نصیحت امیر عبد الرحمن افغان به ولی عهد خود]

فرزند عزیزم! پوشیده میباشد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتوسیردم
میدانم که این حرکت بلاشک از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است
لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجرا آن آنبخیر گردانم
و هم فرصتیکه مملکت را مالک و باریکه سلطنت جلوس نمائی صاحب نجر به
و بلدیت باشی.



جلوس ۱۲۹۷ و فوت ۱۳۱۹ به عمر ۵۸ سالگی

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه تر از رؤسای قبائل افغانستان دانسته از قوه
تو خائف و به بیروی ارأوا فکسار تو مطیع و منقاد باشند.
اکنون من ارا ده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت
بگویم یقین نمائ که بخت مثنی من رفتار نمودی مملکت به آمن و سلامت خواهد بود

۱۸۷

و نیز انطور خطائی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه
دهد و صیای من اینست :

۱: ای فرزند بر تو واجب است که بر مبنای دین شریف خود متمسک بوده
مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منقّب مذهبی تعیین نموده
بواجبات مخصوص آن جداً پابند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا
لظرف عموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی .



خاوس ۱۳۱۹ و فوت ۱۳۳۷

۲: لازم است که بفرمان سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف
مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کمیاپی و نجات بلاد بشروت
موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمیشود و ترقیات
این پایه تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد .

فرزند من! قوم ما تا کنون در ابتدای در جات مدنیت میباشند و افراد شان
بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار محنت و توجه نمیگمارند من از دل خواهشمندم که
بغرض تاسیس مکتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان با موافقت
در بلاد غریبه وجود دارد اقدامات نمائیم لکن امثال هم چه مطالب بلند بمجرد
اراده در اندک زمان میسر نمیکرد زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج
است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامله خود را باین
موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین
فرائض شماست زیرا در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تریه را تولید
نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بکشائی.

۳: چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است آن وقت
بهترین و عاقل ترین و بزرگترین و معتبرترین رجال ملت خواهی بود پس در حسن
گذار و اخلاق ما مورین و منسوبین خود نهایت غور و خوش نموده با رعیت خود
بلطف و محبت پدرانه رویه کنی! تا آنها از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود
یقین کنند زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده و قارت را با نظار
آنها می افزاید. لکن با اجاب با این وضعیت و معامله پدرانه را معمول مدار
تا جسارت و بیباکی آنها اضافه تر نگردد.

۴: بر تو لازم است که کار روائی های اشخاص خود را تقدیر نمائی و هم فضیلت
افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصله
ایشان را بیفزائی تا بخدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر
اقدامات نمایند.

۵: از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه برهیز نموده در غور رسی مظلوم از ظالم
و باز خواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و پاره جگر تو باشد هیچ منایقه

لکنی زیرا باین شیوه دل‌های عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.
۶: اجالب را بدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرستاده و اگر آنها را
بتحصيل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی و بربادی
مملکت خود تمهید می‌گذاری.

۷: طوریکه حکومت برطانیه با من تاکنون با اوضاع مسالمت کارانه و مصالحه آمیز
پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نمالاکن بهر حال نصب العین خود را
باید با منیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸: از نخستین واجباتیکه نفس خود را بآن باید مکلف بنمائی هما ناحمایت
مصالح رعیت باید باشد.

۹: آن موادی که بمسایل سیاسی تعلق میگیرد لازم است که در حل و فصل آن
به وزیر و اعوان خود اعتبار نکرده برمسایل جزوی و کلی آن شخصاً اهتمام و غور نمائی.
۱۰: لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا
بمیدان جنگ یک عسکر قوی را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! نجات عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرصت
استفاده نمود بقیه نمائیم که قشون ما همیشه بیک پیمانه کاملاً مستعد و حاضر باشد.
سپس در اوقات سلم و راحت تزئید آلات جنگ و ذخایر حربی را فرا موش
لکنی زیرا در زمان جنگ قشون تو عند الضرورة تا دو قهوه ذخائر و آلات مکفیة حربی
محتاج بوده و تهیه آن در آن زمان دشوار است.

۱۱: بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجوئی قشون کوشش کنند یعنی عساکر
خود را چنان خیم شوق و سعادت مند نگاه دارند که نسبت به حقوق و دوستی
آنها در موقع لزوم پشت نکرده و بکمال شوق حیات خود را در و قایم شنوات
ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

داشته باش که عسا کر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاش که به آنها داده میشود میفر و شند اگر در اوقات سلم با آنها در رعایه این موضوع مراعات کرده نشود بایام سختی در فروش جانهای خود شان و لوی قیمت کران نرو سنگین تر هم تمام شود با شما بخل خوا هند و و زید : فرزند من بدان بیت المال حکومت ملک و مال ملت است سلطان با امیر در بول بیت المال بدون امانت و محافطت دیگر حقی ندارد هر گاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی صرف مالیکه در نزد امانت گذاشته شده اقدامات نماید در مقابل حقوق ملیون ها اما نت دهند که به امانت داری و صداقت و اعتماد او اعتقاد نموده اند خائن بشمار می رود .
پرواضح است که خائن در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار ندارد و در نزد خداوند تعالی و خلق مبعوض شناخته میشود باید که بیت المال همیشه برومملو باشد زیرا نسبت بدداشتن دیگر چیز ها در قلم بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زود تر و بیشتر ظاهر میگردد .

همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارف غور و خوض نموده آنچه مقدور و ممکن باشد در تولید ثروت بیت المال و وسایل بهتری را اتخاذ نمائی تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربی و وسائل سیاسی و تجاری و صنعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی زیر اعصر و ضرورت انسان را به تمام این امور محتاج می سازد پس باین اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نمائید و دولت و قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی تالیف تتمه ایلیان (۱۳۵۶) بقلم سید جمال الدین افغان در زبان عربی اتمام یافته و الحاق نصیحت نامه امیر عبدالرحمن خان بزبان عربی در وقت طبع بار اول از طرف علی یوسف کر بدلی صاحب امتیاز جریده العلم العثمانی ۱۳۱۸ بعمل آمده (و کتاب را بنام امیر موسوف اهداء نموده است .)

شغل خاندانی سیدعلی و مسقط الرأس او

سید جمال الدین افغان که از احفاد سیدعلی ترمذی پیر بابای بنبری است بمناسبت ترجمه کتاب وسوانح سید جناب پیر بابا اینک ضمیمه کتاب میشود (مترجم) درویزه حکایه می نماید که سیدعلی ترمذی میفرمود : * پدر مشفق فقیر علی نام داشت که اهل دربار مغولی اورا امیر نظر بهادر گفتندی (۱) و پدر کلان من سید احمد نور صاحب علم فضل بوده و اوقات عزیز خود را به درس و تدریس و زهد و ریاضت صرف میفرمود از متاع دنیا و مافیها بیروا بوده الا اینکه نظر مرحمت به این بنده معطوف میداشت و سلسله کبرویه در خاندان ما نسلاً بعد نسل از شیخ نجم الدین کبری تا این وقت جاری آمده و جدا مجد من در وقت وفات خویش بمن عاجز اجازه آن را داده دعا فرمود :

مسکن ما قندز است امیر تیمور کور گمان ما های ایشان میشد پدرم فقیر علی در بار و دربار داری را دوست می داشت و جد امجدم زاهد گوشه نشینی بوده که اوقات عزیز خود را به مشاغل علمی و عبادات خالق می گذشتند

دوره طفولیت

درویزه از سید علی نقل می کند که در هنگام خورد سالی طبیعت من خیلی آزاده بوده از متاع دنیا بی پروا می بودم بنابراین مردم دیوانه نام خیال نموده در خانه هم مرا به این لفظ خطاب میکردند .

بنابر عادت جاریه ارکان خاندان ما اطفال خورد سال خاندانی ها را برای تربیه و دوستی انتخاب می نمودند مرا هیچ کس نه پستیده و میگفتند که این دیوانه است

(۱) امیر تیمور کور گمان در قرن هفتم گذشته و سید ترمذی از قرن دهم است بنابر آن همشیره زاده حقیقی امیر تیمور کور گمان شده نمی تواند ممکن است از احفاد همشیره او شان باشد .

جدا محمدم (سید احمد نور) فرمودند که این دیوانه از آن من باشد من استعداد
این دیوانه را می شناسم بعد ازان عواطف بدری خود را در حق من روز افزون
مبذول میفرمودند .

دوره تحصیل ابتدائی

جدا محمدم مراقبت مراقبت مخصوص بدری گرفته بودند و به نفس نفس خویش
مرادرس میدادند زهائیکه شرح جامی را می خواندم عمر جدیمبارک من خاتمه یافته
در وقت احتضار مرا بحضور انور خویش خواسته فرمودند که از اجزاء
قران کریم تا هر اندازه که یاد داشته باشی به حضورم قرائت نما ۱۱ من سوره
ملك را به حضورشان قرائت نمودم در خاتمه آن فرمودند که دوباره بخوان سه مرتبه
بحضورشان قرائت نمودم در حق من دعا فرموده بیان کردند آن برکاتی که از ثا به من
خداوند روزی گردانیده و یا از طریق سلسله محترمه کبرویه بهما از روی ریاضیت
رسید از خداوند رجاء می کنم که این برکات را بشما هم ارزانی فرماید. (۱)

(۱) در دوره نیکوکاری در صفحه (۱۳۸۵) الی ۸۶ ارشاد می فرماید که شیخ علی در طریقت سلسله کبرویه
شاگرد جد خود سید یوسف نوراست و او شاگرد پدر خود سید احمد نور بخش است و او شاگرد
ابو اسحاق غستانی است و او شاگرد سید علی همدانی (که مرارش در بکتهلی می باشد) و او شاگرد
شیخ محمود فرغانی و او شاگرد علاء الدوله و او شاگرد نورالدین عبدالرحمن نسوانی و او شاگرد
شیخ احمد سرفانی و او شاگرد شیخ مجدالدین بغدادی و او شاگرد سید علی لالا (مد فون غزنین)
و او شاگرد شیخ نجم الدین کبیر (که این سلسله به او منسوب است) و او شاگرد شیخ عماد الدین
یادبوسی و او شاگرد ابوالنجیب وردی و او شاگرد امام احمد غزالی و او شاگرد ابوبکر اساج و او
شاگرد ابوقاسم کرمانی و او شاگرد عثمان مغربی و او شاگرد ابوعلی کاتب و او شاگرد ابوعلی رودباری و او شاگرد
جید بغدادی و او شاگرد سید سقایی و او شاگرد شیخ معروف و او شاگرد موسی رضاء و او شاگرد ابوعلی و او شاگرد
کاه کاه و او شاگرد موسی کاهظم و او شاگرد پدر خود امام یعقوب صادق و او شاگرد پدر خود امام
محمد باقر و او شاگرد پدر خود (زین العابدین) و او از پدر خود امام حسین و او شاگرد
پدر خود حضرت مرتضی و او شاگرد حضرت عثمان و او شاگرد حضرت فاروق و او شاگرد حضرت
ابوبکر و او شاگرد محمدمصلی صلی الله علیه و آله و سلم .

۱۹۳

وقفه تحصیل و آغاز زهد

سیدعلی میفرمود کفتم خور مشفق و مربی محقق من جدا مجدم چون رختا قامت
را ازین جهات فانی بر بست من منفرد ماندم نه از مردم خود داری
و نه به آله اطمینان کرده می توانستم دائم غرق تفکری بودم و خلوت وزهد
را دوست می داشتم اما تفکر در این زهدی مربی و این تقوی بی اساس علمی موجب
گمراهی انسان میکرد مثلیکه فرموده اند .

خیالات نادان خلوت نشین بهم بر بر زنده عاقبت کفر و دین

فتح دهند و نقل سیدعلی از قندوز به هند

ز ما نیکه محمد عا یون یا دشا . را خدا و ند متعال فتح کشور هند روزی
گردا نید پسر مشفق را بیعتاً و تبرکاً با خود به هندوستان برد پدر محترم
مرا لباس درباری پوشانیده با خود به دربار پادشاهی حاضر میکرد لیکن در وجود
من استعداد حیات پر تکلف دربار و آداب حضوری وجود نداشت .
در مواقع لازمه لباس درباری را بکشید . به صحبت علماء داخل
می شدم و تحصیل علم میکردم .

تحصیل و طریقت در هند

روزی از روز ها با ملا زمان خویش به مزار منور شیخ شرف الدین یالی
بتی رفته ملازمان خود را بیرون احاطه مزار استاده کرده منفرداً داخل احاطه
مزار گردیدم همانجا خدا و ند متعال در فکر من این مفکوره را الهام نمود که
از این جاء و جلال مادی صرف نظر نموده اوقات خود را به تحصیل علم صرف
نمایم فی الحال به عملی نمودن آن اقدام کرده از دروازه دیگر مزار برآمدم
و در تجسس مربی می گشتم پدر مشفق نیز در جستجوی من بود و مرا پیدا کرده

اصالح پدرانه فرموده و ترغیبات دلربائی بهمن دادند اما به دل من اثر نمی کرد اخیراً
برای مصارف سفر تقو دی بهمن مرحمت فرمودند عرض نمودم که ای پدر مهربان
دلم از مال دنیوی سیر گشته یول را نمیکرم اما آرزوی دعا دارم که به فرزند خویش
مرحمت فرمائی تا به تحصیل علم کامیاب شوم.

تحصیل علم نزد شیخ سیلونه

در نواحی مانگیور به حلقه درس جناب شیخ سیلونه که مدرس و محقق بوده داخل
شده کافیه را تکرار آو و قافیه و هدایه کتب (فقه) را از جناب ایشان تحصیل کردم تنها
پدر عزیزم پدر بار علاقه داشت با او آجداد تاجد اعجم (سید احمد نور) معروف علم
فضل و زهد و ریاست بودند مرا نیز پدر کلام بر جاده علم و زهد تریه میفرمودند و میل
طبیعی من نیز به این امر اضافه تر بوده پس سخنان استاد محترم خود را گوش میدادم
و هر کلمه که از زبان او می شنیدم از یاد میبرد و هر کرداری که از جناب
ایشان میدیدم مرا بسوی خود جذب می نمود اخیراً عرض نمودم که مرا ازین
طریقت فرمایند فرمودند که این بار گران را بر داشتن و آداب آن را محافظه کردن
یک امر سرسری ندانید در این جاده پر خطر خود سری را گنجشای نیست.

این امر مهم از مشکوٰه بنوی سینه بسینه اقتباس شده به اهل آن انتقال یافته اما
در این هنگام بسی از زنا و فحشاء و ملاخذه در لباس مشیخت داخل شده قرش بدعت را
هموار نموده بر بنو ریای الحاد نشسته بسوی گمراهی و ضلالت مردم را سوق
مینمایند از چنین سالو سان عکاس و گمراهان غذا را خود داری باید نمود
مثلیکه فرموده اند.

مکن با سوفیان خام بناری	که باشد کار خامان خام کای
طریق یخته کساری را ندانند	به خامی میوه باغت فشانند
زاصل خویش آن میوه سر بند	بمائد تا قیامت نارسید

ز کار خام کسی سودی ندارد چو حلوا خام باشد غلت آورد

ایضاً

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
این عالم با عمل و این زاهد با معرفت چون شوق مرا اضافه نمی دید میفرمود که
از جانب مریم برای من اجازه نیست که کسی را اذن بدهم لهذا مرا معذور پنداشته
صرف تعارف مرا بحق مرا خویش امدادی تصور نمائید و بسوی اهل این کار گزائید.

شیخ سالار رومی

شیخ سالار رومی برادر طریقت ویر من است * شیخ بهاء الدین صامت * که
مری می نامند حضرت سالار رومی بوده شعرا را بحضور او شان معرفی می نمایم مرا
بحضور ایشان در مقام اجمیر بایان حسب و نسب من و سفارش مشفقانه استادان معرفی
کردند.

و قتی که حضرت سالار رومی حسب و نسب مرا بر سیدید و از احوال من آگاه شدند
فرمودند که ای سید! سادات سنی لائق مخدومیت اند نه خادمیت اما این امر از راه
خدمت و ریاضت حاصل میشود پس به دمه من خدمت معصای خود را تعیین فرمودند
من این خدمت را به کمال اخلاص انجام می دادم زما آنکه خلوص و صداقت مرا
مشاهده فرمودند به تحصیل تصوف گماشتند و قفاً فوقاً شرح بعض نکات تصوف را
برایم توضیح می نمودند و مشکلات را بصورت خوبی حل میفرمودند لحظه از لحظات
فراق از مری خود را گوارا نمی دیدم اخیراً مرا به طریقت امر فرمودند.

دوره طریقت

طریقت دارای دورهای سه گانه است دوره شهرت دوره کشف و کرامت
دوره رضای محض الله تعالی.

کسانی که به دوره اول و دوم قناعت کمر دند و این امر را معراج خود داشتند
لائق حصول رضاء خداوندی نمی باشند .
دوره اول من آغاز شده و مرجع خاص و عام گردیدم .

حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری

بعضی مردم از من ارا دتمندی را در متابعت شریعت غراء که مرتبه اول تصوف است
آرزو می نمودند مثل حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری که همایون پادشاه اورا
با خود از سرحدیه هندوستان آورده بود اخیراً از این شهرت و علاقه مندی مردم
به ستوه آمده به شیخ خود شکوه بردم که این مردم مرا به عبادت نمی گذارند

اقامت گجرات و توصیه شیخ

حضرت شیخ را خداوند فراست کامل روزی گردانیده بود مرا توصیه فرمودند
که بسوی کو هستان بروید خودم از حضورشان رخصت گرفته به اراده رفتن بسوی
کنهیر روان شدم و فتنه به يك دهی از مصافات گجرات نوی رسیدم کیلاس نامی
که جهت دیدن من متصل در مردم آوازه افگنده و می گفت آن شخصی را که من
در خواب دیده و می گفتم که به این راه خواهد آمد و پیشوای مردم خواهد شد همین
شخص نو وارد است من به این دعوی از و گواه خواستم تا بدانم که این خواب
را قبل از ورود من به حضور کدام شخصی بیان کرده است یا حالا میگوید جمعی
از حاضرین به صدق مقال او گواهی دادند حتی این را نیز گفتند که از حلیه شما نیز
برای مایه قات کرده و از خال پیشانی شما هم ذکر نموده بود و اینکه بوجود
شما آن خواب کاملاً تطبیق می نماید

در وقت شکست همایون از شیر شاه ملاقات سید علی با پدر

مجموع مردم بطرف من زیاد شد مدتی آنجا اقامت نمودم تا که همایون پادشاه از شیر

شاه افغان شکست خورده بالشکر شکست یافته که در تصرف داشت رو بکابل روان بود در این جمله پدر من نیز شامل بوده و در گجرات با او ملاقی شدم نه آغوش شفقت گرفته مراحم زیادی نموده فرمودند که از من سهوی سر زده بود اما جاده آباء واجداد را که علم و ریاضت است شما محافظه نموده اید.

هدیه پدر

پدرم در وقت رخصتی دو همبایی یکی از طلا و دیگری از قره یشم کنذاشته فرمودند که این را به مصرف برسان عرض نمودم ای پدر مهربان به مال حاجت ندارم فرمودند نذر کرده ام تا بر فقراء صرف نمائی ناچار شده به خادم اشاره کردم که آنرا بر دارد و با یکدیگر وداع نمودیم.

سید مصطفی فرزند ارشد سید علی بنبری میفرمود که بعد از زیارت شیخ شرف الدین یاقوتی پدر محترم با جدایم ملاقات نکردم بود و این اولین ملاقات آنها بود او شان میفرمودند بعد از آنکه از مزار جناب شیخ شرف الدین برآمدند اسب و اسلحه را بدست بقالی به حضور پدر خویش تقدیم نمودند گویا پس از فراق این اولین ملاقات آنها دانسته میشد.

پیشو در عسکر افغانان هند

سید علی میفرماید که دلم از بار گران تصوف کمزور شده تاب تحمل آنرا برداشته نمی توانستم باراده ملاقات مربی خود سالار رومی از گجرات اعزام جمعی کردم تا خود را ازین بار طاقت فرسایر هانم چند روز سفر می نمودم و در عرض راه بالشکر شیر شاه افغان که تعاقب همایون پادشاه را میکردند برخوردیم در افغانها درشتی مزاج و بی علمی از دیگر اقوام اضافه تر است لهذا کما بیکه در فارسی گفتگو میکردند او شارادشمن خود میدانستند از همین جهت سواران شیر شاه

در خصوص قتل من با هم مشوره می نمودند و من به قضاء الهی راضی بودم اخیراً
از من پرسیدند که از مال دنیا چیزی داری گفتیم دو همیانی طلا و نقره دارم گفتند
بده از آن ما ست خادم را اشاره کردم و به ایشان تسلیم نمود.

وفات شیخ سالار رومی

از قضاء خداوند قبل از رسیدن من به اجمیر حضرت شیخ از این دنیا
رحلت فرموده بودند همینکه به دولت خانه شان رسیدیم پسر ارشد او شان شیخ
حسین در مراقبه بوده حینیکه سر خود را از مراقبه بالا کردند مرادیده فرمودند:
پدرم در حال به من بیان کرد که من دو چین داشتم یکی را به شخص نووارد بسیار
و دومی را پارچه پارچه کرده بر اراد نمودم تقسیم کن فوری هر دو را خواسته
ملا حظه نمود که بر یکی از آن دو چین نام من نوشته بود فوراً در برم نمودند
و چندی انجا اقامت نمودم.

عزیمت قندرز

بعد از چند روز مخدوم زاده ام فرمودند: و صیت حضرت پدر بزرگوارم در حق شما
آنست که در کوهستان اقامت نمائید حالا اختیار بشما است که یکدام یا از کوهستانات
اقامت می نمائید یا اینکه به وطن خود مراجعت می فرمائید زیرا وطن خود شما هم
کوهستان است من به این اراده رفته بودم که این نارگران را از دوش خود بیندارم لیکن
اضافه تر سنگین شد به اراده وطن خود از انجا عزیمت نمودم

اقامت در قوم گگیانری دوابه هشتنفر

هنگامیکه به پشاور رسیدم حاجی سیف الله و ملک گدای گگیانی آنجا با من
ملاقی شدند بعد از سلام و ملاقات نسبت به ارادتمندی سابقه که در اجمیر با من
پیدا کرده بودند عزم کردند که وطن ما قریب است برای چند روز به همراه ما تشریف

ببرید تا آل و اولاد اطفال و وطن داران ما از صحبت و مواعظ شما پندها بدست آرند
 و از بدعت همدست بزدار شوند دعوت ایشان را قبول نموده با آنها به علاقه
 «دوایه» رقتم بسیاری از اهالی آنجا اجازه طریقت گرفتند و خلافت زیادی
 پند و مواعظ شنیدند و از بدعت هار و گردان گشته براه راست سائق شدند و تازمانی
 به آن راه روان بودند لیکن در این روزها دوباره بطرف بدعت ها مائل شده اند
 عادت افغانهاست که سخن را در موضوع خیر و شر گوش می نهند اما سخن های خیر را
 بایندی کمتر می نمایند زیرا بی علمی در افغانها بسیار زیاد است اکثر افغانه
 این آوان از شنیدن سخن های خیر گریان می باشند و به شنیدن سخن های شر
 بسیار مائل هستند
 موجب این امر طوری که دیده می شود کثرت فساد عناد در ایشان است و تاحدی
 این مسئله عمومیت گرفته است که پند و نصیحت و بایندی شریعت مطهر در آنها
 خیلی دشوار میباشد.

عزیمت بوطن و معاودت به یوسف زئی

بعد از یکسال که در دوا به اقامت کردم اراده رفتم بوطن خود قندرز نمودم اما
 دوستان و مخلصان کگیان رفتم را به بهانه مانع آمده عزمش کردند که در علاقه
 یوسف زئی دو ملحد پیدا شده که از راه راست محمدی منحرف گشته و شهرت
 زیادی را حاصل کرده اند یکی بیرطیب نام دارد که از قبیله افغانه غلجای است و دوم
 بیرولی نام دارد نژاد افغان برخی است و اکثر اهالی یوسف زئی را از راه مستقیم
 شرع انور گشتانده منحرف ساخته می روند.

مسئله بیرطیب و بیرولی

بیرولی و بیرطیب مذکور سرود را حلال دانسته دائم آنرا می شنوند مرد وزن
 خورد و کلان را به دور خود در احم نموده سخن های بیهوده و خارج از شرع انور

۲۰۰

می گویند و از حدود شریعت با اندازه دوری جسته اند که بیرونی دعوی خدائی دارد
(نمود بالله منها) سزاوار است که بآن حدود تشریف از زانی داشته عوام آنها
را از کفر و ضلالت ایشان نجات بخشید هنگامیکه از خرابی دین محمدی شنیدم عزم
رفتن را به آن سرزمین بر خود واجب داشته عزیمت نمودم .

اخلاق و عادات یوسف زئی

وقتی که به آن علاقه رسیدم دیدم که مردم ساده لوح و جوانان ایشان از پیران
ایشان در دیانت استوار تر اند - و زقان این مردم از مردان ایشان در اسلام قائم تر
و اطفال ایشان در عین خورد سالی دین طلب و دیانت پسند می باشند خدا متکبران
و غلامان ایشان از امور نامشروع روگردان هستند .

اسباب بی علم

لیکن مدرسه علم و علماء برهیز کارند از دین لهدا تمام این مردم بی علم اند و از
سبب کثرت شیخان باطل و پیران بی حاصل که ایشان را برای مخالف شرع
دعوت می نمودند برخی پیرو ایشان شده و بدعت های بسیاری را بنام
دیانت قبول کرده بودند و مسلماً لان ضعیف الاعتقاد را اغلباً به حادّه گمراهی سوق
دادند .

عادت افغانها در خصوص روحانیون

از اصول افغانها است که در هنگام پیداشدن یک شخص نوی که از جمله علماء
یا سلحاء یا مشائخ بازارها باشد به مجرد شنیدن ورود این چنین رجال بر او گرد
می آیند و گروه گروه به صحبت او می رسند تا چیزی بشنوند .

اعتبار شخص صحیح از فاسد

افغانها فقط شایق شنیدن پند و نصیحت اند نه از عمل یعنی گفتار پسند می باشند

۲۰۱

واز کردار غافل اند و عوام ایشان از جهت بی علمی فرق شخص صحیح و فاسد را کرده نمی توانند اهل حق را از اهل باطل جدا نکرده اقتدار علمی ایشان آنقدر نیست تا شخص نووارد را بشناسند که بر جاده حق استوار است یا از راه صحیح گمراه گردیده مگردانایان و ارباب ذکاوت ایشان اهل حق و اهل باطل را به خوبی امتیاز داده می توانند.

دخول در ولایت یوسف زئی و تبلیغ علم و معارف

بنا بر گفتار فوق اول اول در ولایت ایشان داخل شدم و تاعلاقه (سوم) رفتم مردم اطراف و جوانب گروه گروه به صحبت من میرسیدند و مواعظ می شنیدند در امور دینی با اندازه که معلومات داشتم برای ایشان بیان میکردم و ایشان را می گفتم که در راه علم و عرفان هر قدر که میتوانید کوشش خود را بکار اندازید و به شرع انور مستقیم و یابند باشید از محبت اهل هواء و اهل بدعت خود را نگاهدارید هم چه مظاهرات را دوام دادم عندالموقع بیانات می نمودم چون ایشان دین طلب و حق جوی بودند بدل ایشان اثر میکرد به بندهای من گوش می دادند از اهل هواء و اهل بدعت بیزاری می نمودند حتی که بدعت ها و ضلالت ها به فحوائی (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) محو شد.

مناظره با پیران مبتدع

بعد از آن که اهالی قدری دانسته شدند عنزم مناظره با آن دو پیر مبتدع کردم تا اثبات مذهب سنت و الجماعه و رد مذهب هوا و بدعت را در مناظره ایشان بنمایم و عوام زمانه را از راه باطل آنها باخبر گردانم.

پیرولی

پیرولی بر برخی هیچ وقت با من رو برو نمیشد تا مناظره به عمل آید.

بیر طیب

بیر طیب غلجائی چون از ساکنین هند بوده همین که از اراده من خبر شد
شبشب بسوی هزاره گریخت زیرا (خفاش) طاقت دیدن نور آفتاب را ندارد
و شب می پرد و از آن جهت (شب پر) نامیده شد این خفاش هم طاقت دیدار
نور حق را نداشت که شبانه فرار شد الحق به این عمل اوسزا وار بود.

در افغانها بیرانی پیدا میشوند که سخن های جن را می شنوند و بنام غیب
گوئی خود آنرا شهرت می دهند و ایشان نمیدانند که این چنین اعمال موجب
کفر است زیرا غیب دانی خاصه ذات باری تعالی است (لایعلم الغیب الا الله).
بیر طیب چون میدانست که خودم از قندوز می باشم و اراده وطن دارم در مردم او از
انداخت که (سید علی) را از این ولایت کشیدم و به قندوز انداختم (نمود بالله
من هذا الکفر المریح) دوستان و رفقاء من به از این دعوی و عذر و الحاح بسیاری
نموده عرس کردند که تا یک سال عزم قندوز را فسخ کرده در این ولا توقف
فرمائید تا دعوی بیر طیب به دروغ انجا مد و ضعف این قوم به این گفته او
از جاده حق منحرف نشوند من هم مشوره ایشان را قبول نموده عزم رفتن وطن
را فسخ نموده در آن ولا توقف نمودم.

تا اهل و اقامت

از اصول جاریه افغانها است که کدام عالم یا صالحی که از قبله
ایشان نباشد او را به پسند نداشتند و کلا تران ایشان بدون مهر معجل
خواهر یا دختر خود را به نکاح او میدهند برای اینکه دلیلتی آن
عالم و صالح با او شان زیاد گردیده در وطن شان سکونت اختیار نماید
و از صحبت او فیض گیرند بنا بر این عادت جاریه ملک دولت ملی زئی که از قبله

بارکشاہ زئی این طائفہ است خواہر خود (بی بی مریم) را بہ نکاح من داد
خودم ہر چند از یابندی عیال داری خود داری می نمودم زیرا این علائق
برای ارباب شغل امور ناموائی تسولیدی نماید لیکن مراعات دلیک مسلمان
ہم از لوازم بود از ہر روت دور است کہ یک مسلمان را از خود آزرده سازد ناچار
قبول نمودم در این وقت فہمیدم کہ اشارہ مرشد من شیخ سالار رومی (رح) بہ
این علاقہ بودہ کہ توقف نمایند و مراد از کویستانی کہ مرا توصیہ اقامت میکرد
ہمین اماکن است فرزندان و دخترانم در این ولا تولد یافتند اخیراً ارادہ کردم
کہ بہ وطن ما لوف خود رفتہ زیارت والدین را بجا آورم و بہ لقاء ایشان خود
را مشرف گردانم

مراجعت بہ قند ز

آل و عیال را در یوسف زئی گذاشتہ تنها بہ قندوز رقم بدر برز گوارم
رحل اقامت را ازین دار نہا پائیدار برکنندہ بود اما بخدعت والدہ غیفہ
خویش مشرف شدم بعد از چندی والدہ ام از گذارشات عمر گذشتہ پرسیدند
عز من کردم کہ در علاقہ یوسف زئی عیالدار گردیدہ ام
از روی شقت و مہر بانی کاملہ حضرت والسدہ ام فی الحال تہیہ سفر مرا
نمودہ امر فرمودند کہ ای فرزند حالاً بروید و اگر بتوا بدآل
وعیال را باخود گرفتہ بیارید و اگر میسر نشود من حق خود را بتو بخشیدہ ام
ہمانجا سکونت اختیار نما کہ حق او شان بذمہ ما نمائد

آو طن در یوسف زئی

بہ اجازہ مادر مہر بانم در یوسف زئی توقف اختیار نمودم و تمام مردم
را بہ راہ حق ترغیب می دادم و ایشان دائماً بہ طریق حق روان بودند تا زمانیکہ
بیر تاریک ملعون و جمال الدین کلال نادان در این ولا پیدا شدند و برخی

از اهالی بدعت این طاعیان از دین محمدی اعراض نموده بی روی ایشان را اختیار نمودند
و از جهت شوعت ایشان خداوند این طائفه را به غضب اکبر شاه مغولی گرفتار نمود
اکثر اهالی به تاراج رفتند و مملکت از دست شان بیرون شد حضرت فرموده که
هر قومیکه رقت و بدعت در ایشان رائج گردد مملکت ایشان به قهر فرما نرهای
جا بر گرفتار میشود.

دوره اصلاحات

در ویزه مینگارد: شیخ ما عادت داشت که در اطراف و جوانب این علاقه
(یوسف زائی) برای امر معروف دوره ها میفرمود. جائیکه کدام مبتدع پیدا
میشد برای حصول رضای خداوند تعالی نه برای وصول به عز و جاه با او
مناظره میفرمود تا که او را ملزم میساخت و در عوام و خواص به او از بلند اعلان
الزام او را ابلاغ میداشت و میفرمود که از متابعت این مبتدع دست برداشته
دائما خود را از او نکه دار بد تا هلاک ابدی بشما متوجه نگردد.

نفوذ و اثر سید علی ترمزی در آن ولا

در ویزه میگوید: افغانهای آن زمان عادت داشتند که کدام شیخ یا عالم نوی
اگر در علاقه ایشان ظهور می نمود تازه ای که از نظر شیخ ها (سید علی ترمزی)
یا خود این فقیر (درویزه) آنرا نمیکدشتانند اقوال و اعمال او را اعتبار نمیدادند
و رؤسای قوم فراهم میشدند و آن عالم یا شیخ نوی را با ما مواجهه می نمودند تا
با او جهت اظهار حقیقت مناظره نمائیم.

مناظره سید علی ترمزی با عمر و جالاک

شیخ عمر دبیر جالاک دو برادر پیشوا یان ختک بودند و به این ولا آمدند

اهالی یوسف زائی باهم معاومه کردند تا ایشان را با عار و یز و سازند شیخ ماد است
که این پیران جاهل از روی استناد علمی بحث نخواهند نمود لذا کاغذ پاره
را بدستاری بیچانید و یکی از تعلقداران خود داده امر نمود در هنگامیکه شما
اشاره شد آن را در بین مجلس بگذارید. زمانیکه مجلس تشکیل یافت و ما مقابل
محمدیگر نشستیم شیخ ما از آن پیران جاهل استفسار مسائل علمی را مناسب ندانسته
بخاموشی انتظار کشیدند ساعتی بعد پیر چالاک بو تیره دروغ گویان و جن گرفته گان
به دوزانو نشسته گفت: « امر و زاز آسمان هفتم بلائی فرود آمده که يك
سر آن در مشرق است و سر دیگر آن بغرب آ یا شما از این واقعه خبر
دارید ؟ » شیخ ما از گمراهی و بی عقلی او تبسم نموده فرمود که نه آمده و نه دیده ام.
در این وقت به تعلق دار خود اشاره نمود که دستار بیچانده را در مجلس بگذار.
از چالاک پرسید: از « زمین تا آسمان اول پنجاه ساله راه است و قطر آسمان
اول هم همین قدر میباشد باین حساب تا آسمان هفتم هفت هزار ساله راه میباشد
در صورتیکه چشم شما در مسافت هفت هزار ساله راه کار کرده میتواند پس بگوئید
که در میان این چه چیز است ؟ » گفت: « میوه از میوه های دنیاست » شیخ ما فرمود
تا بکشایند. حصار یار چه کاغذی را ملاحظه نمودند. آن جاهل گمراه بهر دو جهان
خجل گردید.

مناظره سید علی بنیری با بایزید انصاری

در مورد میگوید اگر شیخ مادرین و لاتشر یف نمیداشت معلوم نبود که آیا کسی
از بین مردم مسلمان باقی میماند بانه زیرا بایزید انصاری ملحد بحدی ترقی
نموده بود و بعد از آن در دلائل عقلی مهارت داشت که عالمی از علمای زمانه با او
تا به آخر مباحثه نموده نمیتوانست - شیخ ما به اراده مناظره او بایک جمعیت اهالی
سوی هشتفر روان شده و در آنجا با او مقابل شد این مرتد شکوه آغاز نموده

گفت که در علاقه شما مبتدعان و کمراهان بسیار است مثل بیر پهلوان و بیر طیب
و بیر ولی و امثالهم . تازه آنکه ایشان را هلاک ننموده اید توجه شما بسوی من
سزاوار نیست شیخ ما فرمود : هلاک صوری و ظاهری و طیفه حکومت اسلامیت است
که درین ولا وجود ندارد . و هلاک باطنی و معنوی و طیفه علماست . معنای وشارا
هلاک گردانیده و در اهالی فساد و عناد ایشان را شهرت داده ام تا اهل دین
و اهل دیانت دامن خود را از ایشان بچینند اگر شما هم بفساد خود قائل میباشید
من قبول دارم که بر کردم زیرا حق اعدام صوری شما از وظائف من نیست . عناد
و فساد شما را در اهالی ابلاغ خواهیم نمود مثلیکه عادت اهل هوا و اهل بدعت بوده
گاه بی بری و گاه بی بد رشتی و دشمنی پیش می آیند این ملحد بهمان اصول
بهزبان گفتن شروع کرد سخنان فساد و عناد را با وضاع الحاد و اتحاد شروع
کرد . من (درو یزه) بتوجه شیخ خویش و لطف و مراحم خداوندی تا حدی
با او سؤال و جواب نمودم که این ملحد و حضار متحیر ماندند و آن ملحد به عجز خود
معترف گشته در بین اهالی رسوا گردید لیکن از سعادت نصیبی نداشت هر ای انسانی
بر او غالب آمده و اغوای شیطان بر او مسلط گشته تا آخر نائب نکشت .

مناظره دوم

چندی بعد خودم با سیادت مآب سید هارون به مناظره آن ملحد حاضر شدیم در
خصوص انکار که از حقیقت شفاعت داشت به دلائل عقلی و نقلی او را شرمسار نمودم

مناظره سوم

بار سوم باز مسلمانان یوسف زائی را با خود متفق ساخته عقب این ملحد روان شدیم
مگر آن ملحد چون از خجالت میترسید حاضر نشد شیخ ما هدایت داده بود که
این بیدین خود را و بیروان خود را بر تبه منصور به حلاج موافق میداند پس این شعر

حلاج را که نوشته ام باو پیش نهاد ساخته و حل آن را از او پرسیدم .
ولدت امی اباها و زامن عجیبائی انا طفل صغیر فی حجور مرضعائی
چون این شعر از نظر او گذشت به اندازه مرعوب شد که از خواندن آن فروماند مقصد
این کلام را ندانست . علاوه بر این شیخ ما فرموده بود اگر طلب کرامت می نماید
عند الضرورة اظهار آن از واجبات است دست خود را بیرون کرده بهمانشان دهد
اگر قطع شده بر زمین افتاد از حق منکر نکردد چون این ملحد از تصرفات اولیاء
باخبر بود از این مظاهرات معانعت نموده خجل گردید . در این وقت استاد محترم ما
مشهور به ملازنگی یابینی حضور داشتند مثل من او نیز او را بیر تار یک خواندند .
مقوله ها

سنی بودن سید و سخی بودن ملا و نماز گذاری قلندر . سیدعلی بشیری هر سال
اراده دت کردن بوطن اصلی داشت لیکن نصیب او بود در خاک بشیر مدفون گردد .
در سال ۹۹۱ در آن ولوفات یافت و مزار ایشان در بشیر وجود دارد در اسم سامی
شان در قبائل افغانها به "پیر بابا" معروف است .
درویز . میگوید زمانیکه استاد محترم مرا به اراده بیعت کردن بحضور جناب
سیدعلی بشیری حاضر فرمود ایشان از سوانح روزگار من پرسیدند استاد محترم
فرمود : از طفولیت شوق زهد و ریاضت داشت و در زمانه تحصیل نیز به آن پایند
بود و از غیب گوئیهای که مینمودم مردم باو شان عرض نمود جناب ایشان تبسم نموده
فرمودند : پیر افغانها چنان میباشد لیکن رفتار خوب ننموده عبادت آنست که موافق
فرموده خدا و رسول باشد زیادت و قلت در اوصاف و کمیت عبارت بدعت و باعت
و نارضائی ایشان است از خداوند خواستهم تا شمارا براء شریعت مستقیم بدارد .
میفرمودند موی گرفتن اطفال و زنهارا پیران افغانها رواج داده است و برای بیعت
اهلیت بلندتر از این بکار است . مرید شدن تا اعلان موجب الحاد ایشان است

شیخ دائماً می فرمودند که سه چیز از عجائب دلیاست و آنها عبارت اند :

سبی بودن سید ، سخی بودن ملا و نماز گذاری قلندر .

درویزه تنکرها ی ارشاد الطالبین را حسب درخواست پسرش تالیف نموده و در آن می نگارد مسا ئلی را که از جناب میان سید علی ترمذی شنیده ام و از مطالعات و تحصیلات خود بیاد دارم در اداب طریقت بیان می نمایم در همین کتاب می نگارد که باری حضرت شیخ ما در نه ری وضو گرفته دانه به پای مبارک او شان بر آمده بود من آن دانه را فشار دادم حضرت فرمود که وضوء شکست عرض نمودم نمخیر زیرا فساد طبعاً خارج شده بود بسوی جوی روان شد تا وضوء را تجدید نماید چون وضوء شکسته بود پس مرا جعت نمود . بار سوم بسوی جوی به این اراده رفت در حین تفکر پس گشت اخیراً گفتم که بهتر است دو رکعت نماز را بخوانم بعد از آن وضوء تجدید نمایم زیرا (اداء الوضوء علی الوضوء نور) وقتی که یک وضوء عبادت نموده باز وضوء دیگر بنماید . کویا عبادت جدیدی نموده است

و در همین کتاب آورده است که روزی حضرت شیخ از مسجد سوی خانه تشریف می برد سر راه دو گناوه ست را دید که با هم جنگ دارند میان مصطفی پسرش کوشید تا جنگ آنها را دفع نماید چون کوچه تنگ بوده نتوانست شاخ گاو به رخسار مبارک حضرت شیخ رسید چشمش زخمی شد چون به خانه تشریف برد به جناب میان مصطفی فرمود که امشب من تهجد را بخواند بودم این از همان غفلت بود که برایم رسید . و هم در این کتاب تحریر داشته که روزی حضرت شیخ سراز مراقبه برداشته فرمود بعضی کسان را بعضاً حالت منصور دست میدهد و باز بمراقبه رفت خواستم در جنب سیر آن ملکوت را بینم در حال سربالا کرد و اعراض نمود که در دیده هیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر به نفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر به چهار سیر و این چهار سیر تعلق به هفت قدم دارد و این همه تعلق به جذبه الهی دارد و اگر جذبه در سید و او را از خود

و ما سوی الله بر بود فہوا لمراد او گر در دنیا دست ندهد در وقت نزاع دست
خواهد داد و ہم در این کتاب مسطور است کہ حضرت شیخ اجازه خلافت را بہ
پسر خود نداد و بہ این فقیر مرحمت فرمود زیرا شرط خلافت اہلیت است چون
در خالوادہ خود اہل مرشدی نداشت فقیر را سر فراز نمود و ہم در این کتاب است
کہ سید پیرزادگی را و شیخ زادہ شیخی را سزاوار نمی باشد مگر بہ اہلیت .
و ہم درین کتاب است کہ چون در مسئلہ از مسائل سید علی نرغزی از جواب
خاموش می ماند در حال بر می خواست و رضوہ می ساخت و بعد از دو رکعت نافلہ
تقریر او جاری میشد زیرا وضوہ نور می افشاید درویزہ میگوید کہ حضرت
شیخنا را مریدی بود کہ در قیام و قعود و مشی و اقدام و رکوب سر را می جنبانید و
گاہ جلی گاہ خفی ذکر میکرد چون بیک اجل در رسید شنیدم کہ جان می داد
و می گفت بغیر از دو چیز در دنیا آرزو ندارم یکی آنکہ در این حالت بقاء شریف
حضرت شیخ مشرف میشدم زیرا از مہجوری متأسفم .

دوم اینکہ حیف از آن عمر ماضی کہ بی ذکر و فکر گذرانیدہ ام در ویزہ
میگویند از حضرت شیخ پرسیدم کہ شیطان را در حقیقت چہ گناہ بود
گفت بلکہ در حقیقت گناہ ہکار بود زیرا کہ چون کتاب عزیمت کتابت کند
الف اقتضاء این می کند کہ بصورت بلاکری نوشته شود و ذال اقتضاء برین
می نماید کہ بہر دو طرف کجی داشته باشد پس اگر کتاب ذال را دراز کند
دالیت ازو میرود گویند حق او ظلم کردہ است و براین بد بخت عزیز تر از ہمہ
تصدیق رسل بود کہ انکار نمود .

این بود خلاصہ معلومات بندہ کہ بقلم ناتوان خویش نگاشتم خداوند
ما را توفیق بخشا تا آئندہ خدمتی برای ملت اسلامی افعالی خود کردہ بتوانم
و این اوراق محدود را عقید گردان الملک ولی التوفیق و بیدک ازمۃ التحقیق

مورخہ ۲۷ شوال المکرم سنہ ۱۳۵۸ مطابق شب ۱۶ قوس ۱۳۱۸

محمد امین خوگینانی

مدیر و صاحب امتیاز جریدہ ملی ایس

اعتذار و تشکر

چون نشر این کتاب برای محفل سالکرة صد مین سال ولادت حضرت سید جمال الدین افغان در نظر بود، بنابر آن بکمال عجله در طبع آن اقدام شده از این روطوریکه مؤلف آرزو داشت در تکمیل تصاویر و ملحقات آن موفق نگردد. و هم در تصحیح طباعتی آن شک نیست که توافقی موجود خواهد بود. لهذا باین وسیله از خوانندگان محترم معذرت خواسته امیدوار است در آینده اصلاحات لازمه را علیحده نشر نماید. ضمناً چند غلطی طباعتی که عبارت از چاپ نشدن اسامی بعضی سلاطین است، ذیلاً تصحیح میشود:

صفحه ۱۸۴ تصویر اعلیحضرت امیر محمد یعقوب خان

۱۸۶ « « « عبدالرحمن خان

۱۸۷ « « « حبیب الله خان

از ارباب فضل و ادب مصر تشکر دارم زیرا حالات سید را بسیار به تفصیل برای معلومات ما یادگار گذاشته اند خصوصاً محمد سلام مذکور که در این موضوع آخرین مؤلفات انتشارات اوست.

هکذا از جناب زیدان بدران افندی منشی باشی سفارت مصر و ادباء محترم وطن عزیزم جناب سید قاسم خان رشتیا و جناب خلیل الله خان و جناب هاشم شائق افندی و رفقاء اداریم جناب عزیزالرحمن خان و جناب سید علی اصغر خان آقا و جناب سید محمد ایشان خان وکیل ریاست عمومی مطابع که به این عجله در رسانیدن کتب و معلومات امداد فرموده اند خیلی متشکرم.

